

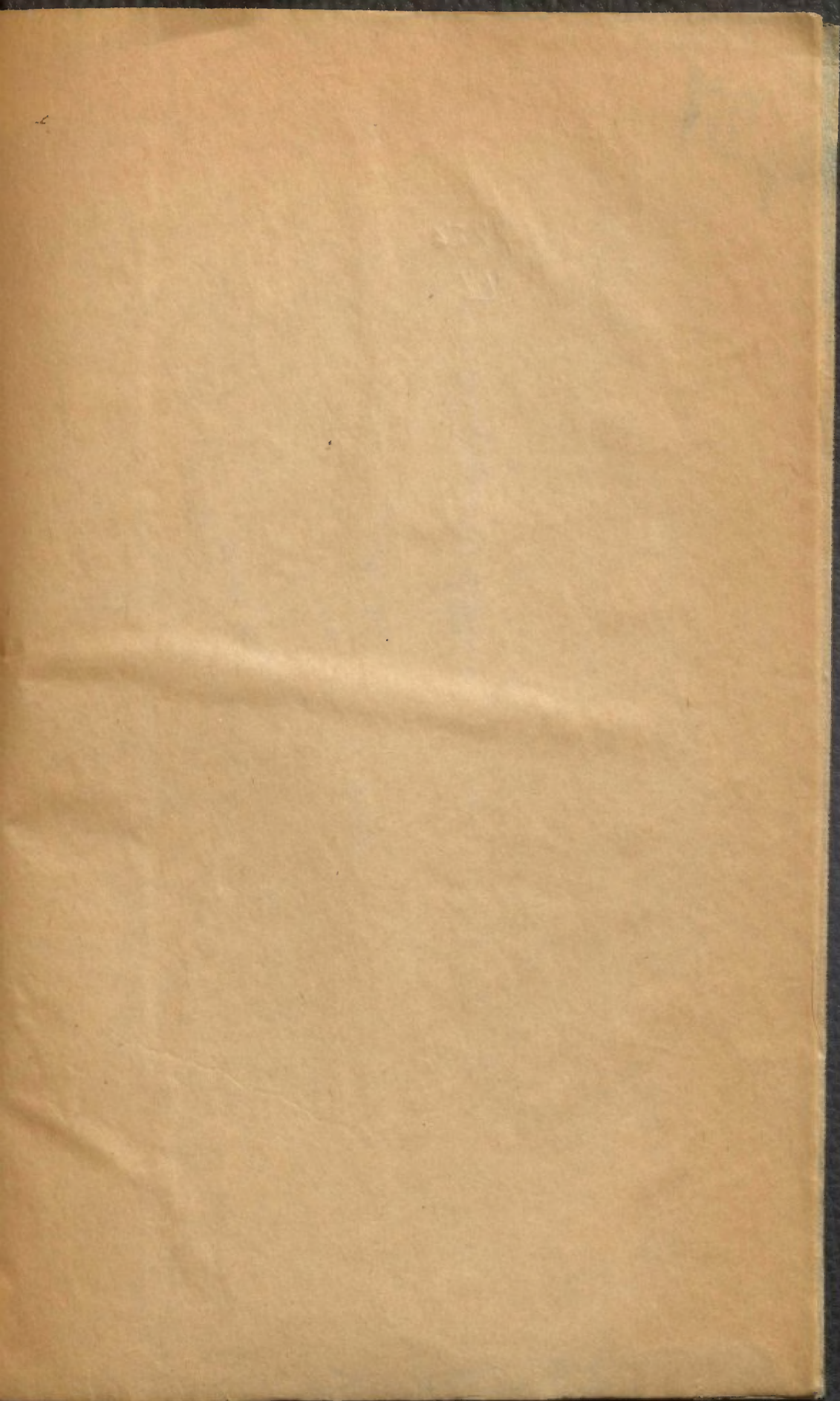
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7786 47

AP 251

7786

47



۲۶
۱۴۶
عوضاً بکرم کا فضل خلا زو زما
بن سحرین نول وین ن



در مطبع می نشی نو کشف کا مطبوعه
در مطبع می نشی نو کشف کا مطبوعه

بسم الله الرحمن الرحيم

تحمید حکیمی را سزاوارست که قدرت کامله خویش از عناصر اجناس حیوانات را با اشکال مختلفه آفریده و از آن
نوع انسان را بحکمت فائز و لقا خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلعت فضیلت بخشید و افرادش را
بقوای فضائل و فضائل علی بعض یکدیگر را بر دیگران برتریه فضل و اعلا نهاد و هر احدی را ببطایحه و محتمل
مایه حیات است با موردینی و دنیوی و دستگاه و افراد و قطعه پادشاهی که پادشاهان را پادشاهی
ز رفیع نعمت اوست و این همه عرض طول و شصت و چاه و ریزه با از نوال و رحمت اوست و درود
نامعد و طیبیه را بجای است که از کلام معجز بیانش العلم علما علم الابدان و علم الادیان علم را بر علم
منقول و معقول افتخار پیدا است و از قانون اسلام و ذخیره حکام و علما و علل فواید جمول را
صحت کامله بودید است قطعه رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک که بر لباط شرف و مسواریت است
ز به این بکمانی که در وصف و دعوی همه نشاء او قلب قلوب قوسین است و قصد هر تحفه تحیات
بر اولاد و عظم و آل مطهر و ازواج کرم و اصحاب محترم و اتباع محترم آن سید العرب و انجم باد و ابدا
حقیر تقصیر اشیم محمد سلیم المتهم بالطیب و لد حکیم محمد اعظم خان مرحوم خلف الصدوق محمد عبد الطیب خان
دام ظلهم متوطن شاهجهان آباد برخواطر ارباب فراست و فضا را اصحاب راست و شگفت و بودید
میگردانند که روزی دوستی از دوستان صادق و محبتی از محبتان واثق برای تالیف مختصر
که حاوی اکثر مسائل ضروری طب و مشتمل بر قواعد متعارفه علاج که بعبارت سلیس نگاشته آید

ایمان فرمود و عاصی اگر چه بکرویات در آن که هر فرد بشر را تا زمان حیات مستعار هیچ استخلاص
از آن نیست پابندی میداشت اما از آنجا که رنجانیدن دل دوستان جمل است جای مغذرت
و انکار نبود و لاجرم بتالیفش پرداخت و از کتب معتبره متقدمین و متأخرین مثل مجمع الحکمه و قوام الاعمال
و قانون شیخ الرئیس و تالیفات رازرے مثل المجر و نفیس و زبدیه و اسباب و علامات و شرح آن
و حاشیه شرح اسباب و علامات مولفه جناب حکیم محمد شریعت خان مرحوم برادرزاده جناب حکیم
اجمل خان صاحب مغفور و مخزن و تحفه و اختیارات بدیع و مجموع جناب حکیم اجمل خان صاحب
موصوف که این تحفه را سلسله فرزندی و تلمیذی بآنجناب مربوط است و تقویم الایمان و دروس الساعه
در رساله قبریّه و علاج الامراض و حدود الامراض و فصول بقراطی و حلیه البرجالیین و ساری
وزم و خضر و یاقوت احمد و دافع الملل و غیره و مسائل و معالجات با انتخاب برآورده بشیفته
که سال آغازش توان گفت موسوم نموده و بیجا چه را مزین گردانیدم بالقاب گرامی حضور
فیض گنجور خداوند نعمت خدا بجان مخزن المجد و الاحسان خورشید فلک دانشی و کامرانی
کو کسب مع جمانبانی و کشور کشائی بسیار گلزار عدل و انصاف روفق ریاض رحمت لطافت
معدن جود و سخا منبع کرم و عطا گلشن بهار عنایت و اکرام سر و جو بهار تلاف و انعام گوهر عمان
عاطفت و نوال یاقوت بدخشان عطوفت و فضل راجع راجحان مهاراجه و هراج جناب
سری سوائی مهاراج رام سنگ بهادر در دام شمشه و ملکه قطعه آنکه فیض ترجمه عاشق و در جهان محبت
یزدانی و نو بهار نظام عالم را دست او چون سحاب نیسانی و چون که این بیست طاعت قلیل البضای
سلسله ملازمت آن بارگاه شریا جا به مستغنی الاوصاف مربوط است امید و آفت این تحفه منظور نظر
اکسیر اثر حضور لامع النور محتشم الیه گردد و التجا از مبصران جواهر زو اهر علوم و فنون آنست
که اگر بقتضای فعل انسان لایخلو عن الخطا و نسیان جاس سهو و خطا راه یافته باشد
معاف فرمایند بعبیت بیوش اگر بخطای رسی و طعنه مزین و که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبوده
و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه قانون و یک فائده و من الله توفیق الی تمام المطلوب
مقدمه در حد طب طب علمیت بقوانین که شناخته میشود از احوال بدن انسان
از جهت صحت و مرض تا که حفظ صحت کند در وقت موجود و است و ادا آن در حالت نوال
و موقوفش بدن انسان است و منقسم میشود بعلیه و علی پس علی آنکه گفته شود در طب که
اقسام حمیات سه اند و از مزجه و علی آنکه گفته شود در طب که در او ارام حاره و جب است

گذشتن بر دور ابتداء و ادعای نظریه میگویند هر دو قسم را بیایم نسبتی علم و علمی و ازین نسبت
این بر دو علم طب است و طب علم است پس مغایرت نیست در میان منسوب و منسوب الیه
و لازم می آید نسبت شناسی نفس شناسی و این محال است جواب مراد از علم به علم است
یعنی شناسی نفس علم عمل مثل علم بقصد و مراد از علم نفس عمل مثل قصد کشادن و داغ دادن
پس وقتی که غیر نسبت ثابت شد نسبت گردم علم را به علم و علم را به نفس عمل قانون اول
در قواعد طب نسبت مثل بر دو مقدار بمقاله اول در قواعد قسم نظری و آن شش است
بر سه اجزاء جزو اول در اسباب و آنها چهار اندامادی و صوری و فاعلی و غائی و وجهی
قریب ذکر خواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند که حاصل میشود و آنها
صحت بدن انسان و از آن انچه مبیض اند ارکان اند و آنانکه مرکب غلیظ اند اعضا اند
و آنانکه لطیف اند روح اند و آنانکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صوری برای صحت مزاج
و قوی و التیام اعضا است و اسباب فاعلی برای صحت افعال اند و این هر سه اسباب را
امور طبیعی نامند زیرا که طبیعت بمنزله کلین است و بدن بمنزله مکان و بغیر این هر سه اسباب
وجود بدن محال و نسبت کلین بمکان ضروری است از حیث این امور طبیعت منسوب گردند
و بقول بقراط طبیعت قوت مدبره بدن است بی اراده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت
پسند امور اند که اگر صادر شوند بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه اعتدال صادر شوند
موجب مرض اند و باید دانست که اگر محتاج اند آن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمنه
پس آن اسباب ضروری اند و اگر محتاج اند آنها بعضی افراد در جمیع ازمنه پس اجناس اند
و اگر محتاج اند در بعضی ازمنه جمیع افراد آن انسان اند و اگر محتاج اند در بعضی ازمنه
بعضی افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج نیند بسوی آنها بعضی افراد و نه جمیع
افراد و بعضی ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب غیر ضروری گاهی مضبوط و گاهی
و گاهی غیر مضبوط و چنانچه مفصل بیان می یابند اما ارکان و آن اجسام را به بیض و اجزاء و
برای موالید اند و هر یک از آن یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود
یا طالب جهت انچه طالب غایت جهت محیط است آن آتش است و انچه که متوجه جهت
محیط است آن باد است و انچه متوجه جهت مرکز است آن آب است و انچه که طالب غایت
مرکز است آن خاک است و هر دو احد دو کیفیت دارد یکی کیفیت فاعله دوم منفعله

پس کیفیات فاعل حرارت و برودت اند و کیفیات مفعول رطوبت و یبوست و برانکه حرارت و برودت در فاعل خود و نیز در رطوبت و یبوست فعل میکند و رطوبت و یبوست در فاعل خود فعل میکند پس در حرارت و برودت فعل نمیکند از جهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله رطوبت و یبوست را کیفیات مفعوله نامند و برای هر عنصر تعریفی مختص است تعریف آتش نارجمیست بسید طعنصری لطیف و خفیف و گرم و خشک چیز آن زیر فلک قمر است تعریف هوا باجمیست بسید طعنصری لطیف خفیف گرم و تر چیز آن زیر کره آتش تعریف آب باجمیست بسید طعنصری جامد ثقیل ساکن از حرارت آفتاب سرد و تر چیز آن زیر کره هوا و دریا بر جامد بودن آب نیست که چون تمازت آفتاب زائل شود آب بخار میگردد و تعریف ارض خاک جمیست بسید طعنصری جامد ثقیل سرد و خشک چیز او وسط کل و بارانکه الطاهر دلیل آورده اند بر حرارت آتش که آتشیکه نزدیک است حرارت او ظاهر است پس نارجمیست که در چیز خود است و باعتبار این اوسله خواهد بود و دلیل یبوست آن نلکه شتر شگل صغیری و نه قبول کردن شکل دیگر مربع یا مثلث و غیره را و دلیل بر حرارت هوا خفت و لطافت است و دلیل بر رطوبت او سهل قبول کردن شکل دیگر را و سهل گذشتن او را سوال بود اگر گرم است ابدان بایان چرا حس محسوس میشود و جواب هوای گرم است لیکن نسبت ابدان مایان را حس و است اکت بر حس محسوس میشود و دلیل بر برودت آب و خاک ثقات و کثافت آنهاست و دلیل بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و بهر گاه فارغ شدیم بحث ارکان ششمی میگفته کلام در اثبات ترکیب مرکبات اعنی موالید که از ارکان پیدا میشوند فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکه خلقت حیوان کامل الخلقه حاصل شود از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو قسم است حیوانی و نباتی پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود در اصل خلقت از ماده معاون ماده معاون حاصل میشود از متلباس بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج عناصر زیرا که بخار اجزا بر هوا میماند و مخلوط میشوند با آنها اجزا رصغارا میماند که لطیف بجزارت میشوند و دخان اجزا نارسی اند که مخلوط میشوند با آنها اجزا رصغارا رصغیره که بجزارت لطیف میشوند فصل در حد و ث موالید بدانکه موالید بقول جمهور بر سه قسم میشود صاحب جمیع الحکمت می نویسد که آنها چهار اند اول معاون و او پنجاه اند و در پنج قسم یکی قسام جبریه و دوم تربیق

سوم جسم منظره چهارم جسم شعله پنجم جسم ملحه پس بدانکه وقتی که بخار و دخان را راضی
 میشوند آن وقت اختلاطی یا بند بر دو جسم با اختلاطات مختلفه فی لکین و الکلیس اگر وقت
 اختلاط دخان بر بخار غالب افتد پدید خواهد شد المی و زاج و کبریت و نوسادر و اگر بخار بر دخان غالب
 پدید خواهد شد یا قوت و زریق و زرنج و از اختلاط زریق و کبریت هفت جسم منظره متولد میشوند و سبب
 فقه و نحاس و حیدر و حار عینی و سرب و قلعی و دهم نبات سوم حیوانات پس وقتی که حاصل خواهد شد
 اعتدال در ماده معدن زیاد از ان اعتدال که در ماده معدن موجود بود آن وقت ماده مذکوره
 مستعد خواهد شد بقبول نفس نباتی و حاصل خواهد شد در وقت غایبه تائید و مولده و حادث
 خواهد شد از نبات موافق مزاج معدن چنانچه ظاهر است از شجره جان که ماده در جهان جبر است
 بدلیل آنکه بعد از ورمات کثیره از رسیدن حرارت شمس بسبب رجوع اصل خود مستحیل میگردد و هرگاه
 که حاصل خواهد شد اعتدال در ماده نبات زیاد از ان اعتدال که در ماده نبات موجود بود آنوقت
 ماده مذکوره مستعد خواهد شد بقبول نفس حیوانی و حاصل خواهد شد در وقت بدر که در کمال حاصل خواهد شد
 از حیوان موافق مزاج اصل آن چنانچه شیخ الرئیس میگوید که فقه عی را دیدیم که نصف سحری و
 نصف ارضی بود بعد مدت مدیده تمام جسمش محمی گشت و بدانکه حیوانات در ندره بطیور از ماده
 جسم شعله و حیوانات که مدت حمل شان طویل و عمر دراز است از ماده جسم حجریه و حیوانات که
 جسم آنها پشم نیست از ماده زریق و حیوانات که لحم شان لذیذ و عمر قصیر است از اجسام ملحه
 حیوانات که بارگزان میگردند مثل شتر و ثور از ماده اجسام منظره متولد شده اند و وقتی که حاصل
 خواهد شد اعتدال در ماده حیوان زیاد از ان اعتدال که در ماده حیوان موجود بود آنوقت
 ماده مستعد خواهد شد بقبول نفس ناطقه و حادث خواهد شد انسان چهارم هر که نبات فقه
 بدانکه هرگاه که حرارت شمس اقع خواهد شد بر سطح ارض از بخار یا دخان یا هر دو معاً ارفع خواهد شد
 اما بخار پس از آنکه به سبب شدت حرارت شمس اگر به تحلیل و تدریج به هوا شوند اگر
 اجزای تائید تحلیل نروند و بخار بسوی فلک مرتفع شود پس اگر سرد و طبقه زمهریر و طبقه مذکور
 بر دقوی باشد پس اگر قبل از سحاب شدن بر دکان رسد نازل شود و اگر رسد نازل شود
 نازل و اگر در طبقه مذکور بر دقوی نبود بخار کثیف مجتمع و متقاطر گردد و بخار مجتمع سیمی سحاب شود
 و متقاطر بطور اگر بخار قلیل بود و بسبب قلت و طبقه مذکور نرسد پس اگر از بر شیب جامد گردد و در شیب
 بصقیع و اگر جامد نکر در ظل خوانند و اگر بخار کثیر باشد گرد میسازد و سحاب اگر بسط شود نام ماده شود

بضیاء آفتابان هرگاه مرتفع شود بطرف خود میگرد و در میان صحاب پس آنچه از او بماند شود
با سطحی درو صحاب را و از درینش آنچه آواز بولناک پدید آید رعد است و آنچه از حرکتش
روشن گردد برق باشد و بعض اوقات دخان مشتعل بسبب کثرت استخراج اجزای ارضیه
بر زمین می افتد و بصاعقه موسوم می گردد و گاه دخان لطیف و رطوبت در حین تارسیده
روشن گشته تشکیل بنابر میشود و الا اول طرف اطلال آن روشن میگردد و بعد رفته رفته بزرگ
پس هرگاه اجزای ارضیه و بخار فاضل متحیل میشوند از نظر غائب میگردد و لیکن دخان غلیظ
تا مضر را بام و ماه یا بقدر غلظت خود ظاهر خواهد ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این دخان تا رفته
نست و در انحراب و بصورت کواکب و مدار و گیسو و در و بصورت نیزه یا در اجسامات شاخ و در
بیشتر گاه دخان در حین تاری می رسد و متقلب به هوا میگردد و اما وقتی که بخار و دخان متعلق شود
پس اگر غالب بود بخار بر دخان و در وی حرارت معتدل اکثر کند و حاصل شود تلاوت پدید خواهد شد
ترجمین و اگر دخان بر بخار غالب بود پدید خواهد شد خشک و کفین و اگر هر دو برابر باشند پدید آید
شیششت و بدان دقتیکه بخار قلیل بارش متبیس شده میل بطرف جهت خواهد کرد و از بروت ارض
سر و شد و متقلب آب خواهد گشت و اگر بخار کثیر که بخار نش در ارض نداشته باشند میل جهت خواهد کرد
اشفاق ارض لاحق شده چشمه های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ در ارض نشینند عظیم
خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت گذانی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل بطرف
جهت خواهد نمود حدوث زلزله صورت خواهد گشت و اگر بخار بسیار قوی خواهد بود و اشتقاق ارض
و حدوث آواز بولناک و ظهور شعاعی نار حادث خواهد گشت اما اعضا و آن اجسام اندک
مقتول میشود و از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط از اول مزاج ارکان و تقسیم شده اند بر غیر
و غیر بر تقسیم شده اند بخار و غیره و بخار و غیره و تقسیم شوند بدو قسم میتی و مودی و
و غیره و تقسیم شوند بدو نوع مود و غیره و تقسیم شوند بدو قسم میتی و مودی و
او حاجت بود در بقای شخصی یا در بقای نوع و میتی اوست که چیزی را مایه نماید برای قبول
فعل مخدوم و مودی آنست که چیزی را که مخدوم در فعل کرده باشد و از او نقل کرده بسوی دیگر
اعضا که قابل آن چیز اند برسانند و مود اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از
اعضای مود غیر مود اعضا اند که بسوی آنها قوتها از اعضای مود جاری نمی شود و بعضی
در ذاتهاست که بالاستقلال قوت غریزی قائم است که امر تغذیه از و تمام میشود پس بدانکه

برای بقای شخص اعضاء ریه اند اول کبد دوم قلب سوم دماغ و ریه حسب اقسام قوت
انیمین هر سه مذکوره اند اما انیمی چون ریه برای قلب معده و آلات غذا و اسرار را برای کبد و شکم برای
دماغ و ایدینی برای انیمین و مودی چون شش این برای قلب او ردی برای کبد و عصبها برای
دماغ و طبل برای انیمین و مودی چون کلیه و لحم حساس و غیره و شش عظام و غشیه و ریه و شش
اعضا بمقدور مرکب مفرد است که بر جزو محسوس که از او گرفته شود در رسم و حد بل و شالاک باشد
و مرکب بخلاف آن اما اعضاء مفرد عظام و غضروف و غشا و وتر باطن و شش و ریه و غشیه و طبل
را که بعضی و شش و قلعه و تخم و سینه است و بدانکه شش و قلعه و تخم و سینه را اعضاء ذویه اسمیه
و عظام و غضروف و غیره را اعضاء منویه اما اعضاء مرکبه که ترکیب آنها با اولیه و شش و غشیه یا ثانویه
مثل چشم یا نااله بود مثل وحید یا ریه بود مثل اسن این همه را اعضاء عالی گویند اما بعضی از اعضا
مرکبه آلات حیات تفسیر اند مثل قلب و ریه و قصبه و حنجره و لهات و دیافراگمه و بعضی آلات غذا و امر
چون فم و لسان و لوذین و شفقتین و مری و معده و کبد و طحال و مراره و معاویرب و کلیتین و مثانه
و بعضی آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی و بعضی آلات تناسل مثل انیمین
و قصبه رحم و بعضی آلات حرکت اند مثل دست و پا و اعظم و او عضوی منوی غیر حساس صلاتش
بحالتی که از هیچ نمودن کج نشود و فائده آن استحکام بدن و حفظ اوست و جمله استخوان
بدن انسان در قعد او علی ما فی القانون بعد از الرحم ۴۴۸ اند اما مجموعه مرکب است از
هفت عظم چهار مانند دو ار قائم هر یک هر چهار طرف الا استخوان پیشانی که بقدام مثل دو انگشت
قائم است و دیگر اطفال و دخت میباشند و بخواهناں استخوان واحد و از استخوانیکه بسوی راست
قائم است متصل بسوراخ گوش استخوان مثل شاخ برآمده و بشاخیکه از استخوان خیار راست
نمودار شده پیوسته است و همچنین خط از استخوان چپ و یکی بمنزله سطح است که از آفاق عبده
دماغ نامند و از دو و شلخ نمودار شده یکی سمت راست و دیگری سمت چپ به شیب برآمده
که بر دور استخوان صدغین باید گفت و دو بمنزله سقف اند که آن را قحف گویند که با شش
اما فلک علی مرکب است از چهار ده عظام دو برای جنک و دو استخوان برای خیسانخ برای بینی
پنج استخوان برای خانه های چشم که را که ایضا اما فلک سفلی پس برای آن و طفلان عظام
و بخواهناں استخوان واحد و درادی آلود و دندان مرکز اند که نظرت و اختلاف است و خلقت
و دندان پیشین گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و هر یک بر اثبات مطلب و دلیل می آید

آنانکه استخوان گویند و دلیل بر آنند که اگر عصب بودی از ساینیدن و تراشیدن آن الم پیدا می کرد
و آنانکه عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خودی آنند که اگر استخوان بود از ترشی هضم نمی
لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف نضیمهای و ماهی که در نخیمای شان منبسط و
پیچیده اند باعث مشارکت الیاف آنها را حس حاصل می آید اما عنق مرکب است
از مفصل عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما ترقوه از دو عظام مرکب است اما صدر از دو فقره
مستقیم مرکب است از مفصل استخوان و در آخر شان قریب بفرجه عظم غده فی ستر است
مستقیم عظم الحشری می باشد لیکن مولف با طفل موافق قول مذکور مشاهده نمود و بگوید آنانکه
بهمان استخوان مرکب یافت که سه از آن استخوان طویل بود و دیگری بفرجه مستقیم شکل فی الاصل
آیا ظاهر مخلوق است از دو از ده فقره و دست و چهار ضلع که از طرفین فقرات مرکوز اند اما قطن
مرکب است از پنج فقرات اما بنابر موافق قول اطباء متقدمین مرکب است از شش فقرات و فقرات
و عظم سینه عظم عینه پیوسته اند که اطراف از بعد نشان با ساسی مخصوصه موسوم اند پس جهت قدیم
است عظم عینه جهت خلف می باشد عظم الورک جهت پیشی است بخامره جهت پیشی است فقرات
لیکن مولف بجای فقرات عجز و جوانان فقره واحد گمان که مرکب پیش فقرات بود و الا در میان آنها
ورزی و فصل بود و بجلد فقرات دیگر و با طفل بجای فقرات عجز فقره واحد گمان که پیش فقرات
که در میان آنها درز یا بود و اگر چه جدائی شان کما حقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود مشاهده نمود
اما عصب مخلوق است به فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد و ساعد و سب و کف
و پنج اصابع پس برای کتف عظمی واحد مخلوق است و همچنین برای عضد عظمی واحد و ساعد
مولف است از دو عظم و آنرا از اندامی و زنده سفل نامند و سبغ مولف است از شش عظم کف
مولف است از چهار عظم و پنج اصابع مولف اند از بازو عظم اما پام مرکب است از فخذ و زانو و ساق
و قدم و سبغ و شط و پنج اصابع پس عظم فخذ بزرگتر از استخوان تمامی بدن است و برای زانو عظم
مستقیم شکل که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکب است از دو عظم که او را قصبه
سفرا و قصبه کبر نامند و قدم از عظم نرد و عقب و کعب زود و مرکب است و سبغ مرکب است
از سه استخوان و شط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهار ده عظام اما غده فی
و او عضو است شبیه عظم لیکن الدین از دو هسلب از سایر اعضا و فاکده او اتصال عظم است
و عظم نا که پنج استخوانک نامند و قائم مقام عظم است و عضوی که عظم در آن منقبض است و جلد غده فی

در بدن انسان چنانچه مؤلف مشاهده نمود بدین تفصیل اندر براس هر دو گوش و دو عروق
 و براس انفال هر دو چشم چهار و براس بینی شش و برای خنجره و قصبه بیست و پنج عروق
 و براس قاعده قلب یک عروق و براس ضلوع بست و چهار عروق و براس دهان یک عروق
 و براس بطن خنجره و براس فقرات عصب سینه عروق و در مقابل جمیع استخوان و کبکب فقرات
 و در شش عصاره اند اما عصب او عضویت سفید رنگ صلب شکسته و کبریا و انعطاف
 فائده آن بالذات حس و حرکت است و بالعرض تشدید اعصاب و عصبانیت میشود بدو قسم
 قسم اول از دماغ رسته و آن هفت روج اند و قسم دوم از خلج رسته و آن سی و یک روج و یک روج
 و پوشیده فائده که از اعصاب دماغی اعصاب عالی که اصل حرکت حاصل است و حس و حرکت
 اعصاب سواسه عقیق را از اعصاب نخاعی و بدینکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت
 از موخر دماغ رسته اند سوال ازین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعصاب تنور بدن
 از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت
 اعصاب که در آن حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حال آنکه در صرع و سکته بخلاف آن
 بطور میسر جواب حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روج
 نفسانی است و محاش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل سبب رسته افتد روج مذکور
 بسوی اعصاب نافذ نشود و بالفور در حس و حرکت سایر اعصاب فتور راه یابد اما عصب منکست
 از الیاف و عصب و در روج باط و شطایا که باهم منسج گشته است و فرج که در میان آنها واقع شد
 و بجم امر مملو است و غشای محیط شده و فائده او حرکت یک اعصاب و اسطه کشنج و استرخا از معانوت
 او را و فائده دیگر آنکه حس ترارت غریزی در بدن و ستر استخوان می نماید و جمیع عضلات بدن
 انسان صاحب جمیع الحکمه می نویسند که پانصد و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند
 که پانصد و بیست و نه اند و گویند که پانصد و بیست و نه اند و گویند که چهار صد و نود و نه اند لیکن
 مؤلف آنچه مشاهده نمود و بدین تفصیل است که برای سر و عضله و برای چشم راست هفت
 عضله چهار برای حرکت هر چهار طرف و سه برای گردش چشم و چشم چپ همین نظر و برای چنانچه دو
 چشم شش و برای بینی چهار و برای لب بالا سی و نه و برای لب پایین سه و برای هر دو خنجر
 ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عقیق سی و چهار و برای
 مری ده و برای خنجره ده و برای صدر بیست و در میان خلل ضلوع شش بالا اعهده میخیزد

و براسه مقدر ثانویه و برای کفین دو از دانه و برای عضدین بهشت و برای ساعدین چکار
و برای هر دو سر و پیکره و برای فخذین سی و دو و برای ساقین بیست و شش و برای قدین
بیست و چهار اما غشاء جسمیست عصبانی یا رباطی یا مولهف از هر دو عارض شدید الرقة
صاحب القوام سفید رنگ ندیم الحركت فائده آن ستر و نگار شدن بهیئت اعضا و نیز
تشدید آن و حبس حرارت غریزی نماید فائده آن بخشیدن جس در اعضا عاریم لحم
اما در جسمیست شبیه به عصب و از اطراف عظمی می روید با اعضا متحرکه برای حرکت دادن مایه
میگرد و آثار با جسمیست شبیه به عصب سفید رنگ سلب زیرا که از عظمی می روید و حس ندارد
و فائده آن وصل کردن عظمی و عصبی را بعضوی اما شریکین عروق متحرکه محوفا اند
که از بطن البهر قلب رفته و از لیف عصب مخلوق اند و آنرا حرکتیست غیر طبعی و انقباضی بسبب
روح و حس و حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل است و فائده آن رسانیدن روح
از قلب کبج بدن و کبج شریکین دو طبقه دارند الا شریکین و ریدی که یک طبقه دارد و بریزه زنده اما
اورده عروق محوفا ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و از حرکت فقیر حرکت و در جوفشان
دم کثیر و روح قلیل است و حس ندارد و فائده آن رسانیدن روح طبعی و دم از جگر به جمیع بدن
و جمیع اورده یک طبقه اند الا وید شریکین که از جگر قلب رفته و طبقه دارد اما شعریست از آن
که فصول از بدن بباعث آن مندرج میشوند پس بعضی از آن برای زیب بدن اند مثل شعریست که
و بعضی برای منفعت و دم برای زیب بدن اند مثل جفان و صاحب جمیع الحکمة میگوید که مثل طاهر
بعد موت فیزی می روید و کیفیت خلقت شعریست که بخار دغانی که اجزای مایه او تحلیل شده باشند
و قدری که تماسک اجزای انقبیه بدن تواند شد و آن بماند پس چون بسام در آید و زمانی شایسته
درو محبتس بماند و قرار پذیرد از مستحیل شدن کیفیت غیر ملائم لهذا بخار مذکور منعقد شود و در موسم گردد
بماده شعری و چون رطوبت بدن از ج و چرب باشد و از عقب بد و رسد از قوت دافعه ماده مذکور
در از شده بر می آید و جامی بخار نافذ و سام بدن نشود و مانا فزاید و لیکن زمانه شایسته محبتس نماند
که منعقد گردد و یا محبتس ماندا کیفیت وی از سوء مزاج مبدل کیفیت غیر ملائم شود پس درین صورتها
قلت تولید و صورت خواهد بست یا مطلقا متولد خواهد شد و بدانکه عدم نفوذ بخار و سام بخین نوع است
اول آنکه ماده آن قلیل بود یعنی بخار دغانی کمتر متولد شود بسبب نقصان حرارت در وید بدن
نحیه در اطفال و زنان ازین سبب است دوم آنکه حوال که ماده بخار دغانی است که متولد شود

چنانچه سقوط مواد ناقصین و پیران بجهت نرسیدن مدهست سوم آنکه در بدن رطوبت بخاریه
زیاده و ماده دغانی که باشد و آنکه است که تا ناریت غالب نبود بخار میل بخارج نمایان نمی شود و بعضیان
ازین جهت میگویند که روید چهارم آنکه منافذ و مسام بسیار تنگ و باریک باشند بسبب بر دویس مزاج کثیف
و ماده مو مانند که از آنها میرون آید بجهت آنکه مسام بسیار انقباض و منقبض و در رطوبت و در غلبه و باعث
اما بخار گردد و اما عدم وزنگ بخار دغانی در زمانی که متولد گردد در ریه و جهت است اول آنکه ماده او بسیار
رقیق باشد و بدان سبب زود به تحلیل رود و دغای است که تا ناکافت که لازم و غایت است در بخار باشد
قبول انعقاد و مو مانند کند زیرا که با انعقاد و وزنگ لازم است دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشد که او به متولد
بزودی بر آید و تحلیل رود و سوم آنکه ماده و مسام بسیار اعتدال باشند لیکن آن سبب غلبه و منقبض
از امور بدنیة یا خارجیة جمع شوند و ماده را که منعقد باشد به تحلیل نرسد اما تکلیف بود در ماده
بکیفیت روید ظاهر است که است باعث فساد و تکران است زیرا که نمی گذارد که ماده شیمی تحت جلد و نمایان
و در مسام نفوذ کند و بر آید و نیز از احتباس غلط روی ماده شیمی قاسد و دیگر و اما غلبه و منقبض
بی حس مثلاً به غرض و فائده او حکم و شستن و شستن و شستن و پیران اشیای باریک و شکافتن
بعض اشیاء و سبب تکران او فصول او غلبه بدنی است که طبیعت است است از اوقات دفع می نماید
و جرم او ذی الغطاف واقع شده تا که از ملاقات اشیای صلب شکافته نگردد و اما غلبه و منقبض
که از دم طبیعت متولد می شود و عاقل و حرارت و مدهست است و فائده او شستن و دفع کردن
اشیاء از آن دور کردن حلقه اعضاء اما ششم جمیعت سفید رنگ در اعضاء عصبانی مثل
قرب و غیره از ماده مائیه و متولد میشود و عاقل و بر داشت اندک از اعضاء عصبانی و غلبه
متکون میشود و فائده او قریبیت اعضاء یا بسبب ماسمین و اشل و شحم است که از دم و متولد می گردد
و فائده او قریبیت اعضاء یا بسبب و فرق و زمین و شحم است که در شحم رطوبت و نیست که است باشد
و بسبب بکس آن اما قلب عضویت رئیس موانع از لحم صلب و کما میفیات و غشاء صلب
که بقاعده قلب چه پدید و از قلب قدری جد است بر محیط گشته و قاعده او و رباطات
مضبوط طرطوط است و شکل صنوبری دارد و قاعده در وسط صدر و راس و بجانب بسیار است
و دو لطن دارد لطن امین می آید که در خون کثیر و روح قلیل است و در جهت سراسر
و لطف از کبر یا متصل گشته و لطن الیه که است از لطن امین که در روح کثیر و روح قلیل است
و آن را شناخت القلب خوانند و از دو و شریان یک شریان دریدی که جهت جذب نسیم بر بریده

و دیگر شریان عظیم که اصل جمیع شریانین است طالع شده و در میان انگشتین قلب منفذ است
 مثل جمع جهت تطهیف آدمی که از لطن ایمن بایسری رود که آنرا دلیله القلبی دانند و از هر دو طرف
 قلب با قرب بقاعده آن که موضع دخول نسیم است و فزاید اند که بر وقت انقباض قلب ترش می
 و بر وقت انقباض شکر کشیده می گردند و آنرا از بین القلب خوانند اما ری عضولیت مرکب
 از لحم سخت در وی اللون و در ذات خود سندان و لیکن غشای قلیل المحس بر وجهی است و شکل آن
 آساست و بدو حصه تقسیم گشته یکی بطرف یمن و دیگر بطرف یسار حصه یمنی بیشه و تقسیم شده
 و حصه یساری بدو شعبه و مجموع بگرد قلب آمده و فائده آن ترویج قلب سبب بود و فائده
 و استحال سبب نزل قلب می نماید و دفع بخار دخانه می کند اما قصبه ری عضولیت مرکب از
 مرکب از غشای رفیع بدوره که دو اثر آن غیر نامه اند و بر و غشای سمیت محیط و محاش قدامی است
 و فائده آن حصول نفس اما آنچه عضولیت غشوی مرکب از سه غشوی است یکی از پیش
 که سیمه زورقی و دو دیگر از خلف مری اند که را نام غیت الا آنرا با اسم لا اسم له میخوانند
 و دیگر را یک گویند زیرا که بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قلب می افتند که در شری
 نرود و این هر دو غشوی که چک تر اند اما لهاب عضولیت لحمی صنوبری شکل فائده او صفت
 نمودن هوا از رقان و غبار است و بصورت مدومی بخشد اما دایره غشای عضولیت که از جوار
 لحم و غشا و از عصاب حس و حرکت و فائده او حرکت که صدر را بر انقباض و انقباض مدومی بخشد
 و در میان آلات نفس غذا عاجز است اما لسان عضولیت مؤلف از لحم سفید عصبی است
 و شریان و آورده و غشای یک متصل است بغشای مری و در اصل او قلع غدوی اند فائده او
 نقل طعام و بدو بخشد و بر بلع و قوت تکلم با و حاصل می آید اما لوزتین دو نیم لحمی عصبی
 غدوی اند که لعل زبان رسنه و فائده آنها منع بهوست از آنکه دفعه نفوذ کنند تا شفق
 عضولیت مخلوق از عصب و عضلات و شریان و آورده و فائده آن مدد دادن
 بنک و حفظ مضموع و ستر و این است اما مری عضولیت مخلوق از لحم و غشای و از استدار
 حلقوم ابتدا نموده بعظام لقص منتهی میشود و موضعش خلف قصبه ری است اما معده است
 مستدیر شکل مؤلف از لحم و شریان و آورده و عصب و دو طبقه دار و طبقه داخل آن
 عصبانی است و طبقه خارج لحمی و معده از طرف خلف بقفار و از طرف یمن کبد و از طرف
 یسار بطل مربوط است و فم و دقابل بطن منتهی است که این عظم از لحم معرا است

و در قعر معده مائل بطرف یسین قدری لحم است و فائده آن هضم غذاست اما کبد عضویت
 رئیس بالای شکل مرکب از شرابین و آورده و لحم و حس ندارد لیکن غشای نرمی بر محیط است
 و نقش شبیه بدم جاد و مجلس جانب یسین و مجذب او بر باطات قویه باضلاع خلف مربوط است
 و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی شده و بنیت
 رگهای آورده و مبداء روح طبعی است و فائده آن تولید اخلاط اربعه و آن پنج فرونی مثل
 انگشتان است که باد و بعد از شش گشته چنانچه کسی چیزی را با انگشتان می گیرد و از مقعر جلگه ریخته
 که آنرا باب گویند بعضی از او در نفس کبد و شعب شده و بعضی جهت غذا بیرون آمده و آنرا
 مارار بقا نامند و بعضی از امعاء غذا را لطیف جذب کرده در شعب داخل جمع می گردانند
 تا لضم یا بدو از مجذب کبد رگه رسته که آنرا اجوف خوانند و بعضی از شعب وی جهت جذب
 در نفس کبد متفرق شده و آنچه از او خارج شده اصل آورده است و بدو قسم منقسم میشود قسمی
 شعب گشته با عکس بدن مساعد است و قسمی باطل شده بفضل بدن متفرق گردیده اما طحال
 عضویت سیاه رنگ مرکب از آورده و شرابین و لحم و غشای نازک بر محیط از جهت غذا
 حس ندارد و مجلس در میان اضلاع خلف معده و مجذب آن مماس باضلاع و مقعر آن
 مماس بقعر معده و آن طرف سودا است و فائده آن جذب کردن سودا از کبد و دفع
 وارد یکی متصل بکبد جهت جذب سودا و دیگری متصل بقعر معده جهت انقباض سودا و او اما
 مراه عضویت عصبانی طرف صغرا که بکبد پیوسته و از رگه بیرون آمده منقسم بدو قسم شده
 قسمی بمغای صائم براس رسانیدن صغرا متصل شده و قسمی بقعر معده برای انقباض و دفع
 متصل گشته و فائده آن جذب کردن صغرا است از کبد اما امعاء اجسام اند عصبانی
 مؤلف از شرابین و آورده و عصب و لحم و آتش عدد و اندکی اثنای عشری که متصل بقعر
 معده است و دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را امعاء و قاق و عالیله نامند چهارم اعمور
 پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ و سفلی نامند و فائده آن دفع فضل طعالت
 اما کلیه عضویت مؤلف از لحم غلیظ صلب قلیل الحمت و آورده و شرابین و لحم کثیر و مثل
 نصف دائره مخلوق است که در بدن دو غده و یک بجانب راست و دیگری بجانب چپ
 می باشد و حس ندارد لیکن غشای حساسه بر محیط است و فائده آن جذب کردن لوبون
 از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانی است مؤلف از شرابین

و آورده و ذوی عنق مخلوق گشته و موضعش در میان عانه و در پشت و فائده آن جمع کردن
 بول و اخراج آن اما جلد منبج است از لیفات و شظایا و عصب و خلل او لمح ملو است
 و حس کثیر در وفاتده آن ستر اعضا است و حفظ بکیت آنها و ادراک ملکوسات اما دماغ
 جوهر رخ متماثل سفید رنگ عضوی نفیس مخروطی شکل مرکب از نخ و شرابین و آورده و غشای قشری
 که سیمه بام الدماغ است و بشار صلب که تماس نفیج است و بیدار روح نفسانی است و قاعده او
 جانب پیشانی و زاویه او بطرف موخر دماغ است و در طول البته قسم منقسم که آنرا بطون دماغ گویند
 و در عرض بدو قسم منقسم و علت غایبه دماغ معلوم اول گویند که وجود بر دو قسم است در او زیر که
 بلندتر از موضع بیان است و امام داود گویند که بر دو قسم دماغ تقاریر حرارت قلب می نماید
 پس علت غائی او تعدیل قلب است و اگر چه در یکی از هر دو نبود تعدیل صورت نه بر دو چنانچه
 در انسانی که حرارت موضع قلب آن بی باعث نبودن قیاس بر دماغ رسیده هم قاتل میگردد و نیز برای
 مشابهه میشود که بسبب فقدان رماغش تعدیل قلب آن از برودت آب یگردد و لهذا گویند
 بیرون شدن از آب می میرد و صاحب جمیع حکمت بر دماغ مینویسد که سلطان با وجودیکه دماغ
 ندارد و از بیرون آمدن بخشک نمی میرد پس علت غایبه دماغ ثبوت حس و حرکت است اما منخل ع
 جسمیت شبیهه بخوبی بر دماغ که مثل دندانالنفقات نمی رسیده تا بعضی سیده و آن در عرض منخل
 و باغ و دغش است لیکن عده ای این دو بخش بی باعث غایت تماس محسوس نمیگرد و برای آن
 سبب غشای مخاطی اند اما عینمان پس هر دو امد از مرکب است بهفت طبقه و ستر رطوبت طبقه اول
 ملحمه دوم قرینه کرنگه ندارد و سوم عنینیه که در چشم بعضی سیاه و در چشم بعضی ازرق می باشد و بعد از
 رطوبت بقیه واقع است چهارم غشای غایب آن رطوبت جلیده و بعد از آن رطوبت زجاجیه
 واقع است پنجم غشای شبیهه منقسمه صابیه که انظرات اما از فن مخلوق است از عصب حساسه
 و لم غشوی و فائده آن قبیل صوت است اما الفک پس آخرین تا انتهای بینی سیده بدو چوب
 منقسم میشوند قسمی باقصای منقسمه میشود و جهت نفس است شاق بوا و قسمی بطنامی که شبیهه صفات است
 تمام میگردد جهت فضلات دماغی که او را در کمال شود و آن دو عدد که شبیهه در و سرستان اند
 و آنرا زو اندر تان و علمتان نامند اما غشایشین هر دو از مرکب است از لحم سفید غروی و در و
 شرابین و آورده و لیفات مجتمع شده و غشای محیط است و هر دو زمینا فاعل مخلوق اند و در دغش
 مجتمع گردیده و نفیج می یابد و باید دانست که منی از غشای منقسمه رافع متولد میگردد و در دغشین آمده

بواسطه بیاض جواهر آن سفید رنگ شود و چنانچه دم طشه در پستان زنان و منی در نیشین فراسودند
 استعداده تولید پیدای نماید و نیشین مردان خارج جویز رنگ میباشند و نیشین زنان عرقین صدفی و نیشگاه
 اما قفسیه مرکب است از اعصاب ششگانه و اورده و عسلات و خلل و خلوت بلغم قلیل
 و او بظلم عاده وصل اور طمیت و فائده آن ایصال ماده حریم باشد و حس بسیار دارد و بسیار شفه
 آن و طول و قل بر شش انگشت صاحبش و زیاده از دو انگشت نباشد و غوطه او است که نیشین
 آن بر جرح و اورده آن بدم و جاذبه بر جرح متولد شوند اما جرم حبسیت عصبانی نومی عین تا بفرج نمی میرود
 و در اصل آن و نیشین اندواز سه ابتدا کرده و فائده آن قبول حمل است و در طبقه دارد و مشابه
 بقفسیه است و طولش کم از شش انگشت صاحب خود و زیاده از دو انگشت نباشد و فواید عروق
 بد متصل شده اند برای فسله طشه و تنزیه جنین و مجری دارد و محاذی بفرج جهت خروج جنین و تفصیل
 منویه در آن غشای است رفیق که از از بکارت بآن کنند و رحم در ایام حمل فراخ تر گردد و فسله غشی
 در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را بجز بنی شوق مفصل است و انجبت بوقت مجامعت
 فرخ خویش کشاده بکل بطرف فرج میگردد و کیفیت تولد جنین بدانکه و قفسیه لطفه در رحم قرار گیرد
 پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین شش احوال تغیر میشود و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه
 حاصل میشود در غلیان و بر روز سوم یک نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بر چهارم
 نقطه بالا ایش پیدا آید و آن نقطه غ است بر دوششم نقطه دیگر بطرف همین ظهوری یا بدو آن یک
 و بر دوششم نقطه چهارم که محیط بر مجموع میباشد سیمیه ظاهر میگردد و نقطه موسوم میگردد بر غوه
 اختلاف است اظهار را در آنکه اول از همه اعضا که ارمی عضو متکون میشود و معلوم اول گوید که پیری
 که اول متکون یا بد قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و بر ویدش
 صاحب جمیع الحکمت منوید قول غلط اعلم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع و الاعضاء
 الحییه تاخره فی الوجود استی و بقراط گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدا
 اعصاب است و از وی میگردد که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است و بدویش نوح جنین
 و تغذیه آن محل است و نیز بعضی سه متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود و خط و عروق
 در و متغیر میگردد و پسری و جاری میشود و از راه سه دم طشه بآن و این حالت تمام میشود
 در چهار روز حالت سوم آنکه حلقه گردد و این حالت در شش روز تمام یا بد حالت چهارم آنکه
 در شش روز تمام میگردد و در شش روز تمام و متعدد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود

در روزی که در حالت نچم آنکه عضای اصلی متولد شود و مزاج ذکوری یا انثوی حاصل گردد و این تمام میشود در رتبه روزی که ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابد و این تمام میشود در پنج روز و بعد که به روز هفتاد و چنین لباس نمی پوشد و بعد نو در روح حیوانی متولد میشود و بعد نو در شش روز قدری روح حیوانی لطافت گیرد و بعد صدر و زرع حیوانی قریب در دماغ میرسد و چنین بواسطه حرارت بی اراده حرکت میکنند و درین وقت حکم جنین مثل شخصه بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد از این حال پیش و قوت کامل چنین حرکت باراده گردد و بدانکه حالات مگوره در ذکور بدت قلیل و در اناث بدت و از تمام میشوند پس خلقت ذکور در هفت و سی روز تا چهل روز تمام می یابد و خلقت اناث در چهل روز تا پنجاه و طفلی که در ماه هفتم یا نهم یا زاده از آن متولد شود زنده ماند و بخلافش اکثر در بعضی اوقات در رحم و جنین اکثر از آن متکون می شوند چنانچه شیخ الریسی در فقاوید که زنی را از شکم جنین برآمدند و آنرا و سبب اندکی آنکه از اختلاف انزالین بواسطه حرکت مجامین واقع شود و دوم آنکه از دماغ یا از جماع یا از یاده از دماغ شود پس علامت سبب اول متولد شدن و جنین یا زاده در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن و جنین یا زاده تقیم و تاخیر و زوالات است اما از روح جسم اند لطیف بخاری که از اخلاط محموده متولد شده و بواسطه شش این تمام بدن منتشر میشود و آن تقسیم میشود به سه قسم یکی روح حیوانی که معرکه قلب است و دوم روح نفسانی که محکش دماغ است و سوم روح طبعی که محکش جگر است و بدانکه چون از روح حیوانی قدری بدماغ رسد روح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفسانی بجگر رسد روح طبعی گردد اما اخلاط جمیع طرب بالفعل قابل تسبیل و تحیل میگردد و بسوی آن غذا در اول استحاله و قید طرب بالفعل برای آن نموده شد که تا ویم نشود که صفرا و سودا که یابس اند آنرا اخلاط نباید گفت زیرا که مراد ازین پیوست پیوست بالقوه است لکن خون را که از بلغم و سودا که از احتراق اخلاط پدید میشود و خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه تنها غذا را گویند جواب اولیه باعتبار نوعیت و خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق خلط پدید میشود پس بگونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جز و تمام اعضا شود بجهت استحاله مستحیل میگردد و هر یک را ازین استحاله مضمم نامند مضمم اول از زمان مضغ است تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند کثیفش براه اسهال مکنذ دفع گردد و در بر است

و لطیف آن براه ما ساریا یکدیگر می رسد و مضموم و در جگر است و آن نفخ کیلوس است
 که آنرا کیلوس خوانند و ازین نفخ حاصل می شود شش مانع ریغوه و او صفر است و شش مثل سوب
 و او سود است و شش مصغه و او دوم است و شش خام و آن بلغم است و فضل این مضموم براه کرده
 و مثانه که بول است منافع گردد و لطیفش بوعروق می رسد و مضموم در عروق است و او عصاره
 از استحاله غلاط با عصاره و آن را رطوبت ثانیه گویند و این از دوا و نوع خالی نیست یکی آنکه
 فضول بود و بدن را از و حاجت نیست و آن قائم مقام غلاط نامیده است و آخرش مفید
 دوم آنکه بدن را با و حاجت بود و آن بر چهار قسم است یکی آنکه در عروق صفار و دقاق موجود است
 دوم آنکه مستحیل شود و بوجهی که در مخرج و مقصود از مضموم ترین است سوم آنکه برین رطل یعنی شش
 در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام و اتصاق اعضا را با و است مضموم چهارم در اعضا و آن
 عبارت است از استحاله رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام مضموم تمام می شود در دوازده
 ساعت طبی بدین طریق که استحاله معده شش ساعت و دیگر اثنتی ساعات ابد و وساعت ممتدی
 می شوند و اگر فرض کنیم که مقدار کل اختلاط است و چهار جزو است پس نصف از آن یعنی دوازده جزو
 خون خواهد بود و نشت جزو یعنی هشت جزو و بلغم و ربع جزو یعنی سه جزو و صفر و از صفر ثلث جزو
 یعنی یک جزو سودا و باید دانست که اخلاط چهارگانه اول دم و او گرم است دوم صفر و او
 گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد و تر است چهارم سیر و او سرد و خشک است و بر یکدین
 هر چهار طبع بود یا غیر طبع پس دم طبعی و او افضل ترین اخلاط است و تبدیل قیام و شیرین
 و رنگ و سرخ است و فائده آن تغذیه بدن تنها یا بخلط دیگر دوم غیر طبعی و او چهار گونه است
 یکی آنکه زیاده شود در تعاد و دوم رقیق القوام و آن از آمیزش صفر یا بلغم بود اگر از صفر بود
 کف زرد و بی خون پیدا باشد و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زرد سوم غلیظ القوام و او از آمیزش
 سودا و بلغم می باشد اما از سودا اکثر بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود رنگ و مائل سیاهی باشد
 و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زرد چهارم متعفن و ببلش زیادتی حرارت است که اخلاط را گنده کند
 و بلغم طبعی و مائل بشیری و فائده آن تر و شستن و با خون مخموج گشتن جهت غذای و بلغم
 و خون شدن و وقت فقدان خون و بلغم غیر طبعی و آن بر دوه قسم است یکی بلغم مائع یعنی کلمش
 نمکین بود و او مائل بحرارت و مجوس است باشد زیرا که از آمیزش صفر ای محترق حاصل می آید
 و آنرا بلغم صفرای نیز نامند دوم بلغم حامض یعنی کلمش ترش و او مائل ببرد و شرب است

سوم بلغم غفص یعنی طعمش غفص بود و او نیز مائل به برودت و بیست است که سودا
 باوی آمیز چهارم بلغم حلو یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید و پنجم بلغم کوی یعنی
 خام باشد زیرا که ماده آبی بر غالب آید ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل آبکینه بود و غلیظ باشد لیکن
 رطوبت در و باقی بود و هفتم بلغم حبشی یعنی مثلاً بکج و آن از همه اقسام غلیظ تر است که طوبی
 تحلیل رفته باشد ششم بلغم ماسک که از همه اقسام رقیق در طلب است تمام بلغم مخاطلی و دم بلغم
 هر دو مختلف قوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطلی است و اگر غیر محسوس بود خام و صفر است
 طبع رنگ او مائل به زردی و زردی و زردی و کبد بدو قسم میشود یکی همراه خون در عروق میرود و براسه
 رقیق نمود و دم نام که در منافذ ضیق نفوذ کند و غذای بعضی اعضا مثل ریه و کبد و قوی غلیظ
 از جوی نماید قسم دوم همراه رود و از آنجا با معده ریز و جهت غسل او و صفرا و غیر طبع و او بر شش
 نوعست یکی مره و دیگری و آن در نفس خود و بجز فاسد شود و دم صفرا در کانی رنگ او چون
 آب گن ناپود و او با ذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای رنگاری و این نیز قسمی
 از صفرای کانی محترقه است که شدت احتراق یابد و رنگ او زنجاری گردد و چهارم مره صفرا
 و آن از خلط بلغم رقیق تغییر یابد و رنگش زرد بود و پنجم صفرا و سح که رنگ قوام آن مثل زرد کوهی
 بود و آن به آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد و ششم صفرا و محترقه و آن را صفرا سوداوی نیز گویند
 و آن از آمیزش سودا احتراق یابد و بدینکه احتراق اخلاط عبارت از نه است که اجزاء رقیق
 و طبع تحلیل رونده و آنچه باقی ماند کثیف گردد و سودای طبع و آن در خون طبع است طعمش
 میان حلاوت و عفونت بود و آن در کبد بدو قسم منقسم میشود قسمی با خون براسه غلیظ و دم
 بعروق رود و غذا بعضی اعضا گردد و شش عظم و قسم دوم بطال رود و از آنجا به معده ریز و جهت
 و غذای غذا تا که با ششها آگاهی حاصل آید و سودای غیر طبع و او بر سه نوعست یکی آنکه از احتراق ناپود
 و این قسم مفصل عنقریب گفته آید و دم آنکه از بر و خارج یابد و فله خلطی که فله نامند گردد و سودا
 غیر طبع است و این قلیل الوجود است سوم آنکه در خون ناطع بود و این خلطی که از اخلاط احتراق یابد
 سودای غیر طبع بود اگر سودای طبع احتراق یابد پس سودای بیوی و این قلیل الفساد است
 و آنچه احتراق او تمام نبود طعمش شور مائل به شیرینی و آنچه احتراق تمام یابد طعمش تلخ گردد و سودای
 صفراوی و او کثیر الفساد است لیکن زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ و سودا سلیقه آنچه
 از ماده لزج باشد زود تحلیل نشود اگر چه فرزش کمتر باشد و آنچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل به شیرینی

و عفوست سودای سوادی آنچه سودای رقیق محترق می شود علاج قبول میکند و آنچه سودای غلیظ محترق گردد پیشش آن کمتر نیز پراگنده به اعضا کمتر بود و جهت غلظت خود لیکن قبول خارج نموده و آنچه از سودای رقیق بود طعمش ترش مایل به قویست و آنچه از سودای غلیظ بود و عفوست در آن غالب و ترشی کمتر یا خرد و چون که غلظت از بعد ذکر یافتند بیان علل ربعة آنها نیز لازم آمد زیرا که علم بوجودش کامل نمی شود الا بعد علم بسبب آن پس باید دانست که سبب در عوف عام چیزه را گویند که آن وسیله کنند حصول امر و در مطلق حکما را می نویسند علیته الشیء و عام است که توقف بر است مایست بود با برای وجود این بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج پس اگر داخل بود بالقوة از سبب مادی گویند چون آهن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود از سبب موری گویند مثل صورت سیف که معوج یا راست است و اگر خارج بود که موجد است آن سبب فاعله گویند چون مصادره اگر یکبار برای است آنرا سبب غائیه گویند مثل قتل اعدا یا اگر علت غائی اگر چه در وجود و حشر لیکن در ذوق مقدم سبب فاعلی چون حرارت معتدله است و سبب مادی او اغذیه و شربیه معتدله کامل الکیفوس و سبب موری او نفع کامل و سبب غائیه او تغذیه و تطبیق و تسخین و سبب فاعله صفر حرارت معتدله و سبب مادی او غذای لطیف چرب شیرین و تیز و سبب موری او نفع کامل و سبب غائیه او تغذیه و تطبیق دم و سبب فاعله بلغم حرارت قاهره و سبب مادی او غذای غلیظ رطب لزوج سرد و سبب موری او نفع قاهر و سبب غائیه او تغذیه و تطبیق و در آن وقت فقدان آن سبب فاعله سو و حرارت معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ فیل الی و سبب موری او و نفع و سبب غائیه او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بداند نفع است که حرارت اثر کند و جسم گرمی دارد و او را می خالتی که در حق آن مطلوب بود و بگوید اندک نفع بود که غلظت را نفع خاص اعتدال قوای است لائق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نفع و یک قوام تساوی است مثلاً نفع بلغم تقطیع و ترقیق و نفع صفر تغلیظ و نفع سودا ترقیق است اما دم محتاج به نفع نیست پس مقصود نفع اعتدال قوام است که تا در منافع شدن آن قصوری نسازد و اعتدال قوام در نفع حرارت با خود است و متفق اند اطباء بر این آنکه منفع صفر بار و است پس حد نفع فاسد گشت جواب نفع جمیع اخلاط طبیعت است و آل طبیعت و نفع حرارت غریزی است از نجابت نفع حرارت ثابت شده و اما اشیا بار و در صفر معادن طبیعت اند زیرا که طبیعت بحسب ماده محتاج به عاونیکه مناسب است میباشد و این قانع مقصود نیست اما مزاج

و قیاساً ارکان ریزہ ریزہ شوند و ماس شود ہر واحد با ہمدگر و فعل کنند ہر یک بقوت ہما سے متفاد
 بدین طریق کہ بشکن ہر رکن سورہ کیفیت و گرے را و مناسک شود کیفیت آن پس ہر گاہ فعل و تفاد
 منتہی شود حاصل گردد کیفیت متساوی و آن مزاج است و مزاج بدو قسم منقسم میگردد و یک معتدل و ثقیف
 دوم معتدل غیر حقیقہ زیر اگر یا مشتق است از عدل فی قسمت کہ او غیر معتدل است و اکثر متدلی
 فرضی طبی خوانند یا مشتق نیست از عدل فی قسمت بلکہ از تکافو دین معتدل حقیقی است کہ وجود
 ندارد و زیر اگر اگر ہر چہا را رکان برابر باشند و یکی را بر دیگرے غلبہ نہ بود پس درین وقت جوہر کب
 صورت نخواہد بہست کہ ہر رکن از اراکان از بعد میل کبرۃ خود و ادر پس بالفرض و ہر یک بکثر خود
 خواہد رفت و بے قاسم کی قرا نخواہند گرفت و بد آنکہ غیر معتدل کہ معتدل فرضی طبی است
 منقسم بشود بہشت قسم کی معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوانے دوم معتدل صنفی
 مثل ترکی و مناری سوم معتدل شخصی چہا معتدل عضو می مثل جلد پس این چہا قسم نظر
 بر اصل خود و نظر بخارج خود بہشت قسم گشتہ و غیر معتدل کہ در مقابل معتدل حقیقی کہ مشتق است
 از تکافو بہشت قسم است و این بہشت قسم بر دو نوع است کی مفرد دوم مرکب اما مفرد چہا
 نوعیست کی حار و دوم بار و سوم رطب چہا رم یا بس اما مرکب و آن نیز چہا نوع است
 یکے مار یا بس و دوم حار رطب سوم بار و یا بس چہا رم بار و رطب غیر معتدل کہ در مقابل
 غیر معتدل است کہ آن معتدل فرضی طبی است او نیز بہشت قسم است زیرا کہ چہا ازین
 بہشت قسم مفرد اند و چہا مرکب اما چہا مفرد کی احد و دوم ابر و سوم ارباب چہا رم یا بس
 و چہا مرکب کی احراب یا بس دوم احرار رطب سوم ابر و یا بس چہا رم ابر و رطب و لہذا آنکہ
 عدل از وجہ مزاج انسان است و عدل انسان سن شباب و اعدال اعضا جلد و اعضاء
 سبب بہست پس جلد و اعضاء دیگر پس جلد اعضاء پس جلد کف پس جلد دست پس جلد طنق
 بدن است و حار در بدن قلب بہست پس کبہا پس کبہ پس عضل پس طحال پس کلیہ
 پس ریه پس شراکین پس اورده پس جلد و بار و در بدن شعریں عظم پس غضروف
 پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس و ماغ پس شحم پس کبکین پس
 جلد و یا بس و در بدن شعراست پس عظم پس غضروف پس رباط پس و تر پس غشا
 پس شراکین پس اورده پس عضد متحرکہ پس قلب پس عصب پس جلد و رطب
 در بدن سبکین است پس شحم پس و ماغ پس نخاع پس شرب پس مادی پس انیسین

پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس غش پس جلد اما قوتی سبه نفس انرا بالذات پس اگر در
فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند و اگر بشعور و مختص بحیوان بود قوت حیوانی نامند
و اگر مختص بحیوان بود قوت طبیعی خوانند اما قوت طبیعی کارش تغذیه و تنمیه و محاش که به است
و اندامه بود یا مخدومه و یا مقصره برای بقای نفس پس مقصره برای بقای نفس مخصوص و قوتی است
که غاذیه و او است که غذا را تشابه بجهت غرض میکند که بدل یا تحلل منته شود و دوم نامیه او است
که زیاده که انظار جسم علی التماس الطبیعه و قطا جسم منته طول و عرض و عمق و محی و منجز
بر دو نوع است یکی مولده و او است که جوهر منی را از انظار جدا نماید و تیار سازد و هر جزو منی را
مختص بنفوس و دوم مصوره و او است که صادر شود از تحطیل و تشکیل اعضا قاعده چهار
نوع است یکی جاذبه دوم ماسکه سوم باضمه چهارم دافعه و خام این بر چهار کیفیات است به اند
و این بر چهار خام غاذیه اند و غاذیه خام نامیه است و نامیه و غاذیه خام مولده اند و اول
خام مصوره است اما قوت نفسانی که از او حاصل میشود جسم حرکت و محاش و دماغ است
و او بر دو گونه است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو نوع است یکی باعث حرکت و آن را
شوقیه و آنند و خام شوقیه حیوانیه و غاذیه اند و دوم بر سه حرکت که فاعله گویند و حرکت او
بر دو قسم است یکی بر سه قبض و دوم بر سه بسط پس حرکت قبض بدین طریق حاصل آید
که کشیده شود و عضل پس منجذب شود و از او بعد منقبض گردد و عضل و حرکت بسط بدین است
که فرغ شود و عضل پس دراز گردد و تدریجاً بسط شود و عضل و دوم مدرکه و آن بر دو نوع است
یکی مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جوهری است اند برای مدرکه باطنیه
و آن بر پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم ششم چهارم ذوق پنجم لمس اما مدرکه باطنیه
و او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست که از جوهر اس خمس ظاهریه و شیار محسوسه
با موری میشوند و محاش مقدم بطن اول دماغ است و دوم خیال او را خزانة حس مشترک
گویند زیرا که به چه در حس مشترک بیاید با وی سپرد می کنند و جای آن موخر بطن اول
دماغ است سوم مقصره و آن را تخمیه نیز نامند و او قوتیست که در صور محسوسه که بخمال
موجود اند تصرف می نماید و محاش مقدم بطن دوم دماغ است چهارم و هم و او او را ک مخفی
که محسوسات تمام تصد میکنند مثل صداقت عداوت زید و خاش آخر بطن دوم دماغ است
و پنجم حافظه و او قوتیست که چون خیال و وهم و چیز می تصرف کنند آنرا نگه دارد و او را متذکره

نیز مانند تیر که چنانچه بر سرش شده باز بر پادیه آرد و محلش بطین آفرود است اما قوی و پیوسته
 و او قویست که مستحق میکند سایر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است
 اما افعال و آن بر دو گونه است یکی مفرد و دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت
 تمام شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع اما سبب اینست
 و آن بر شش نفس اند زیرا که اگر بطرف آن عارض شود حاجت روح و آن بمواست
 و اگر عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را ماکول و مشروب است و اگر عارض شود
 ضرورت آن اعضا را بواسطه استغراق و تناس است و اگر عارض شود ضرورتش معا
 خلاصه این اثر عارض شدنش به اختیار و با اختیار بود و حرکت و سکون است اما عارض
 آن نقطه به اختیار باشد و لازم و یقین است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را عارض نفسانیست
 اما بدو اگر محیط است باید آن و محتاج میشود بسوی آن انسان با شنیدن شاق برای تعدیل روح
 و اخراج فضلات آن به بر آوردن نفس پس تا وقتیکه مواصف و پاک را بکرات متوالی
 برآیند پدید آید که رحمت را و الا پدید آید غم و مرض و تغییر آتش از اعتدال طبع باشد یا طبع
 اما تغییرات طبیعی تغییرات فصول اند و فصول ماورای خط استوا چهار اند اول ربیع و اوشتان
 دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن سرد و خشک چهارم زم و او سرد و تر
 و فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند چنانچه بر ربیع امراض مثل سرع و زکام و سعال
 و بصیف مثل وجع اذن و بخریف مثل تقطیر بول و سل و بشتان زکام و صداع و ذات الریه
 پدید میشوند و تغییرات زیر طبیعی یا غیر مضادان طبیعت انسان یا مضاد پس تغییرات چنانچه
 یک آنکه حادث شوند با سبب سماوی مثل جمع شدن کواکب سیاره روشن شدن شش و غیره
 آفتاب پس به جمیع اینها حرارت حاصل میشود و دوم آنکه حاصل شوند با سبب ارض با اختلافی
 و ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال جبال و بحار و غیره اما نواحه و ریاح پس ریاح جنوبی
 و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و مباد و بور و ناحیه آن
 سرد و قریب اعتدال اند اما عرض بلد پس عرض هر بلد قوی است از دایره نصف النهار
 که واقع است در مقابل آن بلد و در میان معیت آن بلد و معدل النهار و با آنکه قلم
 دوم و سوم کثیر الحرات اند و اقلیم اول و چهارم قریب با اعتدال و اقلیم پنجم و ششم معتدل
 کثیر البرودت اند و شناخته میشود و اقلیم بعد از ساعات و درازی ایام پس اقلیم اول آنست

که در ابتدا آن نهایت درازی پوشش دوازده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده
 و نصف ساعت و قلم دوم است که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع
 کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت و قلم سوم است که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده
 و ربع ساعت باشد و در وسط آن چهارده و نصف ساعت و قلم چهارم است که در شروع آن نهایت درازی
 روز پنج کم پانزده ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و قلم پنجم است که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
 و در وسط آن پانزده و نصف ساعت و قلم ششم است که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
 و در وسط آن پانزده و نصف ساعت باشد و در وسط آن هفتم است که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
 و در وسط آن هفتم است که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد و در وسط آن هفتم است که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
 نهایت درازی روز هفتم است و نصف ساعت باشد و در وسط آن هفتم است که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
 اما وضع بلد پس آن بلد که مرتفع باشد بار و وضع است و آنکه پست باشد حار است و آنکه
 متوسطه بلندی و پستی بود از هر دو وضع است اما نزدیکه جبال پس کوه شمالی گرم است
 و جنوبی سرد و کوه مغرب بهتر است از مشرق اما نزدیکه بحار و او بهر طرف که بود هوای آن سرد
 اما در یای شمالی سرکننده هوای سرد و در یای جنوبی بصر آن و مشرقی هوای رطوبت و گرم
 فقط و مغربی غلیظ تر و دشواری که در وسط دریا یا بکناره آن بود معتدل بحار و سرد و در
 بسبب تنگنای هوای آن بلد از موثر اختلاف ارض بلد پس زمین کسری و طبع گرم خشک
 و زمین صخریه بسیار خشک و سخت کننده اعضا و زمین طینیله رطوبت و زمین نمناک تر است
 اما ماکول و مشروب بدانکه وقتیکه وارد شود در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه
 یا متغیر شود از بدن پس اگر تشنه شود در بدن یعنی جزو بدن گردد نام نهاده میشود و بنای مطلق
 و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود و در معتدل و یا متغیر کند بدن را و او ستم مطلق
 و یا مسادی بود بهر دو جانب یعنی متغیر شود از او و متغیر گرداند او را پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده
 غذا و دوائی والا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود و دوائی سخی و اگر بدن را فاسد کند
 نام نهاده شود و دوائی مطلق و میگویند که تاثیر آن شے اگر با دواء باشد غذای مطلق است
 مثل نان و اگر تاثیرش کیفیت بود دوائی مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر آن بصورت باشد
 نام نهاده میشود و دوائی انحصاریت مثل زهر مره و اگر تاثیرش با دواء و کیفیت بود نام نهاده شود
 غذا و دوائی مثل شیر و اگر تاثیر آن کیفیت و صورت بود نام نهاده شود و دوائی
 دوائی انحصاریت مثل کاسنی و اگر تاثیر با دواء و صورت بود نام نهاده شود و غذای دوائی

مثل روغن زرد و اگر تاثیرش بماده و کیفیت و صورت بود نام نهاده شود غذا
ذواتی ذواتی خاصیت مثل سبب و بدانکه خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط
و اینها پس غذا را که خون رقیق پیدا کند نام نهاده شود غذا لطیف و آنچه خون غلیظ پیدا کند
نام نهاده شود غذا ای غلیظ و آنچه خون متوسط پیدا کند نام نهاده شود غذا سبب و هر یک
از این اقسام ثانیة کثیر الغذاء یا قلیل الغذاء یا متوسط الغذاء میباشد و نیز هر یک از اینها صلح الکیوس یا رقی الکیوس
می باشد پس بعد از این هر چه از اقسام می شود به تفصیل یک در جدول مندرج

نقشه جدول هیچ به اقسام

لطیف صلح الکیوس	لطیف صلح الکیوس	لطیف صلح الکیوس	لطیف صلح الکیوس	لطیف صلح الکیوس	لطیف صلح الکیوس
کثیر الغذاء زرد و سفید	قلیل الغذاء زرد و سفید	متوسط الغذاء زرد و سفید	کثیر الغذاء زرد و سفید	قلیل الغذاء زرد و سفید	متوسط الغذاء زرد و سفید
مرغ نیم پخت یا پخته	وسیب و کاهو	نان گندم	بچه کبوتر	دیر قیصر یا شتر	نان طریقی یا شتر
کثیف صلح الکیوس	کثیف صلح الکیوس	کثیف صلح الکیوس	کثیف صلح الکیوس	کثیف صلح الکیوس	کثیف صلح الکیوس
کثیر الغذاء زرد و سفید	قلیل الغذاء زرد و سفید	متوسط الغذاء زرد و سفید	کثیر الغذاء زرد و سفید	قلیل الغذاء زرد و سفید	متوسط الغذاء زرد و سفید
در روغن سرشته	پنیر تازه	گوشت بچه گاؤ	گوشت گاؤ	گوشت خوک	ماندر کرب
معتدل صلح الکیوس	معتدل صلح الکیوس	معتدل صلح الکیوس	معتدل صلح الکیوس	معتدل صلح الکیوس	معتدل صلح الکیوس
کثیر الغذاء زرد و سفید	قلیل الغذاء زرد و سفید	متوسط الغذاء زرد و سفید	کثیر الغذاء زرد و سفید	قلیل الغذاء زرد و سفید	متوسط الغذاء زرد و سفید
گوشت بره یکساله	شلغم	گوشت بچه شتر	روغن	زردک	ای خشک یاخته

اما آب غذائی شود لیکن در بدن فائده مثل ترقیق غذائی نجشد تا در مجاری ضعیف نفوذ نماید
و تریب و تبرید اعضا و تسکین حرارت میکند و بهترین آبها آب میست که بر گل خالص یا سنگین و یا
جاری بود و آفتاب برود تا بدو مجری او سمیت مشرق یا شمال باشد لفاصله کثیر و از بلند می شود و
وزد و گرم و سرد و گرم و سرد و تیز و با شد و وقتیکه یا شامند گشتی بنشانند و چیزه را که با و طبع و همت
جلد تر گردد و اکثر از این صفات آب گنگ موجود اند و بعد از این آب موصوفه آب باران
بهتر است زیرا که خفیف الوزن و ماضی و سرد و معالجات الاغذیه از معده است لیکن جلد تر شستن میگردد
بجمله لطافت و رطوبت خود و ملاحظه طبع قرار داده اند و بعد از این آبیکه بقرع عقیق کشیده شود

بهتر است و آب ذهبی مقوی دل و آب حیدری مقوی حشا و محرک و سخت کننده هضمت
 و آب گرم مفید معده و زائل کننده قویج و مسکن وجع و مدر بول و بیض است و ابصار بارور
 و معالج صرع شراب و نظیر آن مفید و آب سرد مقوی معده و محرک شمع و مسکن عطش است و باغی
 و باحشا و شور و مضر است و در و آب چاه نقل است باید که بعد از کشیدن بقرع نمیق استعمالش کنند
 اما استفراغ و هتباس پس احتیاس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه طبیعت باعث
 انصراف خود بطرف دیگر متوجه نشود یا از ضیق مجاری یا از سردی یا از ضعف و افواید باضمین از غلظ
 ماده یا از لزوم ماده و غیره بود و استفراغ در هتباس و احتیاس حدوث می یابد
 و بدانکه استفراغ مفراط موجب تیرید و تخفیف و ضعف بود و احتیاس مفراط موجب سرد و قوط
 شعله و نقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب صحت است اما حرکت و سکون بدنی
 پس حرکت خروج ماده بود از قوت بتدریج جانب فعل و سکون بقای ماده بود بر قوت یا بفعل
 پس حرکت موجب تخمین و تحلیل فضلات و هضم بدن است و سکون بقیان اما اعراض
 نفسانی که آنرا حرکت و سکون نفسانی نیز گویند و او حرکت است روحی بطرف داخل و بطرف خارج
 یا بطرفین پس بطرف خارج دفعه مثل غضب با قلیلا قلیلا مثل فرح و بطرف داخل دفعه
 مثل خوف با قلیلا قلیلا مثل غم و بطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میگرد روح باعث خجلت
 اول بجانب داخل بعد بطرف خارج و ایضا لازم است حرکت نفسانی را سخوت یا تحرک الیه
 و برودت یا تحرک عنه و کثرت حرکت نفسانی مملکت است و افراط سکون نفسانی مبرور
 اما نوم و یقظه پس نوم بخواب معده مهر و است و نوم نهام مفید لون و مرغی قوی نفسانی
 و مورث کسل است و کسبی را که عادت بود ترکش لازم است الاجتهاد ریج و یقظه
 مفراط مضعف و مانع است اما اجتناس پس مزاج مردان حار یا پس است بر نسبت زنان
 و مزاج زنان سرد تر است بر نسبت مردان اما اسنان و آن چهار اندکی سن نمود و دوم سن قوت
 سوم سن کهولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمود و او بهیچ نوعی یکی سن طفولیت و او
 وقتی بود که مولود قابل شست و برخواست نباشد و دوم سن صبیوت و او بعد از نهوض قبل
 از سن شدن اعصار بود سوم سن تر عرج و او بعد از روئیدن دندانست چهارم سن ریاقت
 و او آنست که مولود ببلوغ رسیده پنجم سن فتا و این سن شباب است تا بسی سال سن قوت
 و آن بعد از گذشتن سن نمود و تا بهیچ سال و حرارت و بیوست درین سال غلبه می نماید

و سن کمولت که آخر اسن الخطا نیز نامند و او آنست که ظاهر شود در نقصان لیکن قوت نهی
 ضعیف نشد باشد و این سن تا شصت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه می نماید
 و سن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکند اما صناعات
 و عادات پس صناعات مثل جدادی سخن و محففت است و افراطش موجب تحلیل طوأت
 و در موسم صیف بصفر ادوی مزاج مفرطش اکاری موجب نیست است و فصاره بالعکس آن
 و صباغ و در موسم ربیع و موی مزاج را مفرط بود و معماری بعکس آن و عادات پس ترک آن
 بتدریج لازم است اگر قبیح بود اما اسباب غیر ضروری پس آن مضاد انطبیعت پیش
 استعمال سمومات یا غیر مضاد اندیش وضع فمده فمده اسباب مشهوره و نه طبایعین تفصیل اند
 که اگر سبب قائل باشد براسه حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود و قائل و مغیره و اگر سبب
 حافظ باشد براسه حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود و حافظ و بتقدیرین بدنه خواهد بود
 یا غیر بدنه اما بدنی و غیر بدنه پس هر واحد ازین یا جوهر خواهد بود و یا عرض پس جوهر
 مثل اغذیه و زیاده و اخلاط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس و براسه هر واحد
 از احوال ثلثه سبب اندر بر اگر سبب امری از امور خارجی یا نفسانی خواهد بود و از خلط
 و مزاج و ترکیب نخواهد بود و نام نهاده خواهد شد باوی و اگر بالعکس این خواهد بود و نام نهاده
 خواهد شد بدنی بتقدیرین مذکورین پس احوال را خواهد کرد و حالتی را از احوال ثلثه پس اگر پیدا
 خواهد نمود و حالتی را یا بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقه و اگر پیدا خواهد شد
 حالتی را یا بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب و اصله اما مثال سبب بلوی برای صحت و دم
 براسه مرض مثل خوردن طعام و حرارت شمس و برودت هوا و عصب و مثال سبب سابقه
 براسه صحت مثل تضرع نام و بجران جید و براسه مرض مثل استلابت حمی عفنه و مثال
 سبب واصلی براسه صحت اعتدال مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط ویدا که این اشک
 که ذکر کردیم براسه صحت اگر واقع شوند در میان مرض پس اسباب بطوره برای حالت
 متوسط خواهد شد و گاه شش واحد هم سبب و هم مرض هم عرض با اختیارات مختلفه میباشد
 جز و دوم در احوال بدن انسان جالینوس گوید که احوال بدان مردم سه اند
 یک صحت دوم مرض سوم حالت متوسط اما صحت حالتیست بدنی که جاری میشوند جمیع فعال
 بسلاطه بر جرمی طبعی و مرض حالتیست بخلاف این و حالت ثالثه حالتیست که نه صحت

بروصادق آید نه حاد مرض مثل حال شیخ و نافه امراض و او بدو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب پس مفرد را به قسم است یکی سور المزاج دوم مرض التکریب سوم تفرق اتصال اما سور المزاج و او نیز بدو نوع است یکی تنفیق که در استوی است نیز نامسترد و مختلف و در معنی هر دو لفظ اطباء اختلاف نموده اند چنانچه شیخ الرئیس گوید که آنچه در جبهه عضو مستقر شود و بمیانش و در طبیعت مقاومت نماید و حکم مزاج اصل پیدا کند استوی است و الا مختلف و چنانچه گوید که آنچه در جمیع بدن عام بود مستو است و آنچه مخصوص بعضی بود مختلف است ابو سیل میگوید که آنچه اید است و بدستوی و آنچه نیست به مختلف است پس بقول شیخ و مسیحی حقه سور مزاج مختلف بود و بقول جالینوس استوی و مرض نیز شیخ میگوید و نیز جالینوس مختلف و پوشیده نماید که سور مزاج گاه خلقه بود و گاه عارضی خلقی است که مزاج در اصل خلقت غیر معتدل باشد و عارضی است که مزاج در اصل خلقت معتدل بوده باشد و بعد تغییر گردد و سور مزاج منقسم میشود بمادی و سافج پس مادی است که از جهت خلطی عارضی شود و سافج است که بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا سiccیت خارجی حادث گردد و سور مزاج خارجی و مادی نشانزده قسم است چنانچه درین جدول

جدول

سور مزاج خارجی مفرد	سور مزاج خارجی مفرد	سور مزاج خارجی مفرد	سور مزاج خارجی مفرد
حار چون تب و ق	بار و چون تب و ق	بار و چون تب و ق	بار و چون تب و ق
سور مزاج خارجی مرکب	سور مزاج خارجی مرکب	سور مزاج خارجی مرکب	سور مزاج خارجی مرکب
حار و رطوبت چون تب و ق	حار و رطوبت چون تب و ق	حار و رطوبت چون تب و ق	حار و رطوبت چون تب و ق
سور مزاج مادی مفرد	سور مزاج مادی مفرد	سور مزاج مادی مفرد	سور مزاج مادی مفرد
حار چون تب و ق	حار چون تب و ق	حار چون تب و ق	حار چون تب و ق
سور مزاج مادی مرکب	سور مزاج مادی مرکب	سور مزاج مادی مرکب	سور مزاج مادی مرکب
حار و رطوبت چون تب و ق	حار و رطوبت چون تب و ق	حار و رطوبت چون تب و ق	حار و رطوبت چون تب و ق
سوال وجود سور مزاج مادی مفرد محال است زیرا که هیچ خلطی نیست که آن را کیفیت احد باشد			

پس هرگاه خلط از غلاطاریه خواهد افتاد و در کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود و جواب در وجود سوز مزاج
افزودن ماده شکر نیست بلکه تنزیه کافیت و بدین هیچ رطوبت خون از اغذیه یا اثر بهر زیاده شود
و حرارتش بر حال خود ماند پس وجود سوز مزاج مادی مفرد متحقق میشود و نیز اگر فرض کنیم خلط از غلاطاریه
بیشتر و در پس در صورت ممکن است که مثلاً چون خون میفراید حرارت او اشتداد نماید و بطور
از جبهه غذا یاد و اگر که معدل رطوبت بود برقرار ماند و نیز ممکن است که در خون و صفرا تغییر
پدید آید و رطوبت و بیوست هر دو از جبهه فعل و انفعال بر حال اصلی ماند فقط حرارت
خون و صفرا شدت پذیرد و قس علی هذا باقی اما مرض التکلیف و آن بر چهار قسم است
یکه مرض خلقت دوم مقدار سوم عدد چهارم وضع اما مرض خلقت آن نیز چهار نوع اند
یکه مرض شکل چون اعوجاج مستقیم و هتکانت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند
یکه اتساع مجاری مثل اتساع چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجاری مراره سوم
تضیق المجاری مثل تضیق مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده و جرم و شونت
قصبه ریه چهارم امراض التجاويف و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کیسه نطفه
دوم آنکه کوچک شود مثل صغر معده سوم آنکه خالی شود مثل خلوت تجاويف قلب و فرج مهلک
چهارم متولد شود و چنانچه در صرع و سکت دوم امراض المقدار و آن یا بزیادی بود یا بقصا
و آن هر دو یا عام باشند مثل سیمین مفرط یا خاص باشند مثل واد فیلس سوم امراض الحد پس
عده و عضویا که اینها باشند یا نه اما اگر کما ینبغی بود پس یا کم خواهد بود و یا زیاده مثل کمی و زیادی
اصابع و این یا طبعی بود یا غیر طبعی یا طبعی یا کلی باشد یا جزئی پس یا کلی باشد یا کلی باشد یا کلی
اصابع و زیادی و کمی جز اصابع اما زیادی غیر طبعی چون ظفر و کمی
غیر طبعی مثل قطع انگشت و پوشیده ماند که طبعی است که شلش در بدن دیگر اعضا موجود است
و غیر طبعی بر عکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضعی بخارج یا بجزو یا باقی
اتصال بدانکه اسماء تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال بر جلد باشد
خارش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر تنقادم نشده باشد قرصه و اگر تنقادم شده باشد
تفسخ اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر در غضب بود صرع و اگر بطول بود تفرق و اگر در غشوت
بدن بود قسح و اگر بطول بود تفتت و اگر در عصب بود شخ و اگر در عروق بود لیس و اگر در مرض
باشد نیز و اگر در طول باشد صرع و اگر نبجه بود که دهن را گشاده گردوشن گویند اما اگر این

از جمیع آمدن امراض مفروقه واقع شود مثل شل که از حمله وقت و قریه مرکب است و چهار امراض
 مرکب یا حسب مشابهت دارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب نفس
 چون صرع و تشنجه نامند که مرض اصلی بود و بشکست آنچه اول حادث گردد اصلی بود و آنچه از شکست
 مرض اول ساکن شد و بشکست باشد و مرضیکه بشکست بود و یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه
 آنکه از عضو یا وقت طریق بدو و یا آنکه میان عضوین یکجا و در یک عضو یا بشکست یا چون
 عصب و دماغ یا سبب و عللش بود چون حجاب دریه یا مخاضی عضو یا کوف چون دماغ و مده
 یا منتهی هوا و عضو بود چون نفل قلب را و مرضیکه بصحت منتفی گردد و بر چهار از منتهی شود
 یکجا چهار دوم تری سوم آنها چهارم نخطا زیرا که آنوقت که مرض عادت شود زمانه ابتدا گویند
 و وقتیکه بزادنی بود زمانه تریا بد خوانند و وقتیکه بخت پذیرد زمانه تریا قبول کنند زمانه تریا گویند
 و وقتیکه بخت و کمی در مرض پیدا آید زمانه تریا خوانند و وقتیکه بخت پذیرد زمانه تریا قبول کنند زمانه تریا گویند
 و متواتر پس امراض معتدیه آن باشند که از شخصه اشتقاق مییست مثل جذام و برص و بلوغ غفله
 و حمله و بانیه و امراض متواتره آن باشند که از الدین بفرزندان رسد مثل برص و نفوس و وجع
 مفاصل و شل و جذام و البیاض و برص و برص و این همه که گفته شد از قبیل ممکن الوقوع است
 جز سوم و در علل امانت بدانکه علامت آنست که استمال کنند بدوی الحالت بدن و آن امور علیه اند
 که خوف می یابد بعلیه سبب شان بر احوال خفیه بدن و آن گاه نافع میشود و بعلیه سبب نفع و آن امور
 که دلالت کنند بر حال انسی مثل نداده بدن بتقدیم عرق و این سبب میشود و بزرگه و گاه نافع میشوند
 بر نفس و آن امور اند که دلالت نمایند بر احوال مرئیه چون دلالت نفس و غیره بر حالت موجوده
 و آن سبب میشود و بزرگه و گاه نافع بهر دو شوند و آن امور اند که دلالت میکنند بر زمانه تسقیل
 چون دلالت اشتعال لب زیرین برقی و این را سابق العلم و تقدم المعرفه نامند و علامات ازجه
 جلیله بچند نوع منقسم میشوند یکی لمس اعتدال آن دلیل حکمت الال باشد و بعلیه سبب نفع و آن امور
 دلیل آن کیفیت بود و دوم حجم و سمن کثرت آنها و دلالت میکند بر غلبه از جهات آنها و دلالت آنها
 بر عکس آن مثلاً حجم دلیل حرارت بود و سمن دلیل برودت و سمن شغل غلظت و سیاهی و کثرتش
 دلالت بر حرارت و سمن نماید و بیاض آن به برودت و کثرتش دلیل اعتدال مزاج باشد
 چهارم لون بدن مفیدی آن دلیل بلوغیت و برودت و حرمت بر حرارت دم و صفرت بر حرارت
 صفرا و کبودت بر سودا و بود و بچند افعال نفسانی کثرت و سرعت و قوت آنها و دلیل حرارت و سرعت

زوال آنها دلیل رطوبت و ثبات آنها دلیل یبوست و بلادوت نشان دلیل برودت و مدتی که
 دلیل حرارت و شدت و قار و حیا دلیل برودت باشد کثرت شش افعال طبیعی اگر کامل اند و دلیل اعتدال
 و اگر سرخ اند دلیل حرارت و اگر بلطی اند دلیل برودت بود و هضم طبیعت اعضا عظیم نفس و صوت سینه
 دلیل حرارت باشد و بخلاف آن دلیل برودت هضم نوم و قیله اعتدال هر دو دلالت اعتدال مزاج است
 و کثرت لفظ و دلیل حرارت و یبوست و کثرت نوم و دلیل برودت و رطوبت نم کیفیت افعال و عفت
 افعال کیفیت از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود و هم فصول هضم و قدرت را کج و صانع آن
 دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرتش دلیل رطوبت و قلتش دلیل یبوست است
 و علامت های آن مزجه مرکبه از ترکیب علامات مفروقه شناخته میشود و علامات و الی برحوال بدن انسان
 از جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حرمت و تمدد و علاوت و بدن نمد و جویس
 و حرمت قار و رده چشم و زبان و ظهور ثور و و نیلها و سیلان دم از بدن و دندان و بینی علامات
 غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن و چشم و زبان و قار و رده و لینت لمس و ضعف هضم و قلت عطش
 و علامات غلبه صفرا از روی رنگ بدن و چشم و زبان و قار و رده و خشکی بدن و منخرین
 و ضعف شهوت طعام و تلخی و بدن و غشیان و وقوع قه هضم و اخضر و قشعریره و شدت
 عطش و علامات غلبه سودا سیاهی بول و چشم و بدن و زبان و شهوت کاذب و کثرت افکار
 و گاه بر نوع ماده سن و عادت و بلد و صنعت و فضل و تدبیر مقدم دلالت میکند مثلاً
 سن پنجوخت و سکونت و غوامی و بلد و فضل بار و تدبیر مقدم که بار و بود و برودت ماده دال است
 و گاه بر نوع ماده خواب و دلالت می نماید بنیانه و بدن خیالات اسود و بر سودا و خیالات صفرا
 بر صفرا و خیالات شرج بر دم و خیالات سفید بر بلغم و دلالت می نماید و بدانکه علامات امر ترکیب
 با جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما ینبغی باشد دلیل صحت بود
 و بخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بجای مثلاً اگر تناسب اعضا کما ینبغی
 باشد دلیل صحت بود و بخلاف آن دلیل مرض یا تمامی باشند مثل استدلال بافعال
 پس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است و اگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت و رده است
 ترکیب است و اگر پراکنده اند دلیل حرارت است و چون که نفس و نفس بوان بر از علامات
 کلیده الی و ندر از جهت شش هر یک لازم آمد اما نبض پس آن حرکتی است و ضعیف برای
 او عینه روح مؤلف از انبساط و انقباض و نبض بر اکثر افعال دل دلالت میکند و نسبت است

که دیده شود و نبض دست در دست برست و نبض دست چپ بر دست چپ در نبض دست چپ برست
 مربع همبیکه دست و بازوی او به پهلوی زمین و بالین غیره چسبیده بود و نشیند و از حرکات که حرکت
 نبض را متغیر نماید مترز بود و نباض باید که صحیح المزاج باشد و جناس نبض شد اندام جنس را از خود است
 از مقدار بسیار منقسم میشود به قسم بی طول و دوم قصیر سوم معتدل چهارم عریض پنجم ضیق ششم معتدل
 هفتم شامق که از اشرف نیز گویند و هشتم منخفض نهم معتدل و از ترکیب این تمام حاصل میشود پنجاه و چهار قسم
 زیرا که ترکیب پنجاه و دو از ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله ریاضی و جماعی و افوق آن از برای است افله
 چهارم قسم از تمام جمع میشود و اگر آنکه در قسم از قطره جدا باشد و جماع میهن و قطره حاصل سبیل تملع ضدین است

جدول امثال ترکیب ثنائی

طویل و نبض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	نبض معتدل	ضیق معتدل
طویل شرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر شرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	نبض شرف	نبض منخفض
عریض شرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق شرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	نبض شرف	نبض منخفض

جدول امثال ترکیب ثلاثی

طویل و نبض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	نبض معتدل	ضیق معتدل
طویل شرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر شرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	نبض شرف	نبض منخفض
عریض شرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق شرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	نبض شرف	نبض منخفض

اما ضابطه در شمای آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با قسمی
 که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود
 با سه قسمی که در قطر عمک است پس حاصل شد نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب
 کرده شود با سه قسمی که در قطر عمک است پس حاصل شد نه و مجموع آنست و هفت قسم حاصل آمدند

چنانچه در جدول مذکور شد وضابطه در شرائین است که اول حفظ کرده شوند و دوشم بیده اعتبار
 کرده شود و قسم ثالث مثلاً گرفته شود و طول از قمر طریقه و عرض از قمر ضعیف پس هم کرده شود
 باین دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شود سه قسم زیرا که الاول بر عرض یا مشرق خواهد بود یا مغرب
 یا معتدل و پس اعلیٰ هذا باقی پس مجموع است و قسمت قسم چهارم بالا داشت و بعد از اول است
 که اجزایش در طول اکثر از مقیاس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و قسمیه آنکه
 ضعیف باشد و سبب او قلت حرارت است و معتدل است که اجزایش موافق مقیاس علیه
 محسوس شوند و سبب او توسط حال بینما است و عرض آنکه اجزایش در قطره عرض اکثر از مقیاس علیه
 محسوس شدند و بیش کثرت در طوب است و ضعیف ضد آن باشد و معتدل متوسط و عظیم و کثرت آنکه
 اجزایش در ارتفاع اکثر از مقیاس علیه محسوس شوند و بیش کثرت حرارت است و مخفض ضد آن باشد
 و معتدل متوسط بینما جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قمر انال و او سه نوع است یکی قمر
 و او آنکه بوقت انبساط انال را تحت گیرد و او دلالت میکند بر قوت حیوانی و دوم ضعیف و او
 ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینما جنس سوم ماخوذ است از زمانه حرکت و او سه نوع است
 یکی سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت نسیم بارد است این جنس
 دلالت میکند بر حرارت و بر غلبه قوت حیوانی و دوم بطی و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط
 بینما جنس چهارم ماخوذ است از زمانه سکون و او سه نوع است یکی متواتر که زمانه سکونش
 نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترمج و ضعف قوت حیوانی است و دوم متفاوت
 که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینما جنس پنجم ماخوذ است از قوام آلودان بر سه نوع است
 یکی صلب که دلالت میکند بر بیش دوم لین که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینما
 ششم ماخوذ است از امتلاء و خلون جنس و او سه نوع است یکی متلبه سبب و کثرت دم در وجود باشد
 دوم خالی که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینما جنس هفتم ماخوذ است از لمس که او
 بر سه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت دوم بارد که ضد آن باشد سوم معتدل
 متوسط بینما جنس هشتم ماخوذ است از استوای و اختلاف و او بدو قسم است یکی مساوی
 و او است که در جمیع قریات مساوی بود و دلالت میکند بر حسن کبرن دوم مختلف
 که ضد آن باشد و این نیز بدو قسم است یکی منتظم مختلف و او است که اختلافش را
 نظامی باشد یعنی براسه او در جهت و در اختلاف و او بدو قسم مختلف سطح و او است

که ختلافش را انتظام نباشد یعنی بهر دو اختلافاً دیگر محسوس شود جنس نعم و آن باخود است
از حال وزن و او بر دو قسم است یکی حیدر الوزن که حال میشود بر وقت صحت مناسب سن صاحب
و دلالت میکند بر عتدال حال و دوم غیر حیدر الوزن و او بر سه نوع است یکی تغییر الوزن او است
که موافق سن صاحب نبض نباشد مثلاً نبض جنسی مثل صاحب شباب باشد و مهمان الوزن
و او آنست که صاحب شباب را نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و او آنست که در نفس مشابه مع وزن
از او وزن نبض نباشد و این روی است و چون جناس بسطه نبض ذکر یافتند بیان انواع
مگر که آن لایق آید پس انواع مگر که نبض و آن بر چند نوع اند یکی عظیم و او نبضی است که در قطر ثلثه
ز انکبایش سهیل و کثرت حرارت است دوم صغیر و آن نهاد دست سولم معتدل متوسطه و
چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شقوق و اند بود بجم و دقیق و او نهاد دست شش معتدل متوسطه و
و این اقسام مگر که نبض دلالت میکنند بر آن شے که دلالت میکنند بسا اقطابها هفت فشاری و آن
نهیض است که سریع و متواتر و صلبه مختلف الاجزاء و شقوق و غور در صلابت و نوبت شد و دلالت
میکند بر دهم و او غلیظ که در اعضا و عصبانی بود و بر نضاب ماده در جرم عروق هشتم مفرجه
و او نبضیست مشابه بمنقاری لیکن الین ازو مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکند
بر ضعیف قوت و کثرت رطوبت نرم و دویم است و او نبضیست مشابه بدودی لیکن صغیر تر و متواتر
و دلالت میکند بر سقوط قوت دهم نکل و او نبضیست مشابه بدودی لیکن صغیر تر و متواتر
ازو ضعیف این اغلب از دودی میباشد و بوقت قرب مرگ حادث گردد و بعد از منحل نه زوال
بر هلاکت است یا از دهم ذنب الفار و او آنست که بتدریج ختلاف قبول کند یعنی از یک انگ
در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی یا از زیاده بسوی نقصان اختلاف پذیرد آید
پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتهای خود رجوع بحالت اولی نماید ذنب را جمع گویند
و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر شش شود بحیثیکه حرکتش حساس نگردد شود ذنب
منقطفه گویند و الا ذنب ثابت و او از دهم غرابی و او آنست که قریع کند داخل را یکبار
و باز قریع کند مرتبه دوم بحیثیکه سکون در جمع آن محسوس گردد و دلالت میکند
بر شدت حاجت ترویج تنیز دهم سله و او شل ذنب الفار است لیکن عود و بحالت اول
بتدریج بود و عود آن دفعه چهارم و دهم ذنب الفار و او آنست که ساکن شود و قتیکه متروک باشد
حرکت پانزدهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند و قتیکه متروک باشد سکون و دلالت میکند

بر شدت حرارت شانزد هم مطرقت و او آنست که حرکتش چون حرکت طرقت باشد یعنی
 قریع کند اول انامل را و عود کند اندک بجانب مگر قبیل از وصول شدن غایت مرکز
 باز انامل را قریع نموده حرکت انبساطی تمام کند بقدری که قریع او آنست که حرکتش مثل حرکت
 ریشخود است و او آنست که حرکتش مثل ریشخود است و او آنست که حرکتش مثل ریشخود است
 مرتب و او آنست که حرکتش مثل حرکت ریشخود است و او آنست که حرکتش مثل ریشخود است
 قوی تر و عظیم تر و بلیط تر بود و نبض حامله در عظم و سرعت و تو اترزاده از ان باشد که قبل از
 حمل بود و نبض گوشت نسبت نبض بالغ سریع تر و متواتر بود و نبض بالغان قوی تر از ماهی است
 قدر بچوانی رسد قوت شود و نبض گاو نسبت بچوانان صغیر و بلیط بود و در عظم و قوت
 سیاه و نبض شیخ ضعیف و لین بود و نبض در ریح جمیع ام معتدل بود و الا در قوت افزون
 در شهرهای معتدل موافق آن و در ضعیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف باشد و در شهرهای گرم
 موافق آن و در خریط مختلف مائل بصفت باشد و در شهرهای مختلف المومنین آن و غریب
 بود و صغیر لیکن نبض محوریان در سردی قوی تر گردد و در شهرهای سرد موافق آن و نبض
 خواب صغیر و ضعیف بود و در بیداری اگر بطن خود بیدار شود سریع و عظیم و اگر یکایک از سبب
 خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و باشد که مرتش گردد و نبض ریاضت تند و قوی
 و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر و چون ریاضت فزون از اعتدال کرده شود
 صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد و هرگاه ریاضت با فراط تمام رسد
 نبض را دودی یا نعلی نماید و نبض طعامیک با اعتدال خورده شود عظیم و قوی و متواتر بود
 و نبض طعامی که با فراط خورده شود مختلف و بی نظام باشد و نبض طعامیک بسیار
 کم خورده شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن آب گرم نبض را عظیم کند خصوصاً
 که در حمام بمین آرند و استعمال آب سرد که بر دوش بقدری رسد نبض را صغیر سازد
 و استعمال آب سرد که بر دوش بقدری رسد بلکه ظاهر تر سرد شود و باطن حرارت
 جمیع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و بخوبی و
 خجالت بلیط و عظیم و در سردی و غم صغیر و بلیط و ضعیف و در قریع صغیر و مرتش و غیر منتظم
 و نبض در هیبت اگر جمیع عظیم و سریع باشد و در ورم حار نبض منشازی و مرتش و در ورم
 بار و بلیط و در ورم گرم مویج و در ورم صلب منشازی بود و مائل نفس لبس غلیظی برانیده است

یکه عظیم و او آنست که بوقت دم زدن سینه و شش فراخ تر شود و ماهوا اکثر اندرون رود و از
 سه سبب اندکی بسیار قوت دوم فرما برداری آلات سوم بسیاری حاجت دوم ضعیف
 و او مندر عظیم است سوم شدید و این نفس مشابه باشد و سبب این کثرت حاجت است
 و دلالت میکند بر قائم بودن قوت و نبودن آفت و در آلات چهارم شایسته و آنست که طرف زیرین
 سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب و عضله با نیمه طرف زیرین و سبب و کثرت حاجت است
 و این قسم در جمیع نوباتی اکثر حادث میگردد و در هیچ طویل و او آنست که حرکت انبساطی در او اثر باشد
 و ماهوا سیر و بی نهایتی در او و این قسم بیک تنگی آلات نفس و سبب در وی چندین ماهوا
 از سبب او دشوار شود و یا بشدتر ششم قطعه و این ضد طویل است هفتم سریع و او آنست
 که حرکتی انبساطی و انقباض کوتاه شوند و سبب آن کثرت حاجت است زیرا که طبیعت میگوید
 که هوای دفانی را زود تر بیرون کنند و هوای تازه را اندرون کنند و گاه این قسم بسیار
 و آنست که اندر آلات نفس واقع شود و یا ششم بطبی و اگر ضد سریع است ششم متواتر
 و او آنست که مدت میان دم زدن کوتاه بود و سبب کثرت حاجت است و گاه این قسم
 بسبب آفتیکه آلات واقع شود و بسیار شد زیرا که از غلظت باز دارد و طبیعت بدین سبب
 متواتر رجوع کند و ششم بار پس نفس بار و نشان سرد شدن دل و تحلیل حرارت مزاجی است
 باز در هم مختلف و اختلاف و اسباب این قسم موافق نبض مختلف باشد و او از دم
 متضاعف و او آنست که حرکت انبساطی یا انقباضی بدو حرکت تمام شود و مانند دم
 کو و کان که هنگام گرم شدن می باشد و سبب او یا آفتی بود در آلات یا کثرت حاجت
 است و ششم منخری و او آنست که کناره پره بینی را بجنباند و این نشان ضعف قوی باشد
 یا تنگی گذرگاه تنفس چهار و ششم شستن و او آنست که بوقت انقباض از تنفس
 بدو پدید آید و این قسم دلالت میکند بر عفونت سینه یا نزدیقه نفس العسر
 و او آنست که آلات تنفس اندر هوا القوت بدو شوری نماید اما بول و او دلالت
 میکند بر حال کبد مجاری بول و بولیکه گرفته شود قبل از اکل و شرب و استعمال
 ملونات مغیرات و بعد از نوم و از حرارت آفتاب هوا محفوظ بود و در یاده از شش ساعت
 تا نوبت ملاحظه بر و نگذاشته باشد و قبل از بول نمودن از امور نفسانی و بدین طبیعت
 و از کثرت نوشیدن آب رقی و جماع چنان نماید و بول صبیان نیز غیر متعین است

و اجناس بول نفث اند جنس اول بول است و او منقسم میشود به پنج صول اصل اول صفت است
 و او بیش مراتب منقسم است مرتبه اول تنه و او مشابه باب گاه یعنی آبیکه در گاه زرد شک تر
 کرده باشند بود و دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و بقصود نفع مرتبه دوم
 از سب و او مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر کونی حال الصفح مرتبه سوم صفرا
 و اولونت زرد مائل بسرخ مرتبه چهارم نارنجی و اولونت زرد مائل تر بکثرت از شقر مرتبه پنجم
 ناراست و اولونت شل نار مرتبه ششم زعفرانی و اولونت مشابه بشعر زعفران و بر حرارت
 دلالت میکند و پوشیده ماند که بول صفرا قیق دلیل هلاکت است اصل دوم حرمت و او منقسم
 میشود به چهار مرتبه اول صلب است و آن لونیت ضعیف الحمة قریب بیاض مرتبه دوم در وی
 و اولونیت مشابه بگل سرخ مرتبه سوم حرمانی و آن لونیت که سرخی در آن غالب بود مرتبه چهارم
 انجم و آن لونیت بسیار سرخ که سیاه زرد داین چهار مراتب بر غلبه دم حرارت دلالت میکند
 اصل سوم سود و او بر چهار مراتب منقسم میگردد مرتبه اول سیاهی است که از طریق زعفرانی سیده باشد
 یعنی اول لون صفرا زعفرانی بوده باشد و بعد سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودائی مستحصله
 از صفرا مرتبه دوم سیاه است که از حرمت حاصل شود یعنی اول حرمت بوده باشد پس از انتقال نموده
 سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودای که از دم حاصل شده باشد مرتبه سوم سیاهی است که از غنی
 حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خفت
 حاصل شده باشد و این دلیل سودای صفت بود اصل چهارم سفیدی است و اسباب سفیدی
 بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاره سوم کثرت بلغم چهارم
 قرصه مشابه و آلات بول نیم بجران امراض بلغمیه ششم ضعف کند بقدم سدد و قویته سودا و اجاز
 نهم حرارت کلیه و هم غلبه عطش اصل پنجم اخضر و او را پنج مراتب اند مرتبه اول سقی و او نیست
 پسند و ال بر برودت مرتبه دوم آسما بخوانه و او رنگیست مثل رنگ آسمان مرتبه سوم
 نیلغی و اولونیت مشابه به آب که نیل در دل کرده باشند هر واحد از این دلالت میکند
 بر برودت کثیر مرتبه چهارم کراشه و اولونیت که سوداوش بیشتر از نیلغی و صفت او کمتر
 از صفراش باشد دلالت میکند بر اتراق اخلاط و مرتبه پنجم زنجار است و اولونیت بخفت
 و سفیدی مائل بود و او نیز دلالت میکند بر کثرت اتراق اخلاط جنس دوم قوام بول است
 و او بر سه قسم است یکی رقیق و او دلالت میکند بر غلبه ضعف کلبه کثرت شرب بار و اندفاع

رطوبت رقیقه و عدم نفیج و دم غلیظ و او دالات میکند بر کثرت اخلاط و عدم نفیج و باشد
 که نفیج دال بود سوم هست دال و او دالات میکند بر کثرتی حال بدن جنس سوم صفا و اگر در رت
 بول است پس صفا و دالات کند بر سکون اخلاط و نفیج و کثرت دالات کند بر عدم نفیج و کثرت اخلاط
 و گاه بر دم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرقی در غلیظ و کثرت است که قوام غلیظ مستوی باشد
 و قوام که رقیق آن جنس چهارم را نموده بول و این نوع نیست که قلیل از آن بود و این دلیل بر دوزخ
 باشد و دم حاصل از آن چهارم از حرارت غریبه باشد که در اخلاط دارد و این چهارم نیز مستوی است و این
 و این از غلیظ خون بود چهارم منقح الی آخر یعنی بدو و این از قوت غریبه است و این چهارم را از آن
 و این بر کثرت صفا و دالات کند جنس پنجم بر بول است پس کثافت و در بول قوام غلیظ و کثرتش
 بر ماده غلیظ الزجه و غلیظ ریح و دالات میکند بر جنس ششم سوب است و او بدو قسم تقسیم شده
 قسم اول سوب طبعی است و او دالات که سفید و نه لیکن و فصل الاجزاء بود و در قوام
 حرکت دهند زود و منقح و منبسط گردد و سرعت نازل نشود و این دالات میکند بر نفیج ماده
 بعد از سوب سفید رنگ احمر بهتر است و بعد از دو قسم دوم سوب غیر طبعی است
 و او منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراطی و او مثل قوام یا غریبی از آن نشود یعنی
 رقیق الجرم سفید رنگ بود و بخراش نشاند و دالات کند و قسمی از آن قشور آن که سرخ رنگ
 بخراش کلبه دال بود و قسمی از آن قشور که دال لون که بر خراش منقحی اصلی دال بود
 و قسمی است از سوب خراطی تصغیر الاجزاء سرخ رنگ که دالات میکند بر اجزای اجزای کلبه
 قسمی است از سوب تصغیر الاجزاء که سرخ رنگ نبود و دالات کند بر جرب مشامه نوع دوم
 و شیشه که ویرا سوبی فیه گویند و او مشامه نیز سرخ احمر باشد و دالات میکند بر اجزای هم
 نوع سوم لجه و او مشامه بجه هر محم باشد نوع چهارم دسمه و او مثل لیکن می بود و دال بان
 محم و شحم دالات میکند بر نوع مدلی و او بر شگافتن قرون خواه از نفیج دم بود خواه از نفیج جرب
 دالات میکند نوع ششمی که دالات میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم فام نوع هفتم شعله و او مثل
 تار یا سوب باشد که از اخلاط فام و رطوبت انعقاد و استطاب یافته باشد نوع هشتم خمر
 و او مثل قطعه سوب خمر باشد و دالات میکند بر قیقه معدود و سوب ششم نوع نهم رطوبه
 و او دالات میکند بر سنگ مشامه و عصاه گرده نوع دهم مادی و این مثل خاکستر بود
 دالات میکند بر اجزای بلغم نوع یازدهم دموی و این چون خون منجمد بود پس اگر

این رسوب آب متزج خواهد بود و دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر بقدر آن باشد بر جرات مجاری
 دال بود و بدانکه رسوب با اعتبار محل منقسم میشود به قسمی غام و او مثل بر بر بول می آید
 و سبب او قلت نفیج و بر آمدن ریح بطرف بلاست و دوم خلق داد و در میان قاعده می آید
 و سبب او کمی ابرین مذکورین بود سوم رست و او نشئت که نشین شود درین قسم دلالت میکند
 در رسوب طبع بر نفیج و در غیر طبعی بر بدی حال بدن جنس منقسم مقدار بول اکثرش دلالت میکند
 بر کثافت بدن که از برد واقع شود و بر محل فوکه رطبه و بر سکون مفرط و بر استفرغ فضول کثرت
 چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر سهال ضعف قوت و فتنای رطوبت و شربت
 و بدانکه بول زمان غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما بر از پس
 فضل ترین بر از نیست که سهل الخروج و تشابه الاجزاء و خفیف الناریه معتدل القوام
 و مقدار و وقت و راحه باشد و از زرد و غیره خالی بود و کثرت ناریت و دلالت می نماید
 بر حرارت و غلبه صفرا و قلتش بر بر و قوامی و بیاض دلالت میکند بر غلبه بلغم و شد و قوت شود
 بمحاربه مراره و این قسم مندر است بقول نفیج و بر قان و بر از تدری و فیجی و دلالت می کند
 بر انفجار و رم و این قسم اکثر با صاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فایده می بخشد
 و بر از اسود و دلالت میکند بچیزی که بول اسود و دلالت میکند و بر از خضر اگر احتراق نبود پس
 زنجاری و کراته دلالت میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار بر از بر قلت فضول غذایته
 و تناس آنها و گاه بر ضعف قوت و اخوه دلالت میکند و مندر قول نفیج است و کثرت مقدارش
 دلالت میکند بقدر آن و وقت قوام بر ضعف مضم و ضعف قوت جاذبه ماسا فاداکل غذا
 مزین و نزله و سد و در ماسا رقیقا واقع شوند دلالت میکند و لزوجیت قوامش بر کل غذایته
 و خلاط الزج دلالت میکند و اگر همزهش بد بود سقوط قوت بود و دلیل ذوبان بود و بر کثرت
 بر تحلل رطوبات و کثرت حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیه پخته دلالت و کثرت بول
 بر از دلیل کثرت ریح بود و بر از بد رنگ و بد بود دلالت بر بلاکت مریض نماید و اگر شل
 بر از رطوبت مثل من بر آید مندر بود و چون بحران نیز از علامات دالاک حال است
 ذکر می یابد **فصل در بحران** بدانکه بحران در لغت یونان با و سموم سوزنده را گویند
 و نزد اطباء بحران عبارت است از تغییر عظیم که دفته واقع شود نسبت کرده اند مرض را بد و
 و بدن را با قلیع طبیعت را سلطان و یوم بحران را بر روز قتال پس اگر درین روز مرض غالب شود

و همچنین بحران بعد یکصد و بیست روز یا بعد هفت ماه یا بود هفت سال یا بعد چهار سال
 یا بعد بیست و یک سال باشد و بقراط بنی محسن روز بخور روز ششم و هشتاد و بیست و یک روز
 بحران منتهی شود و در حقیقت یوم النوبت روز بخور روز بخران منتهی باشد پس لازم است
 که بر روز نوبت احکام بحران ملحوظ خاطر دارند و بدانکه از علامات اند علامت محمود و رویش
 علامات محمود و علامات اندک بزوال مرض دلالت کنند و علامات رویه آنکه مندرجه باکت
 مرلیض باشند اما علامات محمود و قائم ماندن قوت مرلیض و شستمار عقل و هوش و حواس
 و نفع یافتن از معالجات و سهولت بروز شستن مرض و وقوع بحران حیدر روز بحران
 و قائم ماندن نفس طبعی اما علامات رویه دم زود و زود زدن و لاغر شدن بن گوش برای مرد
 از بیخ بر آمدن و همیشه به یکجا نظر کردن و بجای آمدن و دیوار دست زدن و خاموش ماندن
 و اضطراب بدیدن روز بحران و پوخته شده سباده که هرگاه برومی مرلیض حمره پیدا شود
 و سبب ظاهری آن هویدا نبود و مرلیض دست چپ بر سینه نهاده باشد پس بمبر و صاحبش
 بسیزده روز و اگر در گمسه سرطان پدید آمد صاحبش بسیزده روز بمبر و اگر در ثبات که نسبت
 در گردن شیره پدید آید صاحبش در نجاه و دور و زمیر و اگر در مرض عارض سه سام شیره
 مثل پسته یا مقدار دانه انجیر بر زبان ظاهر شود صاحبش بر روز اول بمبر و اگر در نفس اصابع و حمره
 پیدا شود صاحبش در دور و زمیر و اگر بر انگشت دست و پای چپ شیره بمقدار دانه باطل
 ظاهر شود صاحبش در شش روز بمبر و اگر بهنگام و بار شیره بر ابرو انگشت وسطی دست راست
 ظاهر شود صاحبش بدوازده روز بمبر و اگر ناخن با سیاه شوند و در پیشانی شیره پدید آید
 صاحبش چهار روز بمبر و اگر در ناخن با سه نر انگشت باخارش پدید آید و رنگ گردن
 سیاه گردد صاحبش بر روز پنجم بمبر و اگر بجلد یک سه شیره یک سیاه و دو سه شیره رنگ
 مائل بر روی منولد شوند صاحبش بر روز هفتم بمبر و اگر بر یک یک چشم شیره نرم سیاه رنگ
 مانند گردگان بر آید صاحبش در دور و زمیر و اگر از بینی مرلیض خون سخی مائل بر روی
 سیلان نماید و همراش در دست راست شیره سفید شیره سفیدی مائل بید و ظاهر شود
 صاحبش بر روز سوم بمبر و اگر در ران چپ سه شیره پاره که در می است صفادی و اینها در دوش
 بمقدار سه انگشت باشد پدید آید صاحبش بر روز بیست و پنجم بمبر و اگر گوش چپ سیر شود که
 ثبوت سخت مثل نخود و ظاهر آید صاحبش در بیست روز بمبر و اگر گوش چپ شیره سیاه پدید آید

صاحبش در لب و چهار روز بمیرد و اگر پیش گوش راست بشود مثل حرق نار پدید آید و صاحبش
 در هفت روز بمیرد و اگر زیر لجه پشه مانند دانه با قلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد
 و اگر صدغ چپ حمزه که در میت از دم صفای ظاهر شود صاحبش بر روز چهارم بمیرد و اگر صدغ
 سر طلع پدید آید صاحبش در سه روز بمیرد و اگر علم با صواب فصل در علامات که در آلات
 میکند بر اخلاق و آنرا علم قیافه و علم فرست نامند و او استدلال از صورت و بابت
 ظاهری خلق باطنی بود و اگر چه اکثر کفین از ذکرش اجتناب نموده اند لیکن احقر بیا نش را
 انسب دانسته با پرده است پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت و قوت و مانع است
 و موی نرم علامت رطوبت مزاج و موی هر دو کلفت و گردن علامت حماقت و بسیاری
 موی سینه علامت وحشت طبع و موی سیاه علامت عقل و موی زرد علامت حماقت بود
 و پیشانی فرسخ و بیشکین علامت خصومت و پیشانی باریک علامت خیانت و خاست
 پیشانی متوسط با شکین علامت محبت است و ابرو کشیده با صدغ علامت حق و ابرو متوسط
 میان خردی و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش خم علامت دولت و ابروی
 پیوسته علامت دزدی باشد و حضرت و کبودی چشم با سفید که لون علامت بی شرمی
 و چشم از رزق علامت بردانی و چشم کبود علامت بیهوشی و چشم سرخ علامت شجاعت
 و چشم سرخ حرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان دلیل بکار و چشم بزرگ حرکت
 علامت نادانی و چشم متوسط میان خردی و بزرگی و شرفی و سیاه علامت بوشیاری
 و رست گفتار است و گوش بزرگ علامت جمل و درازی عمر و گوش بسیار خرد علامت دزدی
 و حق و متوسط بینها علامت داناسی بود و بینی باریک علامت نرمی مزاج و بینی کج علامت
 شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی که سوراخش فرسخ باشد علامت غضبناکی
 و فرسخ دهن علامت شجاعت و بزرگی لب علامت حماقت و عنداللب بزرگی و عقید
 علامت عقل بود و دندان کج و ناهموار علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت
 امانت و ذمی علی است و رخسار بر گوشه شتخ علامت بخل و رخسار لاغر و باریک علامت
 حسن رایی باشد و گردن کوتاه علامت خجسته و گردن باریک دراز علامت حماقت
 و گردن متوسط علامت صدق و عقل بود و لاغر کفین علامت قبح سیرت باشد و دست
 اگر از دست چپ دراز بود علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزدلی و گشتان دراز

علامت عقل و بهوشیاری بود و پستان بد و خوش خیمه تخت پر گوشت که رنگه است سرخ
 بر آن نمودار باشد علامت سعادت و دولت و پستان دراز و پر گوشت علامت کثرت اولاد
 و پستان دراز کم گوشت علامت افلاس است و شکم و سینه با اعتدال علامت حسن باطنی و عقل
 و شکم بزرگ علامت جهل باشد و ذات عمیق و پر گوشت علامت دولت بود و ذکر در علامت
 افلاس و کم شهوتی و خال سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نهانی زن بزرگ
 باشد باشد و ران پر گوشت و خوش اندام علامت سعادت و ران دراز بجه گوشت
 علامت دهقانیت و حماقت بود و حکم ساق مثل حکم ران است و پاشنه پر گوشت علامت
 وزر و پاشنه دراز در رنج و فلاح متوسط بود و پست پا خوش اندام پر گوشت
 علامت سعادت باشد و زانوهاست دراز نصف سرخ و نصف سفید علامت شیاع است
 و هر یک در راه رفتن هر دو سرین خود را بجنبانند صاحب علت المشایخ باشد و زنی که در راه رفتن
 بسیار بجنبد و خم و چم بسیار داشته باشد و پشیمان خود را بچانه چشم بگرداند علامات بدکاری
 و عیاری باشد و مقله دوم در وقوع بد چیز علی از طب بر وجه کلی و تقسیم
 میشود و بعد از بدترین درستان و بعد از علاج مرضی قسم اول بدترین صهار
 و او تقسیم میشود و بدترین بدترین اول و در ماکول بد آنکه بدترین اغذیه آن غذاست
 که دم صالح پیدا کند مثل نان گندمی که از آفات سوختن معرا بود و گوشت گوسفند یا
 و بهترین میوه است انگور و انجیر رسیده است و بعد از کل غذا چیزی که فساد مزاج غذا بود
 تناول نمائید که مضر است مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشد بالای آن شیر یا شلغم
 نخورند و اگر گند یا پاپاز خورده باشد عقب آن برگ خرفه نخورند و اگر غذای غلیظ
 مثل هر لیس و نان فطیر و حلوا را شسته خورده باشند و سده حادث گرد و پیاز بزرگ نخورند
 و کنبین سبزه لیس و تقیل غذا نمایند و گوشت بخنی یا کوبه پستان نباید و پستان
 اولی است و و قلیکه شته غالب شود طعام بخورد و هنوز که باقی بود دست از طعام باز دارد
 و اتفاقاً اگر که امی روز بخوردن طعام کثرت اقتدار و روز دوم تقیل غذا کند و بدترین
 که یک شبانه روز یک مرتبه غذا خورده شود و بعد از کل غذا حرکت خفیفه ببرد و غذا بخورد
 و خواب محمد مضم و بعد خواب که بیدار شوند قدری جوارش مبتدل المزاج باید داد
 و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند یعنی چیزی که لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود

اول بخورند و بعض گویند که غذا کشیف و غلیظ و بر مضمر اول از اکل شراب لطیف بهتر است
و بعد ریاضت چیزهای نازک مثل شیره و ماسه نباید خورد زیرا که ریاضت معده را گرم می نماید
و از حرارت معده چیزی های نازک فساد پذیرند و کسی را که غذا را بد گوارد و بران اعتبار ندارد
بند هیچ تبرک آن کو شد و هوفت اکل طعام نباید خورد زیرا که لقمه را در دهان می نشاند و در وقت
و مضمر ناموار گردد و شخصی را که معده گرم بود باید که علی الصبح چند لقمه نان با شراب لیمو یا غوره
یا انار بخورد و بعد بر ریاضت پردازد و مرد پیر و آن را که قوت باضمه ضعیف بود غذا را لطیف باید
و صفرا و مصلح مزاج را غذا می خورد و ترش شک جو و کدو و سودا و می مزاج را غذا می خورد و چار طرب
چون کشک مرغ قریه و بیضه مرغ مبرده مزاج را غذا می گرم و لطیف مناسب اند و شخصی
که اعتدال غلیظ بهر قوت تناول نماید باید که بوقت گرسنگی صادق خورد و کمتر نوش کند
تا خوب می مضمر گردد و غذا می یابد و شور و تیز شهوت طعام چشمه رازیان و ار و باید که
غوره باد و غ و آلو یا شفتالو و برنج لبر که گوشت مرغ بجنات و آب مرغ بمیوه و عمل خمر
و شیر یا شراب و سرکه و حموضات با ماهی و بیضه با مرغ و هر چه زد و مضمر بود و یا بر مضمر
نباید خورد و مرغ را که باد و غ و حموضات را که در ظرف مسی بچته باشد مضر و ناسازگار
و از و جناب و رزند و در زمستان غذا می که مایل بحار است و نیز بالفعل عار بود و در
تابستان غذا می بار و که بالفعل بار و بود و مناسب است و برنج و خریف غذا می مبتل
باید خورد و تند پیر و دم و بر مشروب بدانکه وقت نوشیدن اعطش صادق باید
و معتدل المزاج بدانکه شکر یک ساعت بر طعام استعمال آب اجازت است و در طعام
و قبل از طعام آب نباید خورد و الا کسی که عادت بود خوردن آب بعد خواب و حرکت غلیظه
خصوصا جماع و حمام ممنوع بود و بر فردا که نزد سسل قوی و بوقت عطش کاف آب نباید نوشید
و آب شرب با چاه و آب باران آب نهر ممنوع نه نمایند و آب معتدل البرد
از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و نیکو کمپیل عسل لاج باید نوشید و آب
تند هیچ نوشید و دم نوزاد و آب لمبی با حشا و کواکب و نفس و اعصاب مضرت دارد
و چون که در آن شخص محس الاذکار گفته اند میان شراب ترک نموده شد تدبیر سوم
در حرکت و مراد از آن ریاضت است و ذلک پس ریاضت
و تقی باید که غذا را معده مخد گشته باشد و وقت در حرارت و برودت معتدل بود

در ریاضت بعد فراغت بول و براز مفید است و با مثلاً و معده خلوا و مضر و قبل از
 عرق آمدن ترک ریاضت باید نمود و در ریاضت بد و قسم بود یکی ریاضت عام که کجای
 مثال بود و او نیز بر دو نوع است یکی ریاضت معذب مناسب بچوانان و قوی از اجان
 مثل کشتی گرفتن و تیر انداختن دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناتوان
 مثل تهته رفتن و بزور قی شستن دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون فکر
 که ریاضت دماغ و استماع اصوات لذیذ که ریاضت گوش و نظر باشیای قوی که ریاضت
 چشم است و ریاضت آلات نفس با و از این حال آید پس دلک و آن نیز نوعی
 از ریاضت است و دلک سخت بدن قوی سازد و نرم خستگی زایل کند و کثرتش نزال آرد
 و دلک از اعلى افضل باید نمود و باید داشت که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید
 و در تابستان ریاضت کمتر و در زمستان بیشتر باشد و همچنین بصبیان ریاضت
 قلیله لطیفه و بشبان قویه طویله و کسول و مشایجان را لطیفه طویله مناسب است
 و ریاضت ابدان ضعیفه و بعد جماع مفرت قوی دارد و تدبیر چهارم در نوم و نطقه
 پس بهترین وقت خواب آنست که غذا از معده شمع شده باشد و بهترین خواب آنست
 که مغز بود و اگر بهر احانت مهم خواب منظور بود اول به بملوی رست خوبند که غذا
 بعد معده قرار گیرد و بعد به بملوی چپ تا کبد بعد متصل گردد و بواسطه تخمین آن
 مهم کامل حاصل آید و بعد ازین به بهیت اولی رجوع فرمایند تا بخدا غذا بکشد سهل بود
 و بیش تخفین مد مهم است و بر پشت تختن نزل و در پشت و کاکوس و سل و صرع پیدا نماید
 و خواب بخلو معده مضر بود و کثرت و خواب نباید نمود و اگر خواب قلیت پذیر و تدبیرش
 بدین دماغ و به شمولات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود و تدبیر مهم در استفراغ
 و احتیاس اما استفراغ طبعی آنست که بهر روز و مرتبه حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را
 حبس اکثر استفراغ حادث خود بتدبیر که در معالجات ذکر خواهد یافت بجانیت اصلی آید
 تدبیر ششم در جماع بهترین وقت جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شش و این
 که وقت جماع اگر دمی که بعد از تمامی مهم قرار داده اند بدان اعتبار نباید نمود زیرا که وقت
 جماع است و جماع وقتی باید که هوامندل و شهوت صادق و او عینه منی مستعد و قوت بدن آید
 و لغو کثرت بدون تحیل بود و بهترین بهیت جماع آنست که محبوب را بهیتر نرم شبت بخواباند و در آن

او بیاید و یا میانش را برداشته و سرین را را بلند ساخته هر دو را با هم در پهلوش محسباید
 و سرین بپاش لبند بگذارد و بشوق تمام دست در گردش انداخته سر پستان بنشیند
 اندک اندک باله و نیزه ساس عصبی که بر کمر فرج زن واقع است لذت تمام می بخشد و بخواه
 سر آلت را بدین فرج بساید تا شهوت زن غالب آید و نهایت خشنایش لبی می گراید و نفس بلند کند
 پس هرگاه این حالت پدید آید ذکر را بفرج داخل نموده سر آلت را بغیر رحم بساید الا یا فتنن رحم زخم
 ناکرده کار را محال بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را
 بر سرعت شدت اندرون فرستد و بلا ایت و نرمی بیرون آورد و هرگاه نمی بختش آید زن را
 بخود کشیده آب دهد و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین شکل است و جماع به پهلوی مقرر بود
 و جماع به پشت و الحاح و باز نان خاکض و نا بالغه و پیر و متروک الجماع و زنانیکه بواسیه دارند
 مشورت دارد و جماع با مجبویه موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر مجبویه موجب ضعف
 تدبیر بهتر در حمام پس حمام معتدل نصیح و نهاده و دفع کنندة فضلات و فر کینندة بدن
 و کشاینده مسکبات است و از اکثر تشنیهی اسباب مواد با اعضای ضعیفه و ضعف قوی
 لاحق میگردد و چنانچه گوید که بهترین حمام است که قدیم البهار و وسیع الفضا بود و بواسی آن
 خوشگوار و آب او شیرین باشد و بهتر است که حرارت حمام موافق مزاج شخصه که داخل حمام
 شود باشد و حمام باید که بسیار گرم و نیگرم نباشد بلکه بحیثیت معتدل باید که برزانه معتدل جمیع اصحاب
 حمام عرق آلوده گردد و بداند که خانه اول حمام سرد تر است و دوم گرم و سرد و سوم گرم خشک
 و چهارم بخور مرده حدیث پیوست کند و به پیری آن فرسیده آرد الا حدیث سده کند پس
 لازم است که قبل از استحمام پنجبیین و غیره بنوشند و حمام خروج و دخول بتدریج بعمل آرند
 و تا مدت طویل و حران قیام نه پذیرند و قرصه گوید که یا کس مزاج را آب اکثر از استعمال هوا
 واجب است و در طلب مزاج را بکس آن صاحبان درم و تفرق اتصال و غیره را استحمام
 لازم نیست و غتسال باب کیرتی صاحبان فالج و در عیشه و شنج و اوجاع مفاصل و نفق و ادر
 و آب بار و مقوی بدن است الا استمالش بوقت ظهر بعد از غم غذا جو نان و حار مزاجان را
 مناسب است و غتسال باب سرد صاحب ضعف معده و تخم و کزله و شنج و صبر را مفرت نماید
 تدبیر ششم در فصول در شروع غسل رنج با سهال و فضا تنقیه بدن کنند و تقیل غذا
 و سکنت مواد و ریاضت معتدل و اجتناب از اشبار حار طبعی بل انجام آرند و در فصل

بسته در مبین طبیعت مبادرت فرمایند و از کثرت غذا و شراب در ریاضت پرهیزند
 و استعمال اغذیه لطیفه و فواکه رطبه نیز و در فصل خریف از کثرت اکل فواکه و جماع و قی و از آب بار
 شراب و عسل پرهیزند و بمسهل غیر قوی و فضا تنقیه بدن کنند و استعمال اشیا رطوبت
 و حرارت و غسل آب نیگرم و در مکان بار و خواب نمودن بهتر است و در فصل شتاء از فساد
 پرهیزند و استعمال اغذیه غلیظه قویه حاره و لحوم مفید است تدبیر شکم و رفساد هوا
 هرگاه که فساد در هوا پیدا آید از اغذیه رطبه پرهیزند و تریاق مشهور و بطوس احتیاطاً استعمال
 و اگر مزاج بارد بود و حلیت نیز مفید است و اگر اتفاقاً رطوبت فضلیکه در بدن جمع آید
 بتنقیه بدن متوجه شوند الا از تحریک نسکین اولی است و خانه از گلاب و دیگر عطریات معطر دارند
 و صلاح هوا از بخورات مثل بخور عود فرموده باشند و صندل و غیره بمویدند و سیر و هم
 در صبیان و شبان و کولان و شایخان و مسافران اما صبیان پس غذا و جمیع تدبیرشان
 سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود اما شبان پس غذا و جمیع تدبیرشان بار و رطب باید اما
 کولان پس غذا و جمیع تدبیرشان گرم تر باید اما شایخان پس اگر از اعراض ظاهر بیه آنها
 برودت و میو است یافته شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما مسافران پس کسیکه اراده
 سفر کند اول تنقیه بدن نماید اگر بدن معتدل بود و بریافت و بیداری و تشنگی و پیاده رفتن
 و شش آن بچیزیکه در سفر حاجت افتد عادت کند تدبیر یازدهم در وزن حامله
 پس و قتیکه علامات حمل مثل انسداد حیض و تنفر از جماع و بزرگی شکم و صلاحیت مقام
 رحم و تهوع و غشیان و سیاهی سر لیسان و غیره ظاهر شود از قصد و قه و سهال و حمام
 و از آلوده شست ناک و ریاضت و رنج و غم و گریه چهار ماه پرهیزند و بعد چهار ماه اگر در وقت
 قوه افتد پاک نیست الا باز بوقت شروع ماه هفتم جناب از امور مذکوره واجب است
 زیرا که در نیوقت جنین قریب خروج میباشد و ازین امور بومی خشکی حاصل می آید و نوزد
 ایام ولادت غذای لطیف زود هم و گاه گاه سنجبین و گلکند بخورند و از خانه تا بزانو
 روغن کنجد بمالند تدبیر و و از و هم در مولود و وقتی که از رحم مادر بدر آید نافش از بالای
 چهار انگشت قطع کنند و با هستی و نرمی کنا نش را در و ر نموده رشته بران بچند و پنجه بزیب تر
 نموده بالای آن گذارند و مولود را آب نمک نشویند با احتیاطیکه آب در گوش و بینی نرود و
 از آب شیرین نیگرم غسل دهند قدری شکر خالص بلیسانند و بجامه بچسبند هر عصبه

بر جاس خود و وضع شایسته بدارند و بمانند تا یک بار پرورش نمایند و او را خارج چنان کنند
 لیکن بتدریج با دو عادی کنند تا به سینه و هم در هر وضع پس مضع را باید که از جماع و تربیت
 و از ماکولات غیر مناسبه که شیر را فاسد کنند و اعراض نفسانی بهر دو مضعه باید که جوان
 خوب صورت معتدل المزاج و بزرگ گشتان باشد و شیر آن معتدل القوام و از زایل شدنش
 بیست روز نگذشته باشد تا به سینه چهار و هم شیر دادن بدانکه در حق مولود شیر مادر
 بهتر است الا در شیر دادن اگر از گدازی شیب مادر کفش بتعدیل بود نام مضعه موصوفه شیر و بهر
 و تا پنج روز باین سینه شیر دهند که قطعه پنجه شیر تر کنند و در دهنش گذارند تا با اعضای
 دهن آن مفرست می رسد و بعد از پستان مادر با مضعه شیر دهند و پوشیده نمایند تا که تا چهل روز
 از ولادت شیر زن ناقص میباشد فاکره و هم سلسله شیر پس اگر شیر غلیظ بود
 ریاضت معتدل و لطافت چون بکنجین ضروری معتدل استعمال نمایند و اگر رقیق بود
 اغذیه مغلفه مثل بهر سینه تناول کنند و اگر شیر مقدار کثیر بود و لقیل غلظت نماید که از
 خاد و این باشند و اگر لقیل بود و بهر سینه آن پیر از نوزاد و بعد دو سال طفل را نادی
 اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیا رطوبه دار و قوی الاثر و خافض ترست و اگر بکام
 شیر دادن دوار و بخل حاجت اعمال حیوانات ابتدا اول معده را از شیر پاک کنند
 و بعد به استعجالش پر از نوزاد بهر پانز و هم در برون آمدن و ندادن
 پس وقتیکه علامت برون آمدن و ندادن ظاهر شود آن وقت روغن بابونه و عسل
 بپوشد بماند و بهر مرغ و مغز گوسفش نیز برگردان و نشه بالمیدن خوب بود و اگر انگشت
 بسیاری نماید و شش لبس و نمک بشویند و قطعه عسل السوس مقله کرده بدست او دهند
 بدانکه اگر چه این مقام معالجات نیست لیکن به صدای آنکه الجنبس بیکر الجنبس معالجات
 که اکثر بطفان لاحق میشوند مجرایان کرده می آید فصل در امر اخلاص اطفال
 و علامات و معالجات آنها ام المصیدیان و آن مرضیست که رطوبت غلیظه
 یا سح غلیظه در سینه طفل مختبئ شود و از آن سبب طفل دست و پای خود را می پیچید
 و کف بدن آن را در علاج در وقت حدوث دست و پا را بگیرد و کف دست و پا را پیچید
 خوش بماند و بعد گذشتن حالت اگر تب شدید و تشنگی باشد حجامت سابق مع الشرط نمایند
 و دماغ از دو اوغند آلمین طبیعت کنند و بر مضعه غذای خفیف دهند و اگر تب تشنگی نباشد

که تنقیه پسته گرم کنند لیکن از غار لقون و قرد بر سینه زد و جلد را بشیر مادر ساجیده
 دادن مفید است و بر وضعه جوارشات و معاصین گرم توان داد و باشد که این مرض
 خود بخود بوقت بلوغ زایل گردد و عطفه متواتر اگر پیش ورم حار نواحی دماغ باشد و تب
 یا حرارت نیز بار بود علامتش چون علاج رسام شبان نمایند و اگر از سردی بود
 که آب رسیده باشد الطایفه حاره بکار برند عطاس البقم عین مملو و رمی است حار
 که بدماغ صبیان حادث شود علامت آن عدم سیری از آب و زردی چشم
 و درد آن علاج تبرید و تطیب دماغ نماید از که و در خرفه و روغن گل قند
 سرکه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و در صورت قبض طبیعت آب که در
 باشیز شست و آب عنب مفید بود و در وضعه اقلیل منداکنند و هر چه قوی قبض بود
 بخورزند اجتماع المار فی الرکس نگاه باشد که رطوبت مایه در سر اطفال
 داخل نمیشد بالای عشاء و صلب جمیع آید و علامت این قسم آنست که چشم باز ماند
 و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج تحف زیر جلد بکوب
 خطای قابل که بعد ولادت طفل را شدت غم کند و ازین سبب و همین رنگ
 کشاده شود و خون رقیق بیرون آید جامد و زیر جلد جمیع گردد و علامت این قسم شست
 جلد سر بلند محسوس شود و طفل بسیار گریه و بیدار ماند و رنگ جلد سجال خود ماند
 و با انگشت فرو نه نشیند و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد تغییر گردد و سخت باشد
 که با انگشت فرو نه نشیند و وجع محسوس شود ورم باشد علاج نظر کنند که رطوبت
 قلیل است یا کثیر پس بر تقدیرین یا محصور در آن مکان است یا غیر محصور پس اگر
 کثیر المقدار و غیر محصور است علامتش خطه دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن
 چنین کنند که اول موی سر بر شند بعد از آن با بوبه و اقلیل الملک و سوس اندام
 باب بچوشانند و طول نمایند بعد از آن به گرم و خشک مثل زعفران و غیره ضا و کنند
 در صورت ورم علاج رسام باید نمود و شنج اگر بسبب بویست بود بکشد استغاثات
 و حمیات واقع شود علاج آن از طبابت کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلین طبیعت نماید
 و اگر از بخوابی بود بتدبیر نوم گوشند و اگر وقت بر آمدن دندان بسبب الم و قشرد
 تدبیر آن کنند و اگر بسبب شصت و فساد و نفهم بود و مصالح غذا در وضعه و طفل لعل آید

کثرت البکار اگر در دگرشش و در چشم بود صلاح آن مثل در دگرش چشم جوانان کنند
 و اگر بسبب فساد شیر و در و معده بود علامت آن از ته رحمت یافتن علاج صلاح بیم
 و تنقیه معده کنند انفراسخ فی النوم اگر از دیدن خوابها سر پریشان بود صلاح آن
 بچشم شایسته از اله توهم نمایند و اگر بسبب فساد غذا بود صلاح آن تفهیل غذا کنند
 و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند و گاه طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد
 علاجش مثل علاج کابوس است زکام و نزله علاجش مثل علاج جوانان کنند
 بحول و آن بسبب سردی شیر دادن و بعد صبح لاجن خود صلاح حاکمین
 بطرف مخالفت میلان چشم آویزند احتیاس الشی فی مجرمی الالک علاج آن
 اول زرعین بینی را چرب کنند بعد پیر که عطسه آرد و بویست که قلاع علاجش
 مثل علاج بزرگان کنند صبر الالسان فی النوم و آن مفیدست که طفل
 در خواب دندان میساید صلاح بعد از نفع مسهل گرم دهند و عاقر قرحا دهند
 سائیده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید و ررم کشته آن
 بوقت بر آمدن دندان حادث شود علاجش تدبیر بر آمدن دندان نماید بهر خاطر که
 علاج آن شب یانی سائیده بوسل آمیخته بر لثات مالند سعال و آن از کثرت
 رطوبت حادث شود علاجش چون علاج سعال بلغمی بزرگان نمایند و پیر ورم ریست
 که هر گاه بطفل عارض شود نفس زود زود و زنده علاج بنفحات و مسهلات تنقیه
 بلغم نمایند و سینه مرئیس را از هوار سرد محفوظ دارند و اگر مرض شدت بود انتظار
 نفع کشند و خون خرگوش در عرق گاو زبان نوشانیدن مفیدست فواق علاج آن
 جوز هند می بشکری سفید بدهند و دانه بیل نیز مفیدست فی شدید اگر بسبب فساد شیر بود
 صلاح کنند اگر از انحصار صغیر یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج اجوست
 علاجش تنقیه نمایند سعال و آن بوقت بر آمدن دندان حادث شود باید نمود
 و بوقت ظهور دهن تدبیر بر آمدن دندان نمایند و اگر مضر بود کثرت رسد طبایع
 و زهر مهر و حبس جانوست مفصل چون باطفال عارض شود خود را می چسبند علاج
 نمک و زیت و آب نیلوم بپاشند گاو انداخته بر شکم طفل کشید کنند قولد و دیدن یعنی
 که با کور مقعد طفل متولد میشوند علاج حفص و کیله همراه آب بدهند و دانه بنجد

یعنی دهانیکه در سقف منبسط می باشد و ناس سورتی هر دو را هم وزن آیمخته در مقدار پختند
 و از دست مقدر اندک اندک بزنند خرچ مقرر اکثر اطفال را مقدر بیرون می آید
 پس باید که اول او را از دست رو کنند و اگر مشکل شود از روغن و موم و شیر گاوی بپزند
 تا زود باز گردد و دشت نیم گرم بر و گذارند البول فی الفرائش طفلی که بول در فراش کند
 علاج آن کند روغن تخم انار و جفت بلوط و گل نار هم وزن کوفته بخته سفوف سازند و امثال
 گنانهند و مشک و جنار بیدستر در روغن سوسن ساییده بر مفاصل نهادن و نمایی و همچنین
 مداومت گنانهند مفید بود و از اسهال و سر و پی زنده حیات اطفال را اکثر پختنی
 حادث می شود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تری موی اگر طفل زیاده
 از شش ماه بود و پسر گوش او شتر طرزند و قدری خون بگیرند و زولوپسپانیدن نیز
 بهتر است جدری و حصیه باید دانست که ماده جدری خون است و ماده حصیه طلا
 پس مناسب که بنا بر تقدم حفظ صحت در ربیع زولوپسپانند و حمامات مع الفط
 بعمل آرند و تنقیه بدن کنند و بقولات سرد و جموضات بخوراند و اگر طبع راغب گردد
 هم را به بقولات بارده بخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر طلب حاصل نیاید حتی جدری
 حد کوفت یا بدور بر آوردن آن کوشش کنند و از حد و نقش نه فرستند و اریه کوچک
 بقدر ده دوازده دانه بخورند و سر و گوش و بینی و منند تا که تمام و کمال بر آید چون نمودار شود
 شیر و عناب عرق عناب الشلب گاود بان نهات سفید خاشه بقدر مناسب لطاف و بهند
 و اگر لطاف ضعیف باشد عرق کیوئه نیز باید داد و اگر جدری در بر آمدن دیر نماید و در و جدام
 بگذرد و بدوامی مذکوره حدس و بسوس گندم و شکریه اضافه نمایند و قلع مسامات
 درین باب قلع تمام دهد و اگر اسهال باشد نیز حدس سلم و وارید مناسب است و اگر فرائش
 که علامت بدست پدید آید بچوب گز و بهوج پیر بخور کنند و کودش بدن طفل رسانند
 و اگر بیوشی عارض گردد و بقویت دل کوشند و غذا بر وقت بر آمدن برنج بشکریه بخت
 و نحو شیرین و نان شیرین و کچمر می و دال مونگ و حدس بدینند و بهوج هم مرق کاو ز با
 بهجاس آب باید داد و اگر آبله اسه جدری بسیار بر آید و بجا احتیاج نماید و تعفن شوند قدری
 کافور در روغن دیوار حل کرده استعمال نمایند و خاکستر یا چکدشتی در نیاب مفید است
 و در وقت کنبه می گرم آید آن از خاک شکریه کند و اگر زین خشک ریش زلطوت پدید آید

مردار سنگ و سفید بران باشند حقیقا و آن دانه های بزرگ سفید رنگ که زیاده آید
بر سینه آید از قسم جد رے می باشد و احتیاج به علاج ندارد و اگر حاجت افتد علامتش
مثل علاج جد رے کنند الا سبکتر از حمره یعنی سرخ باد و علاج آن هرگاه حادث شود
بر فصد مصفیات خون مثل شامه و صندل سفید و برگ حنا و هند و یک حب از حبوب
سرخ باد و در شیر مضعه سائیده بظفر بند صفت رسوت صندل صبح هر یک و در شامه
زنجبیل و شامه چاکسو چار شامه اخون یک باشد مردار سنگ چار شامه سرخ زرد و حب جناس یک
یک یک باشد برگ نیب برگ بکائن هر یک پانزده عدد و اوویه کوفته نجته بابرگ با آینه در آب
بقدر نیم باشد حب بندند و اگر حاجت قوی فستق علق و حجامت مع الشرب بکار برده شود
یعنی گنج سرفتی که حادث شود و علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طالع اول آید
صفت آله سوخته نیلو قهوه سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مردار سنگ
هند را بار یک سائیده در روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آینه تیار سازند
و نخلایه روغن سیاه که در آن کباب سوخته باشد مفید است قسم دوم در علاج مرضی
بدانکه علاج مرضی مخصوص است به شیار یکی تند بیر دوم استعمال اوویه سوم عمال بالیک
آماند بر آن تصرف در شامه وری است با اختیار کردن چیزه که استعمالش اکثر
و فتاد نوعا و مقدار و حب باشد و عکس از جهت کیفیت مثل حکم اوویه بود پس از آن
حکام اند که محقق اند بنظر امثال و حب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتها مرض
در امراض حاده عذر کند و اگر بر وزبحران مریض تحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از غذا
باز ندارد و اگر تحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدادن غذا و غلیظ لطف النفوذ
وقت که بتایید حس عضو مطلوب باشد می خستد و اگر خوف سده بود از غذا رنذ گره بریزند
و گاه احتیاج بدادن غذا لطیف سریع النفوذ و قتی که قوت و بدن مریض قاور و بضم غذا از
بطل النفوذ نباشد می خستد و خورون غذا و غلیظ بر غذا و لطیف سریع النفوذ نباید
و در امراضیکه زمانه آنها قریب بود و تقییل غذا فرمایند بخلاف امراض مزمنه گویند
اگر غذا حسید بقی قوت بود و عدد اوست بسبب صداقت مرض که او عدد و قوت است
پس استعمال غذا در مرض بقیا ضرورت لازم است و شخصی را که بدن از کثرت اخلاط خالی
و فهم دشوار قوی بود آن را غذا را کثیر المقدار و کثیر الغذاء شاید و آنرا که حاش بخلاف این بود

حکم غذا را آن نیز بقصد آن باشد کسی را که ماشین کربن یا شیر المذکورترین باشد حکم غذا را آن
متوسط در مکیمن مذکورین بود و ایلاقی تولید و قتیله اراده بحفظ قوت مریض کرد و شود و آن قوت
لازم است که از غذا چیزی بمریض عطا نمایند الارعایت هفت امر می دارند یکی نظ کنند
بطبیعت مرض پس او را و یا ساکن یا متوسط خواهد بود پس اگر عاده بکثرت بود بجرانش
در روز دوم و سوم و چهارم و هفتم واقع خواهد شد و اگر متوسط یعنی عا و علی الاطلاق باشد
بجرانش بر روز هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم خواهد بود پس اگر عاده بکثرت بود و قوت آنها
قوت قوی و مریض بحال خود ماند از غذا منع کنند و علیل بیج خور و الا شیء قلیل از جلاب
که از شرک گیرند بجهت که گوش طعمش بکثرت نبود تیار کرده باشند و این تدبیر مسمی میشود
بغایت لطافت و اگر مزاج مریض یا فصل بسیار گرم بود بعد از جلاب بکنجبین در آب گلاب
حل کرده بدهند و بغیر آب یا گلاب فقط بکنجبین قهقار نورزند و اگر مرض عا و علی الاطلاق بود
بروز اول ماه اشیر رقیق بجلاب یا بکثرت نبفش دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود آب نارین
باید داد و بر روز ششم قدری آب نارین و جلاب بنوشند و غیر ازین هیچ ندهند
و وقتی عطش غالب آید لکین بجلاب فرمایند و اگر مرض عا و علی الاطلاق بدین هیچ بود
که بجرانش بر روز هفتم و چهاردهم واقع شود یک روز دوم و تبه بار اشیر غلیظ دهند و اگر
درین قسم شصت قوی بود و بوقت صبح ماه اشیر و بوقت شب مزوره هفاناخ خورند و این را
تدبیر لطیف گویند و اگر مرض سکن بود تدبیرش تدبیر غلیظ نمایند یعنی دراج و زرده بفرغ
نیم بکثرت بخورند و این تدبیر مسمی میشود بمرض تدبیر غلیظ و بصحت تدبیر لطیف پس
در مرض سکن در است دار تدبیر غلیظ نمایند و قلیلاً قلیلاً کم کرده باشند بعد از بوقت آنها
از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا که تدبیر لطیف ممنوع بود
در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که وقت آنها لطیف نمایند و تدبیر کمی
لقویت قوت و در مرض نماید مسمی میشود بدبیر غلیظ و تدبیر یک ضعف قوت و نقصان
مرض کسد مسمی است تدبیر لطیف و غذای که بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید
و جوهرش جید بود و بتدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با امراض
مزمنه بود و تدبیر لطیف بمرض حاد که قوت و آن قوی بود و غضبیک در امتلا باشد
و قوت قوی بود تدبیرش لطیف کنند و مرضیک باستفراغ و با قوت ضعیف بود تدبیر غلیظ

در بدن چون دوا را حوا یا منع میکند چیزی را از خروج که بر می آید از بدن مثل
 دوا را مع یا تغیر میدهد مزاج را چون دوا می معدل و باید دانست که اگر دوا
 از خارج ضا در یا طلا را به تحلیل یا لیسین و ارام استعمال نمایند زیاده از دو ساعت
 نگذارند بلکه بعد از دو ساعت موضع را از دوا پاک نمایند و آب یا بونو بشویند و بعد
 روغن چوبی مالند و اگر برای علل کبد و طحال استعمال کنند بخار و مده بهتر است و اگر برای
 علل اعضاء دیگر استعمال کنند خرقه ضا در را بپوشانند و اگر استعمال بای حرارت قلب
 و دماغ بود خرقه آن را بر وقت گرم شدن تبایل نمایند خرقه دیگر آلوده نباشد
 و فرق در ضا در و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضا در غلیظ و قسام استعمال خارج غیر از ضا در
 و طلا کند که در شوزند چپند نوع اندکی تحلیل و او دوا می مرکب است که بپوشیده گویند
 که تحلیل ظرفیت که میاه مناسبه مثل ماء الورد و غیره در آن بیندازند و بهیند و دوم قطره
 و او دوا نیست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی بچکانند و قطره ای که در گوش
 استعمال نمایند لازم است که نیگرم باشد سوم شوموم و او آنست که چیزی تریا خشک
 بپوشد پس اگر چیزی تریا بیشه افتاده است تحلیل نمایند که ذکر یافت و اگر چیزی خشک است
 شوموم نمایند چهارم نفوخ و او آنست که چیزی خشک در بینی و غیره دند که اکثر استعمالش
 بوسیله انبویه می شود پنجم سعو ط و او قیست از قطره و اکثر استعمال آن در تنقیه دماغ
 از سسمل و حقه بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماده اول تحلیل آن بهیند و حقه را
 بعد سعو ط بعمل آرند ششم عطلوس و آن چیز است عطره که در حلقه و جوار دوا نیست
 که چیزی سائل بجا می ریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثر می نماید و استعمالش
 اکثر در امراض دماغ میکند هفتم سدن آنکه چیزی خشک بر دند آن بمالند
 نهم گسل و آن چیز است خشک که از نیل و چشم کشند و استعمال محل جوار مزاج را بشویند
 و بار مزاج را در آخر روز و در روز و آن چیز است خشک که در چشم یا در جوار است
 یازدهم برود و او آنست که ادویه را سه و نموده در چشم کشند و او از دهم تمریح
 و او چیز است که بر بدن مالند سیزدهم فتیه و او آنست که چیزی را در
 در یا در قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت بند چهارم دهم حمول و او آنست
 که لته را در ادویه تر کرده در رو بر یا در قبل دارند یا نزد دهم فرز و او دهم حمله است

که مخصوص بفرج زن باشد نشانزد هم غوغا و استعمالش بواقعیت بدن باید و در زمانه
 آنها کنند مقتضای هم گما و دایره نوع است یکی گما در طب آن نیز بر دو نوع است یکی آنکه
 چیزی رطوبت مثل آب عار و گلاب و غیره را در مثانه گما و انداخته گرم گرم بر عضو نهست
 و دوم آنکه در چیزی رطوبت اسفنج با خرقه را زرموده گرم گرم بر عضو نهست و این نوع تکمید
 از قسم اولی قوی تر است لهذا بجز موده اگر حاجت بتکمید است بجز تکمید مثانی و استعمال
 نتوان کرد و دوم گما و یا پس و او آنست که چیزی خشک را مثل نمک و سبوس در خرقه بسته
 گرم کرده تخمین عطف نمایند و در ابدان رطوبت و هوای رطوبت تکمید یا پس بهتر است نیز در دم
 فطول و سکوب پس فطول آنست که چیزی ساکن را بر بدن بقا صله بلا توقف ریزند
 و سکوب آنست که چیزی ساکن را بر بدن بوقف ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار بریزند که
 علیل را تا ب فطول نبود یا مریض طفل بود و تحمل دراز نتوانید و بر بیکر و موده عنقه
 غیر از سکوب فطول را بکار بریزند زیرا که فطول قوی تر از سکوب است لوز در هم بخور و او آنست
 که ادویه مفروده یا مرکبه در مجنهند تا بگویش بر ماغ رسد و اگر بخور بعضی مخصوص مثل گوش
 و دندان و مقعد و رحم دهند پس بطریقیکه النسب بدان عضو باشد استعمال نماید مثلاً
 اگر در گوش و غیره دهند بوسیله شمع در و دود رسانند و اگر در مقعد و رحم و بن بجز برش
 نهند و بر سر آن ظرف جوف دار مشقوب الوسط گذارند و مریض را بفرمایند که بر آن ظرف نشیند
 تا از تقیه دود به موضع مقصود رسد لیکن آنکباب و او آنست که بخار آب گرم بدن بکشد
 و خود را در جامه پیچیده بر و سرنگون دارند چنانچه برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن
 آب در گوش و بینی رسانند بدین طریق که ادویه مناسبه در ظرف قمع و آب بجوشانند
 و درین آن بند نموده از قمع آن بخار در گوش و بینی رسانند لیست و یکم آبرزن
 و آن جوئیست که در حمام بقدر قاست انسان بنامی کنند و آب خالص یا آب ادویه آنرا
 مملو نموده مریض را در آن می نشاند و گاه مثل آن از فصد و غیره آبرزن تیار می نمایند
 تا از مکانی بکانه نقل دهند و برای محافظت هوا سر پوشی بر آن می پوشند و بقدر
 بر آوردن سر و در آن سر پوش سورخ دارند تا مریض در آبرزن نشیند و از آن سورخ
 جهت جذب نسیم سر بر و ن دارد و باجماع هر چه توصیفش گفته شد اگر چنین میسر نیاید
 تا بر ظرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار بریزند و در موضع الاطراف فی الما را بکار

و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعلا یا سفلی می کنند و در افراط حرارت تخفیف نماید
 الا بوقت ضرورت قوی مثلاً قتی که خوف حدوث سرسام بود لازم است که آب نیگرم باشد
 و ظرف چند آن عمیق بود که هر دو پاتایز آن عرق باشند و اطراف را یک ساعت در آن بگذارند
 و ساقین را از اعلا بسوی سفلی بمانند و نسیب است که دوا می تخفیف پیش روی مریض نمایند
 تا بخار آب بدل و دماغ نرسد بلبست و سوم شد الا اطراف و استعمالش بهر جذب ماده
 از اعضا رقیقه و شریفه و برای دفع کیفیت سکینه میکنند و نیز برای غشیان و صرع بعمل می آید
 و باید که دست را از بغل و پا را از بین ران بستان آغاز کنند و گشادون بخلاف آن خفایا است
 در آنکه فقط اصل دست و پا بر بندند یا دست و پا را تمام پس جالینوس گوید که پا را از بین ران
 تا کف پا و دست را از بغل تا کف دست بر بندند و امام رازی گوید که فقط اصل دست و پا بلبست
 زیرا که در طریق جالینوس خطر عظیم است برای آنکه در آن صورت ماده منجزیه را مکانی نمی ماند
 که در آن بکشد و بدین سبب باز بطرف اعلا رجوع نماید اما نسیب آنست که پا را از بین ران
 تا بزانو و دست را از بغل تا آرنج بر بندند و باقی را بدستور بگذارند بلبست و چهارم شافیه
 و او آنست که فیتار صابون تر کشیده یا از او ویه مرکب ساخته در قبل پا و در بر اندازند
 و شافیه در طول بقدر کشش انگشت مریض باید و شافیه در امراض معده استقیم کثیر بعضی اند
 و شافیه مخدر بکار نبرند زیرا که خوف هلاکت است و شافیه را زیاده از دو ساعت نگذارند
 و در اصل شافیه رشته محکم بر بندند که بوسیله آن شافیه را بکشند و چون که کثرت شافیات حاده
 احداث بواسیر می نماید از نجسیت لازم است که بعد خروج شافیه روغن بادام بر مقدار بلند
 بستاند و نیم حقه و او آنست که او ویه سائیده مسکه در محقنه انداخته از راه دبر در مجاری
 و استعمالش برنگ قویج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضاعف معده و استعمال
 حقه حاده در قویج و امراض بارده باید و در حمیات و اورام حشا حقه لینه مناسب است
 و آب دوا می محقنه زیاده از دو رطل نباید و او لی آنست که لطف رطل باشد و دوا می مخدر
 مثل فیون و دودا می عوام مثل بلبله و حقه داخل نکنند و کثیر در مزیقات و جالیات
 نیز نه نمایند و ترکیب استعمال آن چنین است که او ویه مسکه را در آب جو شانیده
 صاف نموده در محقنه انداخته بعمل آرند و آب او ویه در غلظت و رقت معتدل القوام باید
 و بستر آنست که در قویج مائل بر قوت بود و در قویج مائل بغلظت و در حقه صاحب می است و هیچ

مثل بلخ نیندازند و بوقت استعمالش مریض از عطسه و سعال احتیاج نماید و باید که قبل از
 احتیاج چیزی مثل گلاب و مصطکی باندک شربت بار که در آن توایل باشد بخورد تا حقه در قلوب
 واقع نشود که مضر است و باید که شربت یا سایرهای کلید و غیره بیمار را مستقیماً دارند و شیش یا پنبه
 تا پشت بر زمین نه چسبند و در قفسه و در زان و غیره بیمار را بنواهند تا باندک شکم را آویخته و اندک
 و سه سینه آن بر بالش نهند و در زیر کبیه سوزی پشت داده بیمار را مستقیماً دارند و سرین آنرا
 مرتفع سازند و باید دانست که بقراط از طائر طویل انقباض معوج المنقار که بسیار خوار است
 و دائم جهت از آله نقل خود را بآب دریای شور حتمال میکند مشاهده نمود و هفت روز در
 داده است و در استرای رواج باب و نمک که حکم دریای شور دارد و این عمل میگرداند و بعد
 حسب حاجت او و به مسهل در آن افروندند اما بحال بالی شربت جبر و بلوط و کس
 و جبر استخوان شکسته یا از جای برآمده در سینه است و ستن استخوان را کسر گویند و تدبیر کشت
 که عضو را بر می کشند و بهیست اصلی آنرا در بعضی که چهار و مطابق عضو کسور بود بر بندند
 و از تخته نای که از چوب انار و شل این که نرم بود تیار نموده هموار کرده بر و گذارند و بر چهار
 طرفش رشته محکم بچسبند و بعد از این قصد کنند که ستن خفیف دهند و تدبیر بلطیف نمایند و بهتر آن
 در نیوقت فرو که خردس بجای است و خوردن گل را بمنی یک شقال فامده و عظیم خشد و بنویای است
 نیز سر لعل الاثر است و تخته نای پیش از دو روز بکشایند مگر بفرودت که او درم و خار شل است زیرا که
 در نیوقت کشادن و قدری در هم او است و ستن غصه را لازم است که تخیل آب گرم مضبوط
 و چون یک هفته بگذرد و درم و غیره هیچ نباشد عصاره را سخت بر بندند و بعد از چهار روز
 ستن کشوده باشند و تدبیر تغلیظ نمایند و در نیوقت تناول هر سینه و غیره مناسب است
 و عضو را بر یک وضع نهاده ندارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک حرکت داده باشند
 و بعد از ستن حسب احتیاج است پس و قتی که ستن از می تحقق شود احتیاج بآن نباشد
 و هرگاه درم با کسر یار بود و غیر مربوط دارند و اگر بلوط ضرور بود و لغایت نرم بندند و بر وزی
 دو بار بکشایند و و قتی که درم دور شود رجوع کس نماید و اگر گوشت با کسر کوفته باشد
 بر زخم شرط زنده و خون بر آوند تا از نقصان بکین باشد و اگر کسر بجز حتم بود و مقام حتم
 کشود دارند و بجای آن رفاده و تخته نای نوعیکه مناسب بود بر بندند و اگر کشیده باشد
 و استخوان از جای خود برآمده باشد تا تدبیر خلع نیست که اگر خوف حدوث داده بداند انجام بود

قصه کنند و طبع نرم سازند گل ارشیه یک مثقال خورند و غذا مزوره یار و غن بادام بپزند
 و اگر خلط مرکب بجراحت و درم باشد اول تدبیر آن کنند بعد به علاج خلط کوشند و اگر خلط
 در عضو می بود که باسانی درست شود پس در صورت التفات بوزن و غیره نه نمایند
 و تدبیر بجا نشانند عضو آنست که از ابتدا روی بچشمین و بسیار اندک اندک حرکت دهند
 پس آنرا بکشد و بگذارد تا که بجای خود نشیند و موضع آنرا بعبصایه بر بندند و باید که گل ارشیه
 در آب برگ مور و ساینده عصبیه را بدان آلوده بر بندند تا باطل شکافتن را گویند پس باید
 که تا درم نیک نخند نشود ناساید شکاف و شکاف درم آنجا و جیب است که درم نرم تر و بلند تر
 باشد و بطور طول بدن کنند تا لیفها بریده شود و در درم بن ران و بغیر طول شکافند
 بلکه در عرض موافق عضون درم آن باید شکافست بخلاف جبر که وی نیز اگر چه خرمی ممکن است
 لیکن در بطور درم آن رعایت عضون نه نمایند بلکه بطول بدن شکافند زیرا که وضع تالیفها
 و او در طول است و شکس تقاطع بران کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیفها بریده شوند
 و عضله جبهه بر حاجب چشم فرو افتد پس ازین جهت بطایط باید که اوضاع الیاف و عروق
 و عضلات هر عضو وقت بود و بعد لبط از پیبه کنند پاک نمایند که چیزی از چرک و غیره نماند
 و بهر اندام از سفید لاج و ماز و کلنار و دم الاخوین و انزروت و غیره مرهم سازند و بکار بندند
 اما که معنی آن داغ دادن است و او دوی پنج قسم منقسم میشود یکی آنکه بگویند که آنکه مخصوص است
 برای این کار که نمایند و مگو باید که فصب بود ششم دوم آنکه اشیا رسیان مثل و غن گرم که
 نمایند قسم سوم آنکه از قطعه مرجان چنانچه و رام الطبیسیان استعمال است کی نمایند چهارم آنکه
 از او دوی حاد چنانچه در بواسیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم است از که که در بندند
 اختراع یافته بر طحال و در عرق النسا و غیره استعمال میکنند لیکن با و که عرق النسا
 که بر درک و دم متصل رکبه و سوم بر کعب کی کنند و ترکیبش چنین است که بر قطعه خرقة
 که بقدر چهار انگشت باشد اسما شیمین و محبوب سبحانی تحریر فرمایند و بران قطعه شش قطعه
 دیگر از خرقة بمقدار قطعه اولی منهد و بران قطعات یک برگ درخت ارزان دارند
 و قطعه که که بسیار جو فدا را باشد بگیرند و از در میان بطول دو پاره سازند و قطعه از آن گرفته
 بران برگ نهاده اخگر پاک و شتی در و گذارند و زمانه شالیته توقف فرمایند پس هرگاه
 بر طحال مرئیس آبله نمودار شود قطعات را بر دوسه بر دارند آبله را بدستور بگذارند

که بعد یک دور و از خود بخود بنفج آید و چرک در طوبت از دست دفع گردد بعد از این
 مرهم مناسب استعمال نمایند و فائده تحریر اسما مرتبه که آنست که از برکت آنها بقطعات گردند
 نمیکند و باید دانست که طبیب را لازم است که به علاج او و به چند امر را مد نظر دارد و اول
 آن که اگر مرض حار بود و دمای بار و دهند و اگر مرض کثیر الحار است بود و دمای کثیر البرود است دهند
 و اگر مرض بار بود و دمای حار است دهند و اگر مرض کثیر البرود است بود و دمای کثیر الحار است دهند
 در طوبت و به دست را همین قیاس کنند و دوم آنکه باعتبار زمانه ابتدا و انتها بوقت مرض
 نظر کنند مثلاً در دم حار در ابتدا و اواسط نهست و در تریا و در اواسط و محصل مخلوط ساخته
 و در انتها فقط محصل را به همین نمط در مرض گرم در ابتدا و اواسط و در انتها بر سبیل اعتبار
 و در انتها زمانه تطبیق فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحار است و دمای سبب آن بودی انتظار
 است فراغ نمایند و اول مشغول بنفج شوند و بعد به سبب امر سوم آنکه بعاودت مرض نظر کنند
 پس اگر مرض بد دمای قوی عادی بود و دمای قوی استعمال کنند و اگر مرض بد دمای
 ضعیف عادی بود استعمال آن واجب دانند و اگر مرض بقیه و سهال عادی بود
 بوقت عادت آن رجوع بقیه یا سهل نمایند و چهارم آنکه نظر بسبب مرض کنند پس اگر مرض
 طفل باشد بنفج بود و سهالات قوی و ادویه قوی البرود مثل کافور استعمال نه نمایند و اگر مرض
 حار بود و دمای آنکه بمرزاج بلر نظر کنند پس موافق مزاج بلر رعایت در علاج مرعی دارند
 امر ششم آنکه بوقت مرض نظر کنند پس اگر مرض قوی بود بوقت حاجت و استفراغ تأخیر کنند
 و اگر مرض ضعیف بود در استفراغ توقف فرمایند تا وقتیکه از اغذیه و اشربه مقویه کفایت
 مرض بوزن قوت حاصل آید الا اگر اتفاقاً با استفراغ حاجت قوی فتنه تنقیه ضعیف بتفاریق
 بعمل آرند و نیز بر مرض ضعیف دمای قوی ندهند و امر هفتم آنکه بمرزاج مرض مزاج مرض
 نظر کنند پس اگر مزاج مرض حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا بمرزاج قبلی نمایند زیرا که
 سبب ضعیف است و اگر بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مرض
 حار باشد و مرض بار و حادث شود و افراط تسخین نمایند زیرا که سبب قویست الا اگر
 و افراط تسخین ضرر رسد دیگر عائد شود و درجه اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در حد آن
 بخلاف این امر ششم آنکه بفصل و بهو نظر کنند پس در فصل و بهوای حار تبرید باید و در
 فصل بار و تسخین و پوشیده نمایند که بسبب استفراغ و نفثه اندام و در گرا قبل از صبح و بوقت

اگر تمام آنکه نظر بجنس مریض کنند پس اگر مریض از ذکر بود و دای آن قوی از اناث نماید
 مردم بهیست عات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السقر یا حد او بود و سهل قوی ندهند زیرا که
 فضول چنین کسان اکثر تجلیل میروند و قدری قلیل در بدن منتهی مانند آریز و هم آنکه
 بطبیعت عضو نظر کنند و آن بر چهار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول
 مزاج عضو صحیح را قیاس کنند و بعد به سبب آن معلوم نمایند که چه قدر تغییر در مزاج اصلی
 راه یافته پس موافق آن تجویز و دنا نمایند در قسم دوم خلقت عضو است پس برای عضو تکلیف
 مثل کلیه عضو مصمت مثل اعصاب دست و پا و دای قوی باید و برای عضو متخلخل چون ریه
 و عضو مجوف چون عروق و دای ضعیف باید و برای عضو یک در متخلخل و کثافت متوطوط و
 دای باید که قوی باشد ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس برای عضوی که تشنه بود
 و فائده آن براسه تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه و برای عضو لطیف مثل چشم
 و عضو ریس مثل قلب و عضو فکی مثل عصب دای قوی و شدید را برود و دای
 که مرتبه صفت بود نباید استعمال کرد و تجلیل مواد این اعضا بر بغیر از آمیزش دوا
 قیاض نه نمایند و دای مثل زنجار برین اعضا نه نمند و استفراغ مواد آنها بدفع
 بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو بدین سهج در علاج
 فائده می بخشد که دانسته شود که کدام عضو چه طور دوا خواهد رسید چنانچه در سهج و چهارم
 دوا به سبب مشروبات میرسد و در معارف بطریق حقنه و معرفت عضو در علاج لبه نوع
 فائده می بخشد یکی آنکه عضو تعبید دوا کرده شود با دوی قویه مثل کلیه و عضو قوی با دوی
 ضعیف مثل مره و بد آنکه گاه حاجت بآمیزشش دای دیگر می افتد مثلاً آمیخته میشوند
 و را دوی اعضا بر بول مدارات و در را دوی قلبی عفران دوم آنکه عضو صحیح بسبب
 مشارکت عضو علیل دوا کرده شود چنانچه سمومات خوشبو دوا در غلیان سوم آنکه ماده را
 از عضوی برای عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً وقتیکه در جانب مقعر کبد ماده جمع شود
 بمسمل از راه امعاء مستفراغ کنند و وقتیکه ماده در مخرب کبد جمع شود استفراغ بدارت
 از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو بچند قسم است یکی آنکه عضوی خادم عضو دیگر بود
 مثل عصب برای دماغ دوم آنکه عضوی بمید فعل عضو دیگر بود مثل حجاب برای ریه
 و تنفس سوم آنکه عضوی مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ چهارم آنکه عضو

طریق عضو دیگر بود مثل بن ران براسه یا پنجم آنکه عضوی مقابل عضو دیگر بود
 مثل رانغ و بعد ه ششم آنکه عضوی جاسه انطباق فضله عضو دیگر بود چون بن
 براسه قلب و انشین برای کبد و خلعت الاذن برای و ماغ و بد آنکه ماده اگر انطباق
 از موضع بموضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و آن خلاف خواه قریب بود
 خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب نیست که غنچه را از بن دندان خون بکشد
 پس برای جذب آن رعایت آرند و اگر برای آن از عروق سافل اخراج دم نمایند
 جذب بخلاف بعید بود واجب است که جذب خواه بطول بود خواه بوض الاقطار باشد
 مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا پای راست را بدست چپ نمایند اما جذب در قطر این
 جائز نیست مثلاً ماده دست راست را بدست چپ کشند و در جذب رعایت مشارکت
 نیز مری و از بند مثل وضع محاجم بر بند بین برای حبس دم طمط و رعایت محاذات نیز واجب است
 مثلاً فصد باسینق و سلیم در غلغل کبد نسبت به دست می زنند و در غلطل طحال نسبت به چپ
 و وقتیکه ماده در عضوی جمع آید و عملکردش قریب بود یعنی سه روز بر و گذشته باشد
 تا ماده و از موضع بموضع دیگر که از قریب بود جذب کنند مثلاً ماده رحم را بوضع محاجم چپ
 جذب نمایند و لازم است که ماده را از عضو شریف بوضوئش جذب کنند و اگر عملکردش بعید بود
 یعنی سه روز بران گذشته باشد و ماده کثیر نبود و استفراغ از نفس عضو فرامیت و اگر
 ماده کثیر بود اول از جانب موافق فصد زنند و بعده اخراج دم از نفس عضو کنند
 و پوشیده نمایند که اگر بدن متمله و رجوع ماده بعضو ماؤت نبود جذب بلا استفراغ بعمل آرند
 و الا فلا زیرا که ماده قلیل المقدار و قلیل الحركت را جذب بغیر استفراغ کافیت و ماده
 کثیر المقدار کثیر الحركت را جذب ب استفراغ واجب است که اگر در عضو ماؤت در جذب
 اول تسکین آن نمایند بعده بجذب کوشند و طریق جذب ماده از عضوی عضوی
 بچند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو ماؤت بود بر سبند یا بر وضع
 محاجم کنند یا دوییه حاوه یا ذوبه عمل آرند و دم آنکه اگر ماده در دست چپ بود پس
 ریاضت دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول
 تسکین وجه نمایند و بعده وضع اطراف مار عاریا و لک آنها باشد آنها بعمل آرند
 چنانچه در امراض راس مستعمل است چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میسر کنند

و بر معده یا بعد از او الفصایب نماید آنوقت اطراف را سخت بر بندند و با انگشتان
 ترکیب و تفرق اتصال در کلیات متعذر بود ازین جهت از دهناب در زیدیه بیان
 علاج سور المزاج پر و ختم پس سور المزاج یا ساق بود یا مادی و هر دو حد از دیا هار بود
 یا بار و یا رطب بود یا یابس اما علاج سور المزاج ساق تعدیل مزاج است و علاج
 سور المزاج مادی استغراق ماده پس اگر استغراق ماده زائل شود فهو المراد ورنه تعدیل
 مزاج نمایند و سور مزاج حار و رطوبت ساهل الزوال و با تبدا عسر الزوال بود و بار و نجاسات
 باشد و تحفیف از ترطیب ساهل است و پوشیده نماند که سور مزاج یا مستحکم بود یا بطوریکه
 ظهور نیافته باشد یا ابتدا ظهور یعنی ظهور یافته باشد اما مدت برنگذشته کپس علاج
 سور المزاج مستحکم بالفسد باشد مثلاً علاج حار با دویه بارده کنند و علاج بار و نجاسات آن
 و علاج سور مزاج که بطوریکه بود حفظ صحت است و علاج سور مزاج که بابت سدا ظهور بود
 مثل علاج مستحکم است الا از دو ضعف باید و هرگاه لطیب شک افتد که مرض حار است
 یا بار و یابس اگر بار و شک افتد دوائی که در درجه اول حار بود مثل شکر استعمال نمایند زیرا که
 اگر مرض فی الحقیقت بار و است فهو المراد و اگر حار است مفرت ندارد زیرا که حرارت
 بر وجه مناسب بود و اگر بجا شک افتد دوا که در درجه اول بار و بود استعمال نمایند
 زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بار و است غیر از طوالت مرض که تا کنون ممکن است
 هر دو دیگر ندارد و لطیب را لازم است که رعایت عادت مریض در باب علاج مریض دارند
 زیرا که عادت را در بدن انسان و خلق کامل و اثری عظیم است و هرگاه امراض مجتمع شوند
 علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بدش موقوف بود و مقدم دارند مثل ورم و قه
 و تقدم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر بود مقدم دارند
 مثل سسل و حبه که علاج سسل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض دیگر طلب بود
 مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود و الا وقتیکه عرض ناک
 باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه اتفاق مکان و هوا و بلد و طبیعت و سکن و فصل
 مرض فائده می نماید و باید دانست که استغراق بر دو نوع است طبعی و غیر طبعی اما طبعی آنست
 بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و مخاط و لیس
 و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبعی و او بر چند نوع است برانی و املی و روحی

و شایف دوم اخراج دم بقصد و حمايت و ارسال حلق و رعا ف و طمٹ و نفاس سوم
 تے چهارم اور ار بول نجم اخراج نمود در پس ششم اور ار عرق هفتم اخراج مخاط و بزاق و در آخر
 طبیب را لازم است که در باب استفراغ سه امر کند و در یکی آنکه استفراغ موافق میل ماده بود
 و بخلاف آن مثلاً اگر غشیان بود ماده را بقی مستفراغ سازند دوم آنکه استفراغ ماده از خروج
 طبعی باید مثلاً ماده محذب کبد را از راه اعصاب بول استفراغ نمایند سوم آنکه ماده را از عضوی
 معلول بقصوی که اخس و مشارک بود نقل کرده مستفراغ سازند فصل در مضحجات بدله
 نفع چختن را گویند و چختن خلط است که خلط غلیظ و رقیق و رقیق غلیظ گردد پس وقتیکه
 به سهل حاجت افتد اول نفع ماده نمایند که استفراغ کماحقه یا فرج حاصل آید و ظاهر نفع
 با مراض مزمنه و هب است و در امراض حاده جائز زیرا که در میان ماده حاده قبل نفع
 سهل باید داد که در نزولت انتظار نفع خطر عظیم است و خون محتاج نفع نیست لهذا
 در تب دموئی بروز اول قصد میکنند الا هرگاه فکاد خون از آمیزش خلط دیگر بود
 نفع آن لازم است فائده صفای خالص تبیه روز و صفای غیر خالص به پنج روز
 و بلغم که از قسام غلیظ و رقیق نبوده و نیز اگر از قسام غلیظ و رقیق بود به ندرت قدیم
 و تاخر و سودا به پانزده روز نفع می یابد نفع صفای گل نقش گل نیلوفر تخم کاسنی گل شمشیر
 آگوشمارا مطبوخ یا نقوع نموده فرج بین یا شربت نیلوفر یا سنجبین یا شل آن داخل کرده
 نبوشند اما نقوع آنکه اوویه را در آب که بقدر نوشیدن بود و تر دارند بعد از ماده صاف کنند
 نبوشند و مطبوخ آنکه اوویه را در آب که بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش داده
 صاف نموده نبوشند و اگر خوب است که تمام قوت ردا بر آید نقوع نموده سجو شانند
 و آنجا که در مزاج مرطوب حرارت بود یا شرب یا فصل حار باشد اکتفا به نقوع و شیرجات
 باید نمود زیرا که ردا از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید که در طبع همه اوویه را یکبار
 نبند از نذر زیرا که بقیه آتش کمتر خوردن مثل نیلوفر عناب و ترب سفید و قهیمون و بعضی بار
 مثل نقشه و سنبل و نیلوفر یا بدست نمایند که بعد از طبع با لیدن لخمی پیدا میکند نفع بلغم
 گا و زبان مویز نقشه بادبان نیم کوفته اصل السوس نقشه نیم کوفته پرسیاوشان شکاک
 مطبوخ یا نقوع نموده خمیره نقشه یا غسل خالص نیمه بهمن آرند و خود آب نفع بلغم
 اثر تمام دارد لیکن در تب نباید داد و هر چه معدل بلغم است نفع او است نفع

سوداگاوزبان سپستان غناب بادرنجبویه صلی السوس مقشر نمیکوفته اسطوخودوس نقوع
 یا مطلوب خ نموده شربت مناسب مفرج ساخته بعمل آرند و هر چه معدل است منفع است
 اگر بخلط خلط دیگر یار بود رعایت آن مرضی دارند و دوییه مفروه معدله خون کاسنی
 تخم کاهو تخم کشنیز خشک صندلین بهیدانه غناب گل شیرین خنایا بهتره لمبو گل یوسف براده چوب
 دوییه مفروه معدله صفر اخر خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین صندل سفید تخم کاهو
 بهیدانه سپنول ادوییه مفروه معدله بلغم بادیان نیون صلی السوس هر زیستقه منسلط
 تخم کثوث خبازی ادوییه مفروه معدله کبودا گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان
 تخم خربزه اصل السوس افیمون فصل در مسملات و ملینات بدانکه مسهل نیست
 داده را از عروق و از اعضای قریبه و بعیده بیرون آرند و ملین آنکه داده را از قعر معده
 و از اعضای قریبه آن بیرون آرند و در ملین منفع دادن شرف نیست بخلاف مسهل در
 شرط است که بر روز مسهل بر وقت هوا و شدت حرارت و برودت نبود و استعمال مسهل منع
 و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوره هم استعمال مسهل ممنوع است و در سوره یکین
 آمده و بگر با وقت سه ساعت شب باقی مانده و بر بیع و خرفیت بوقت صبح مسهل بخورند
 و در کثرت سدد و اوجاع بعد تفتیح و تسکین مسهل بدینند و نیمه گفته شد که نفس
 بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالا از جنوب مسهل قدری آب بنوشند که آنرا بکنداز و
 و بر مسهل سیال مثل مطلوب و نقوع آب گرم دهند که بسبب ترقق مسهل و معده می گذارد
 که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد و در وقت ظهور عمل مسهل جرعه آب گرم بزنند
 بهتر است و هرگاه قبض سهال مطلوب بود بقدر کثرت بنوشند که مسهل را از معده بدر آورد
 و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل حبوب و سفوف بود آب نیگرم بنوشند و اگر در مسهل
 ترید و زنجبیل دخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است و مجرور مزاج نیز آب سرد
 جرعه جرعه دهند و چون مسهل خورده شود خواب نباید نمود الا بالای مسهل قوی خواب کرده
 مداومت زیرا که مسهل بزودی از معده بدر نمی آید و در آن قرار گرفته کما یفیه عمل خود
 می نماید و مجمل محفوظ باید شست و از حرکات غلیظه جناب رزند و اگر مسهل عمل نکند
 مسهل دیگر الای او ندهند بلکه لشفه و باشیاء دیگر مثل شربت و در دیگر و شربت و شیاء
 بدو نمایند و آنجا که مسهل داده باشد و عمل نکند و بهیوشی آرد و دوقی کنان و اگر فایده نکند

و مانع دیگر بود فصد با سلیق و کحل کنند و اگر بوقت عمل حرارت بموده و هاجد پدید آید
لعاب سپغول مسلم و لعاب بهیدانه بدین در وقتیکه قبض مطلوب باشد جذبات با برنج
بخورند و اگر تب باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال کنند و آنجا که بدینند
که مسهل بقی خواهد برآمد اول قه کنند بعد مسهل بنوشند و بعد انقراض مسهلات از حمام
و حمام و حرکات و از شش که قوی القوت یا قوی الطعم بود تا چهل روز چشمتاب و در زیر
و بداند که هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نکارد و آنچه مخصوص بصفا و بلغم
و سودا گرفته اند بنا بر آنست که در این پیشتر بیرون آرد ادویه مفروده مسهل صفا
تر بپندد آلود بخار از تجوین شیر شست برگ سنار بلبله زرد و گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس
ادویه مفروده مسهل بلغم قه قه غار بقون ترید سفید مجوف خرشیده چینی
سوزنجان شیرین ریوند چینی بخیل انجیر زرد و روغن بید انجیر بداند غار بقون نباید شست
زیرا که در وی جسم سخت ماند تا خن سس می باشد لهذا بغریال موی مانده که اجزا را صغیر
مستفرغ شوند و آن جسم سس بالای غریال بماند ادویه مفروده مسهل سودا
بلبله کابلی بلبله سیاه حب اللیل سنار کی اقیتمون اطوخودوس ریوند چینی بقیاج و غیره
که اقیتمون را در پارچه بسته در طنج اندازند و در تب قبل از دو هفته استعمال بلبلیات کنند
الا بوقت ضرورت بعد صلاح نسخه ملیتن مبارک که با کثرت مزجه و ضعیفان در زمان
و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهره و حمیات و اورام هشار آب غیب الثعلب
مغز فلوس سه توله در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت آب کاسنی
سبز مردق یا بشیره تخم تر بو و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم هشار آب غیب الثعلب
یا برای نفخ مسده بشیره بادیان با صافه روغن بادام شیرین و گل قند بنوشند فائده
در ترکیب طنج ادویه مسهل اول در آب یا عرق طول و فو اکثرا بنوشند و اگر
و بدو اسطه طنج بزور بنکوفتند و قل کنند و بعد مسائش و شکوفه بایند از ندیس و قتیکه
ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس و تجوین غوره و قل کنند
فصل در حقیقه و شافه دیان هر دو گذشت فصل در فصد و آن اتفاق کلی است
زیرا که اخلاط را بعد مستفرغ میشوند و تا پانزدهم هر ماه و در گرما و سرما و ابر و هوا بارش
فصد میکنند و از روزهای اسبوعه فصد در روز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه بهتر است و در روز شنبه

و چهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از بلوغ تا شصت سال نفصد اجازت است
 و بعد منوع الاوقات ضرورت جائز و هر گاه معده دیگر ضعیف بود و بعد نفصد غشی حادث گردد
 نفصد نشاید کرد و نفصد با متلازمه و خلوان و زنان حائضه و حامله و قونجی را در روز بخران
 زبان دارد و اگر مرض بعضوی یک جانب نیست و برای آن حاجت نفصد آید و سه روز
 بر آن نگذشته باشد نفصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته باشد در جانب فوق
 و اگر در سه حاجت است قبل از زوال آفتاب کنند و اگر با بعد از زوال آفتاب اگر
 از خطای نفصد از زخم شتر بعضی سید صندلین و کشنیر ضیاء نمایند و بنظر قوت از جانب مخالف
 نفصد کنند و اگر شتر بکریان رسد بزودی کند و دوم الاخوین بسفیدی میفصد مرغ سرشته
 بجهت نهند و برین نند و بعد سه روز بکشایند اگر خون بند شود و هوالماد و اگر بند نکند و
 بهمین نمط تدبیرش بعمل آرند و علامت رسیدن زخم بکریان آنست که خون سرخ چوبه
 از نفصد بیرون آید و بداند که اکثر عروق آورده و شتر این برای نفصد مخصوص اندالادین
 بیان آن آورده که اکثر بکشایند آنها حاجت می افتد و تحریر میاید رگ پیشانی برآید
 گران سر و صداع فرس میزند و طریق کشاوش آنست که جامه بگوبندند تا رگ پدید آید و از شتر
 که مخصوص برای رگ پیشانی است بکشایند چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که در رگ
 و در رگ زیرین واقع اند و در باطن لبامی کشایند برای هر نفس نشسته و دهن فاکه می نمایند
 قیبال سر در آگویند که بر این ایام واقع است و برای علت های سر در و در وسط دست میزند
 کل هفت اندام را گویند که بر این ایام واقع است و در وسط دست برای علت های تمام بدن
 کشایند و آنرا نمر البدن نیز خوانند با سلیق برابر انگشت وسطی واقع است و در وسط
 دست برای علت های تنور بدن و جلدمی زنند حبل اندراع در بعض دست بزرگ با سلیق
 و در بعض دست بزرگ محل مشتمل میباشد و شفعش مثل منفعت با سلیق است ابطی را بنظر
 و اگر قریب خنصر برای علت های چشم میزنند و آنرا اسیم نیز می نامند صافن برشتانگ
 برابر انگشت واقع است ماده را از فرو آورد و حیض براند و برای خارش ران خنصر
 عروق النساگیت گردان که بر ساق پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صافن است
 فصل در حجامت و ارسال خلق اما حجامت با شرط بود و شرط آنکه با شرط بود و شرط
 از جوهر عضو باشد و اولی آنست که تبارخ یا نروم حجامت کنند و بهترین ایام شانزدهم و هجدهم

و بهترین وقت یکپاس روز برآمده و تا وقتی که تفتیه عام نگردیده باشد متوجه تفتیه خاص نشوند
و حجامت پس سر سراز پاک کنند بر فحده و در اختلال عقل را سود دهد و بر فقره های گردن خلطیه
کحل باشد اما نسیان آورد باید که فرو تراز فقرات کنند و میان شانه با خلیفه با سلیق بود
اما معده را ضرر دارد و حقیقان آورد اندکس بالا باید و بر ذوقن دندان را سود دهد و بر غدد
از قدام او را خمیستین را نافع و بر ساق و کعب او را طمط نماید و حجامت بی شرط بر آنست
که ماه را از حبه بکشد بر سیاه آن جذب کنند اما علق انجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا محل
شرط از آن نبود و بهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشد و مثل دمباله موش بود
و پشت او سبز و شکمش سرخ بود و طول نیز نباشد و باید که چون علق بگیرد بعد از دو روز
بدین مچ پستمال آرند که اول آنرا سه تگون باید کرد تا قی کند و عضورایشویند و بالان تا سح کرده
بعده علق بر آن گذارند فصل در رعاف گاه در امراض و مانعی با و حاجت می افتد
و تدبیرش آنست که بسوی اشیاء سرخ نظر کنند و بخشتی که از آتش گرم کرده باشند
قدر می خصل بر آن بیندازند و بخارشش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزی و پشت
بخارند که رعاف گردد فصل در طمط و نفاس و او را رارش گاه بمدرک طمط گاه
بفصد صافن و غیره حاصل می آید فصل در قی و بسوی آن در امراض مزمنه مثل نفاس
و بالبخاریا و استقا و عرشه و غیره حاجت می افتد و کثرتش موجب ضعف بصرو سمع است
و او جاع و غیره را مضرت دارد و پس هر گاه بقی حاجت افتد یک روز بیشتر غذا از نم خورد
و روغن خوشبو بر بدن مالند و بر وزنه چیزی ملائم بخورند بعد از مانی شالیه مقیات
حسب حاجت بنوشند و قی کنند و کسی را که قی با سانس نیاید باید که سه روز بجمام رود
و تدبیرین نماید و غذای مختلف و ملائم بخورد و پس بخانه گرم یا بجمام قی کنند اگر بکوبد بود
اما هنگام قی رفاده چشم بند و یا از دست هر دو چشم را محکم گیرند و این برای آنست
که نزول در چشم فرو نیاید چنانچه بقراط گفته مخصوص را دیدیم که هنگام قی رفاده بترت
چشم نه بسته بود و پس در چشم آن نزول الما و پدید آمد و نایبنا گشت و اگر از مقیات
شور گشت در معده ظهور یا بدشور بای مرغ باید نوشید و این همه گفته شد و قیست گفته
اضطراری نبود و اگر اضطراری بود چندان باید گرد که معده پاک گردد و قی صفرا و کچین سواد
ده متقال یا پنجاه متقال آب بنوشند و قی کنند و قی بلغم تخم شبت دو در هم آب جوشانیده

عسل خالص میخوردند و قی کنند قی سودا تر ب را بشکافند و خربق سیاه در آن بکنند
و آن تر ب را در پنجین ساهه یک شب تر دارند و علی الصبح بخورند و آب مد کنند تا قی
حادث شود و فصل در قبول پس در ادجاع مفاصل و ادجاع پشت و استسقا با دوا
می کنند و در ارش از ادویه مدره حاصل می آید فصل در عرق و تدبیر در ارش چنینست
که در حمام گرم بغیر استعمال آب یا تمارت آفتاب سکونت ورزند یا خود را بجامه پنبه و بجا
آب بطبوخ بیدن رسانند که عرق آید فصل در برزاق و تدبیرش که عاقر قریا یا
شسته دیگر نیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند فصل در مخاط پس در ارش
از اخلاط غلیظه و رقیقه دماغ پاک می نماید پس تدبیر آن است که سر و گردن را از جامه پنبه
و چیزی که عطسه آور در بینی و مندر و مثل آن تدبیری که ممکن بود بعمل آرند قانون دوم
در کلام که با حکام ادویه مفروده و مرکبه و اغذیه و هر چه متعلق باوست و آن مشتمل است
بچند حکام حکم اول در ادویه مفروده بدانکه هر چیزی که وارد بدن میشود و منفعل بحارت
میگردد پس اگر آنوقت اظهار کیفیت نشود و دای معتدل گویند و اگر اظهار کیفیت شود
الا کما حقه محسوس نگردد و درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیت شود و نیز کما حقه محسوس گردد
درجه ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیت بفر بود و درجه ثالث است و اگر اظهار کیفیت بخدی بود
که بهلاکت انجامد و درجه چهارم است و هر درجه را البته مرتبه دانسته اند مرتبه اول اعلی و متوسط
سوم و فصل پوشیده نماند که بعضی ادویه را بعد ترکیب قوت مرکبه حاصل میشود که از مزاج ثانی است
و مزاج ثانی بدو طریق است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود مثل لین که از امانیت و جنیبت و سببیت
مرکب است دوم آنکه ترکیبش صناعی بود مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده
حادث میشود مثل حرارت و برودت و در مزاج ثانی گاه قوی و مستحکم بود که از سختن جدا گردد
مثل فیهب و گاه از وضعیف بود که از سختن جدا گردد و نه از طبع مثل کبابونه که قوت قاضیه
و محله آن در طبع جدا می شود و گاه از وضعیف بود که بطبع جدا گردد و نه از محسوس مثل عدس
که قوت محله آن در طبع جدا گردد و گاه از وضعیف بود مثل هند پاکه از محسوس اجزاء لطیفه
آن را می شود و تاثیر دوا یا خارجی بود فقط مثل لصل که ضداد آفتاح باشد بخلاف اصل
یا داخل بود مثل افسید ارج که اکلا بخلاف ضداد قابل است و یا هم خارجی و هم داخلی بود
مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالعکس خارجی بود مثل کشنیز که ضداد محسوس است

مثل مسده و دماغ بود و دمای که موافق هر دو بود یا میزند و گاه ترکیب حسب اختلاف
 نوع دو بود و مثلاً بدوای بد مزه دوای اصلح الطعم و بدوای بد بود و از خوشبو غم کنند
 که مسده متغیر نگردد و بدوای غثیان آورد و در حالس قه و بدوای مضر معده مثل
 سقونیا و دمای اصلح آن مثل مصطک و بدوای مضر قلب مثل سپنول و دمای اصلح آن مثل
 زعفران یا میزند و گاه حسب اصلح کیفیت و دوار بود پس برای حدت کیفیت دوی
 بکسر آن مثل کثیر یا مقونیا و برای قوت کیفیت و دوار مقومی آن مثل نجیب یا ترید
 می آمیزند و نیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زانکه بدوای حار دوی حار
 بوقت حاجت برودت زانکه بدوای بار دوار بار و غم کننده و گاه ترکیب حسب ضرورت
 مرض بود مثلاً در قرح که اندال و دوری چرک مطلوب است و دوار واحدیت کاین مثل
 متفاده از واحدیت شوند پس بالشر و ترکیب مثل ترکیب راتیانج و زنجار حاجت افتد
 یا آنکه دوار واحد یافته شود و لادریک قوت قومی بود و قوت دوم ضعیف مثل بابونه که در قوت
 تحلیس قویست و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتی احتیاج قوت قبض و دوار قابض
 با او غم کنند و گاه باشد که بدوای سریع النفوذ که در موضع معلول قرار گیرد که مطلوب حاصل آید
 و دوار کما سک آن یا میزند تا که دوار سریع النفوذ از مد آن در عضو معرف قرار گیرد
 و مطلوب حاصل آید فافهم و قیاطه در اقامه مقدار ادویه آنست که بدوای یکجا حاجت اکثر بود
 یا عضو معلول بعید از معده بود و مقدار در اکثر از مقدار دوی دیگر که ندم در خلاف آن
 بالعکس عمل آید و فافهم و دوم در معرفت در شربت مرکب باید که اوزان ادویه
 مفرد و اعداد شربیات را جدا جدا جمع نموده اوزان جزو اسمی که بید و شربیات بر بکند
 و اومف در شربت مرکب است مثلاً اوزان لبست در م د اعداد شربیات پنج عدد و اند
 پس مقدار شربت مرکب چهار ورم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان پنج ورم و اعداد
 شربیات لبست عدد اند پس مقدار شربت مرکب پنج ورم خواهد بود و فافهم
 در معرفت در حیه مرکب باید که درجات اجزاء حاره و بارده را جدا جدا جمع نمود
 اقل را از اکثر نقصان دهند و باقی را بر اعداد اسمی شربیات ادویه قسمت کنند
 و فافهم قسمت را در چه مزاج مرکب دانند مثلاً کند که در سوم گرم و خشک و شربت است
 و بنفشه که در دوم سرد و او نیز و شربت است پس بعد نقصان اقل را از اکثر که در چهار بار

پس وقتیکه درجه واحد را بر اعداد سهمی شد بات ادویه که چهار انا قسمت نمودیم
 مزاج مرکب عار بر پنج درجه قرار یافت فائده چهارم در سختن معاین
 اول دارد مار که تحفه تازه باشند از خاشاک و غبار و غیره صاف و پاک نموده جدا جدا
 کوفته بخته وزن نمایند بعده آنرا یکجا کرده سخت کنند و اگر در مرکب جوهر کشتن محتاج
 باشند باید شست و ادویه که بجا بستن و بریان نمودن محتاج باشند آنرا خسته
 و بریان نموده بعمل آرند و ادویه که قابل حل کردن مثل زعفران و غیره باشند بگلاب
 حل نمایند پس سه وزن از ادویه غسل خالص گرفته با نش کف بردارند و بقوام مناسب آن
 اول زعفران محلول را بنیدازند بعده جوهر و حجریات داخل کرده بکف بزنند و از آن نش
 فرود آورده بقدر محبت رل سر دهند و ادویه اندک اندک داخل کرده کلت سازند
 و از آن بعد ادویه طیبیه و غیر محلول و مسک و ورق نقره و طلا بنیدازند و در ظرف چینی
 نگاهدارند و یک شبانه روز درین ظرف کشاده دارند و چونیکه در وافیون بود و بکشد ماه
 و اقل درجه بجهل روز استعمال آرند و اگرافیون نبود بعد هفت روز بخورون آن را بکشد
 فائده پنجم در احکام ادویه مرکبه ایام سج فیه فقره از زبان یونانی نقلی را گویند
 و چون جزو عمده آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب و خلوص
 بغسل و آب گرم لازم است و سفوف آد جبریا و معجون استعمال میکنند پس سفوف قوتش
 تا سه ماه و جوهر قوتش تا شش ماه و معجون قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
 اطریقی قوتش تا دو سال باقی می ماند و اگر روغن با دوام با دوزخ بود و از دو سال
 زیاده قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است حیوا کثرت قوت آن تا دو ماه
 باقی می ماند الا جوهر کثرت بلا در قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه
 باید چوب قوت چوب مسمله تا سه ماه و قوت چوب مسهل تا شش ماه و قوت چوب
 جد و در ففیون تا دو سال است و ایمان تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد استعمالش
 جائز است اما روغن بلسان و قطره چند که نه شود قوی گردد و سفوفات قوت آنها
 تا دو ماه باقی میماند و استعمالش در ضعف معده و امتلاز جائز نیست الا خوردن
 سفوف لذیذ سر لبع النفوذ پاک ندارد و کنبیچین شقه معده مطلقه غلط غلیظ
 مسکن حرارت و غلیان دم و بعلل بارده و حاره نافع و عسل از سگری بهرست و در حیر و بعد

سموات و بر عرشه و بواسطه و فلج و دوج رحم و ضعف مثانه و تقطیر البواس و شقاق مقعد
 و رفتن در دوازدهمین مقوی و شقی معده و و فلج و سکر می دارد در جو دوم و مستعد
 بر طوبیت و بپوست و بعد و و سال ضعیف گردد و و علی گرم خشک در در جو دوم و خوش
 تا چهار سال باقی بماند و آنچه بعد از ام مشهور است که چهل و پنجین هر چند کند شود و قریه گردد
 استعدا از اقرص اکثر اقرص را قوت تا شش ماه باقی است الا قرص که کسب
 که استعاش بعد شش ماه جانز است و قوتش تا دو سال باقی بماند و ضایع و اقرص
 آنست که بسیار شک کرده شود و تریاق کبیر ششخ الییس فرود که مزاج تریاق برابر
 مزاج انسان یعنی بعد چهارده سال بالغ و تا شش سال جوان و تا شصت سال کسل
 و بعد ضعیف میگردد و تریاقیت نمی ماند الا حکم معاینه کنار دارد و امتحان او آنست
 که چون در شیر حل کنند شیر بسته گردد و اگر در دهن افتد اندازند بپزد و اگر نه بپزد
 منزل شدن بقدر با قلم بخورند و مساک کنند و اگر بعد سفر یا خوردن منع عمل سازد و اگر
 بقدر با قلم و پشت که از خون جامد پر بود بین از اند جای خون گذاشته شود و اگر بپزد و وقت
 موصوف بود و خاص نباشد فلو تا و شش و شش و شش تا هفت سال باقی بود و بعد شش
 استعمال می آرند مشر و و بطوس قوتش تا هفت سال باقی می ماند و بعد شش ماه
 بمثل می آرند معجون خیار شنبه و سفر جلی قوتش تا دو ماه باقی بماند چون آن بسیار
 استعمال بعد شش ماه جائز ماده الحیوة بعد دو ماه استعمالش جائز و قوتش چهار سال
 باقی می ماند و فقر و یا قوتش تا پنج سال باقی بود و استعمالش بعد سه ماه بیش نیست
 در شیر دهن کرده باشند و و ار المسک استعمال آن بعد دو ماه جائز و قوتش
 تا سه سال باقی است و هر اهرم قوت اکثر اهرم تا شش ماه باقی اند و قوت بعضی اهرام
 تا مدت ده سال قائم باشد حکم سوم در اخذ کایه مرکب فاضل آنست که در جات نخلج
 سه اند اول علیا که علاج بغداد و اوختار اطباء و حاذق است دوم سفلی که علاج
 بغداد و دویه مرکب باشد و اوختار اطباء و عوام است سوم متوسطه بینهما که علاج بغداد
 و وافر بود و اوختار اطباء و حاذق است پس اکنون بپایان رسید به فی دلاج
 طعمه است که گوشت را بمصلح مناسبه بپزند و شورایی آن کار را بپزند
 هفتان و ماش مقشر و کدومی درازد و خل سبک لطیف و در طبع سرد و تر است

و پاکتر امراض مثل بالخیولیا و جنون سوداوی و سبب مفید مار الشعیر غذا نیست
 بسیاری موافق که در امراض حار و توان داد و طرقتش آنست که شعیب جیه مقش را شیرین
 و صاف بآتش ملائم بپزند و کف بردارند تا که بچته شود پس آن آب صافی ساخت را
 بکار برند و شیرین نمودن آن اشیرینی مناسب فرو ریت و گاه در امراض صفراوی لیمونیز
 و خل می کنند و در موازنه آب اطباء را اختلاف است بعضی گویند که از شعیب ده چند باید
 و شعیب نیز به همین مویده است و بعضی است و چهار چند قرار داده اند و نیز و بهر چهار ده چند
 قرار یافته و این را مار الشعیر محض گویند و اگر در مار الشعیر سیستان و عناب و مانن آن
 و خل کنند مار الشعیر بد بر خورشند و اگر تقویت زیاده مطلوب بود پارچه گوشت بار الشعیر
 بپزند ازند و بار الشعیر بکچین ساده نباید تیخت شله و کچمی طعایست بهند مشهور
 برای مریضان نیکو غذا است و آنرا همراه اشیا مناسبه مرض مثل چار فعلن و مر باه
 تمر بندری بخورند زیر بلج شور بامی گوشت است که از فواکه خشک بپزند و بزعفران خوشبو
 کنند بخورد آب غذا نیست موافق امراض بلغمیه و به نزول الما و نافع و ترکیبش بهر
 ترکیبیه برای علل صفراوی و دومی نافع و مقوی معده حار و بجزارت کنند مفید و بپزند
 آنست که زرشک را آب بپزند و چیزی گل گرم نموده در آن بیندازند که عفو صحت آن
 زائل گردد و بده روغن گا و در روغن بادام انداخته به شکر سفید بقوام آرند تمر طعایست
 بلین بلین و مفید بجلل صفراوی ترکیبش آنست که تمر بندری را بپخت نموده به شکر سفید
 بقوام آرند زرشک طعایست بهند مشهور اگر مر باه تمر بندری تناول نمایند
 بامراض صفراوی مفید و اگر بجزارت استعمال کنند برای جبین مهال نافع شیرین
 طعایست بهر طبع و مقوی باه و افزاینده شیر الا با صاحب رنگ گرده و به صفرا و
 غذا نیست صالح برای حفظ صحت الا طش است مار الا زرشک بندری بپخت و بپزند و بپزند
 قلب و ششی سمن بدن بلین طبع و بامزجه بارده بسیار مفید و قلبه از بخی لیب
 اجزا خود حرارت قوی دارد و ال ماش که بدال مونگ مشهور است بهر طبع
 صالح الکیوس است خصوصاً غیر مقشر آن نان پس نان خمیر به سر به طعم
 کثیر غذا سمن بدن است و نان قطیری سدد و قالیض و در بطن مطنجن طعایست
 بسوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را بچته بصل و دارچینی در روغن گا و

در دغن با دام و قدر می زیره سفید بیند از نذیر ضمه نمیشد سببی است و نفست الدم
و شونت خلق و طینق انفس و سل نافع مخصوص بضمیم و صا و مملک و سکون و او و صا و مملک و دم
طعایست که گوشت مرغ جوان و در راج بالقولات سرد و یاکرم و او و یه خوشبو تر تیب و هندی
و منافع آن تالنج اجزاء است حلا و استون تر کیش معروف بکسمن بدن موافق ریه
و بالصباب سودا بعد نافع بهر ریه مقوی و باغ و تر کیش مشهور بهر ریه طعایست که کیش
و جو گوشت مرغ و دغن با دام تر تیب و هندی مرغش گرم و تر کیش غذا اسمن بدن آ
و مقوی کرده و عصب و باه و در بضم و سد و است مصلحتش در محورین کنجبین و در
میر و دین انگور بلام بضم با فتح لام غذا است که گوشت گاو و اشال او را بعد از چختن
بآب و نمک در جای گذارند که آب آن بیکد بعد بحسب احتیاج بقولات حاره یا بارده را
در سر که نخته گوشت مذکور را در آن بیند از نذیر و بقول را بر و ارند و بکار برند و مزاجش
مثل بقول مطبوخ باشد اما ل بفتح همزه و باه مملک از جمله اغذیه است و او شور را می گوشت
و بقولات مطبوخه باشد که صاف کرده می آشامند و گاه در آن ترش نیز داخل نمایند
در فعال مثل بقولات مدخوله باشد طفشیل بفتح طار و سکون فاو کشرین غذا است
انذیه قدیمه و تر کیش است که عدس نقشه را در سر که نیز نذیر طینق غذا اسمن حدت و خون
و صفرا است و بقطع سلس البول و حیض نافع مضر با مرض سوداوی و عصاره عصبانی
و باه و مصلح او شیرینی است حلا چهارم ششبار فائده فائده اول در بعض احکام
ادویه مفوده بدانکه در اغذا و لویه شرط است که هر حیوانی بود از حیوان صبیح المزاج
در فصل بهار بعد از فوج بلا فاصله باید گرفت و آنچه معدنه بود و اول زمستان بگیرند
و بهترین او است که در رنگ و جوهر محبوب نبود و از خاک و دیگر کثافتها پاک صاف باشد
و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط و برگ را بعد از تمام می نمود
قبل از زرد شدن و تخم بار را بعد از استحکام و گاما و شکوفه بار را بعد از شکفتن
و قبل از پژمردن لیکن گل سرخ را قبل از تمام شکفتن و شاخها را بعد از تمامی نمود
قبل از خشک شدن و پنجه را بعد از استحکام نیز تا وقت پختن برگ و صمغ و عصاره
را و اول پختن شکوفه باید گرفت و دومی بومی از بستانه قوی بود و چنان قوی تر
و اخذ ادویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در دشن ادویه

رعایت چند امور مرعی و از نیکو همراه دو او دوا سه دیگر را گفته نگاهدارند و دوم
آنکه دوا سه که از تنهاده شدن متعفن یا گرم خورده یا از تحمیل مفعول گردد آنرا باید و می
که با نخاصیت حفظش از عفونت و غیره نماید مثلاً کافور یا شعیب و فرفیون بشت و فلفل
بیا قلا و زعفران بزرده بقیه مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر و غیره را در شیشه گزینش
بهوم سفید بسته باشند نهند و بهمنین و تخم خیار کین را در کیسه نگاهدارند چهارم آنکه
در مکانی که حرارت و رطوبت و برودت و یبوست آن معتدل بود و از دماغ و
نیز خالی بود و در آن بدارند پنجم آنکه در دوا و نیل و فرفیون و غیره را با دوا و بیقوی را
مثل حلیت و مشک بدارند و ششام که دوم در میان مزاج و دماغ و خواص ادویه
و مفرده بر سبیل اختصار را بشیم گرم و خشک در اول مفرح روح و دماغی و رافع غفقا
و ضعف ریه و مقوی باه و نیل و کفله رنگ خسار و ابریشم محرق از مقرض در شروع
ضعیف بود شربت از یک گرم تا سه گرم بدشش مر و اید مضر که دوا سه آن اسارون
اوهل گرم و خشک در دوم در حیض و در اسقلاطین و ابر و فرفیون سفید و قطره
روغن تخم آن که در ظرف آهنی در روغن کجدر پوست اندیده باشند بر سه قوت سمع
نافع شربت سه گرم بدشش بوزن آن جز را سه و مفرعه و مطلق مصلحتش عسل و ابر
بقارسی ترنج کویست و پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و تخم آن اگر شیرین
سرد تر در دوم و اگر ترش بود در خشک تخم آن در اول و سوم گرم و در دوم
خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن قه صفراوی و مقطع صفرا
و بهت تسکین حرارت بخار تشنگی نافع شربت از خشک تا پنج گرم و از مایه آن
تا پنج مثقال مضر جگر و دماغ مصلحتش عسل و بنفشه آلو سر و در اول و ترو و ملین و دماغ
و مصلحتش عذاب و مقلند شربت آن تا نیم رطل بدشش شربت می اندر
گرم و خشک در دوم مسکن و اوجاع باره و محمل و مفتح سده که بد در بول و حیض
و آسبه که در دوا و خور کرده باشند آسایدن آن برای قی بلغمی مجرب مولف
مضر بکرده محرورین مصلحتش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال سفید براج
سفیده را که بید بادیه چشم حبت در دوا و مفرح آن نافع و محمول شربت قطع
خون حیض و منحل سفید و خور و شش خنای آرد و خور و شش زیاده از یک گرم شده

اسار و نایج گاه هیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتوح و مقوی و شقی
 و مانع مضر ریه بدش بوزن آن در تخمیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال سطل خود و س
 در اول گرم و خشک محلل و مفتوح سرد و آتشامیدن یکدرم آن تنها جبت ریشه مفید
 بدش در حقیقه سودا فیتمون مضرش مصلح آن کثیرا شربت از یکدرم تا پنج درم سبغول
 سفید آن سرد و در سوم و در دوم تر و کسج آن سرد در اول و سیاه آن یا لیمو سست
 و از سیاه آن اجتناب بهتر آتشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و گویند که اگر
 کوفته آنرا با شامه غشی و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و علاجهش قه فرمودن
 بمار العسل بدش در تخمین و خشونت سینه و سرفه بیدارند و در تبرید تخم خرفه و مفت دار
 شربت آن از دو درم تا ده درم اسفغانخ در آخر اول سرد و در گویند معتدل است
 ملین طبع سبغ الهمض حیدر غذا و کم نفخ تر از سایر لقولات مضر مبرودین مصدع
 مصلح آن روغن بادام یا مسکه یا گاو بدش خرفه آشفته چیزلیت مثل اسیران پیچیده
 بدخت صنوبر و سایر درختها متکون می شود و مضر اما مصلحش انیسون شربت آن تا ده درم
 طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و قوی گرم در اول و خشک در دوم دانسته
 اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک منضج اخلاط غلیظه و مسکن تشنگی و جیات
 باره را بالکلیف مفید مضر کرده و سبزو مصلحش کثیرا و کسج شربت تا پنج درم فستقین
 گاه هیست مشابه بیا بونه گرم در اول و خشک در دوم و قابض و مفتوح شربت از جرم آن
 از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درم بدش در تقویت معده اسار و نایج
 مصلحش در مبرودین آب انار و در مبرودین انیسون گرم و خشک در سوم
 مفتوح و مسهل سودا و بانیفشه مسهل صفرا مضر ریه مصلحش صمغ عربی شربت آن بقول شیخ
 چهار مثقال بدل آن در سهال یک و نیم وزن آن عا شاقا قیا عصاره است
 غیر مفول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مفول آن سرد و خشک در دوم
 مجفف و رادع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و عالج نزلات طار
 و سده پیدا کند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدش بوزن آن عا رس
 و طریق غسل او آنست که در آب بپسایند و هر چه بالای آب بایستد بردارند و قه صا ساخته
 خشک کنند کلیل الملک در اول گرم و خشک و بعضی مرکب القوی دانسته اند

و محمل ملین و اورام صلبه و نوشیدن آب طبع آن بهر اوراد و کثرت منی نافع مضر است
 مصلح آن انجیر و مویر شربت تاد و شقال بدش هموزن آن با بونه امر و دوسر و در
 مسکن جدت صفرا و خون انجیر در اول سوم گرم و خشک در دهم و شمش حبت تخفیف زخمها
 نافع و آشامیدن طبع آن جهت امراض صمد و مفید مضر گردد و معا و مصلح آن صمغ عربی
 و کثیر شربت تاسه درم و زیاده ازین مسلک روغن آن در عمل باه عجیب اثر ابلج در دهم
 در اول خشک قابض و مانع ریختن مواد بمعدده و مقوی قلب آشامیدن نقوع آن از
 معدده مضر سبز مصلح آن غسل شربت از جرم آن از سته درم تا پنجم درم و مر به او خوش تر
 بر به بلیله دارد و طبع را ملائم کند انجبار در دهم سرد و خشک عا بس دم از جمیع اعضا و مسکن
 قه مضر و درین مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک مثقال از عصاره آن یک درم و از
 برگ آن پنجم درم انیسون در آخر دوم گرم و خشک در بول و بیض و محمل مسکن اوجاع
 مضر اما در مصلح آن رازیانه شربت از دهم و دوم یا پنجم درم بدش نیز رازیانه از روت صمغ عربی
 خار دار است گرم در آخر دوم و خشک در اول آن ملین و بلبل ریح و بهترین مسهل است
 و گوشت پنجم درم سائیده آن بسبب سپیدن با شتا و تسدید مسام کشنده است مصلح آن در
 شربت از نیم مثقال تاد و شقال بدش صبر ابلج صغیر در آخر اول سرد و در دوم خشک
 مقوی دماغ و جهت دوار و سرد نافع مضر نقل آن غنا به شربت تا پنجم درم ابلج بود
 در وسط اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و صفی خون از سرد
 مضر مصلح آن غسل شربت تاد و شقال بدل آن بلیله کابلی ابلج کابلی بلیله در دهم
 مستدل در اول خشک و بعضی گرم باعث ابل می دانند سهل بلغم و سرد و در اول
 و مر به آن که زیاده از یک سال بر و نلگشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتوح بینی
 شربت از جرمش تاسه مثقال و در طبع آن تالبت شقال بدش بلیله زرد مضر دماغ
 و مصلح آن غسل حرف البار بالنگه در آخر اول گرم و در مقوی دل جهت خفقان فید
 و جهت زحیر مجرب شربت و شقال بدش ریحان با بونه در دوم گرم و در اول خشک
 محمل و مفتوح و مقوی دماغ در بول و بیض مضر بخلق مصلح آن غسل شربت آن
 سته مثقال با در بنجویه در اوسط دوم گرم و خشک مقوی دماغ و دل حافظ معده و
 و مفرح و مفتوح سده دماغی بدش دو وزن آن ابریشم شربت از تازه آن تالبت نرم

و از خشک آن تاده درم بقله جامضه در دوم سرد و خشک شکم به بند دوم که صفرا را
 سود و بد مضرب و دین مصلح آن غسل برنگ کابلی در آخر دوم گرم و خشک و مخرج
 و سهل بلغم و سود او خلط از جبهه شربت آن تاسه درم مضرب مصلح آن کتیرا
 پرسیاوشان معتدل نائل بگرمی مفتوح و محلل و مطبوع آن جبهه سه سال سودا
 و صفرا و بلغم نافع در حیض و بول مضرب از مصلح آن مصلطه و نقشه شربت تا بهفت درم
 بدش نصف وزن آن اصل السوس بنفشه در اول سرد و در دوم تر سهل صفرا
 مسکن تشنگی بوسیدن تازه آن منوم کثرش دل را ضعیف کند مصلح آن قاری
 انیسون بدش نیلوفر شربت تلخ شقال بصل در آخر سوم گرم در اول سوم خشک
 مقوی شهوت طعام و باه و مفتوح سار و دفع مضرب هوای دبابه کثرش لیال آرد
 و محرورین رازیان در دوم مصلح آن شستن بآب نمک و لبه که خوردن شربت یک شقال
 بسفاح بخشت در آخر دوم گرم و خشک در اول آن سهل سودا و بلغم غلیظ و صفرا
 مصلح آن پرسیاوشان شربت از یک درم تاسه درم بدش نصف وزن آن آهسته
 بسد آنچه مشهورست که رخ مر جان است اصلی ندارد بلکه شلی است شیخ سوری در
 شل خانه زنبور در اول سرد و در دوم خشک مفتوح و قابض و دفع و سو اس مفر کرده
 مصلح آن کتیرا بدش جبهه حبس خون افزون آن دم الاخوین شربت تا یک شقال
 با قلا در اول سرد و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک مفتوح و محلل و مریع الاغدا
 از مسده اما اختلاف و دفع آرد مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب
 بسیار سرد و دوم گرم و خشک مفتوح و مقوی مریه و باه و زیاده کننده منی
 مفر مصلح آن صمغ عربی شربت تاسه درم بدش جوز بویا بهمن داد و دو قسم باشد
 یک سفید و دوم شیخ سفید آن در دوم گرم و خشک شیخ آن گرم در سوم و مقوی تر
 از سفید مقوی باه و دل و سخن بدن زیاده کننده منی مفر نقل مصلح آن انیسون
 شربت و شقال بدل هر دو مصلی سفید هموزن آن حروف التاء بحج کرفس
 در دوم گرم و خشک تدبول و حیض شکننده ریاح شربت سه درم تخم فکیت
 در اول گرم و تر مقوی باه و دفع داد و را ریش نهاید شربت از پنجم تا بهفت درم
 بدش هموزن آن تخم تخم خرفه در سوم سرد و در دوم حرارت جلودنپ های

حاره را نافع و براس سرفه چار مجرب بولف شربت از پنجدرم تا ده درم بدش
 نصف وزن آن اسبغول تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک بدرعوض
 و بول هبق و برص را نافع شربت در دوم مضر حکم مصلح آن سپستان تخم کتان
 بهندی تخم ایسی گویند در اول گرم و خشک در بول شفعج او را م شربت در دوم
 مضر اینست مصلح آن گلقد غسلی تخم کنوجیه باعث رال گرم و تر قابض مضرش مصلح
 گلنار بدش بوزن آن تخم کتان تخم کشوث در اول گرم و در دوم خشک
 و بعضی گویند در گرم و سردی معتدل است در بول و عیض مفتوح است در مضر
 شش مصلح آن صمغ عربی شربت در دوم بدش بوزن آن اینست تخم خربزه
 در اول گرم و تر و گوشت سرد و تر و دفع عطش کند و سردی گرم را مفید در عیض
 مضر سبز مصلح آن بادیان شربت از دو درم تا پنجدرم تخم ریحان در اول گرم
 و در دوم خشک مفتوح سده و دانهی و محلل او را م شربت یک مثقال اطباء در علاج
 زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که بغایه آن که مطاب است از کوبیدن
 زائیل میگردد و ترنجبین در اول گرم و تر بلین طبع و مسهل صفرا و از شیر خشک
 لطیف تر و جهت تسکین عطش و تب های حاره و سرفه نافع و در زحیر جایزین
 شیر خشک استعمال کنند زیرا که در ترنجبین قوت او را قویست مضر محررین و سبز
 مصلح آن تمر بهندی شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدش شیر خشک
 تمر بهندی در اول سرد و در دوم خشک مسکن غشیان و قوی صفراوی و تمر بهندی را
 بسیار در آب نالند که غشیان آرد و سده پیدای گشت و نفاخ و بطه المضم است
 مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب و لعاب بهیدانه شربت از هفت مثقال تا شش مثقال
 بدش آونجا و در خشک افحاح سیب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر و در دوم ترش آن
 در اول و دوم سرد و خشک مفرح و قوی مضار کسیه و جهت قوت خم معده و حقائق نافع شربت
 هفت مثقال او را است که حار مزاج ترش و بار و مزاج شیرین آن را اول نمایند قوت
 خیرین آن گرم در اول و تر و در دوم مولد خون صالح مطب و ملغ و مفتوح سده مضر حکم
 مفید معده مصلح آن کبجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قانع صفرا
 مسکن عطش مضرش و عصب مصلح آن غسل نو دری در دوم گرم و سرد در اول

پس و مغلف منی و سمن بدن و تعویض تمام کرد و برای تسخ کردن رنگ رخسار
 عجیب الاثر است شربت از دو درم تاسه درم بدش همین تسخ و رفع اذیت ادویه
 قنار نماید شربت در رفع سموم از سه درم تا پنج درم حرف التار المثلثه بجا آید
 سرد و رسوم و خشک در دو درم بقیه گرم دانسته اند مسکن درد دندان که از حرارت باشد
 و مخدر و مطلق مضر با حشا ضعیف مصلح آن عسل و قرفض حرف ابجیم جوش شیر
 صغی است گرم و خشک و رسوم محلل ریاح مفتوح سد مقوی اعصاب ضعیف و ضعف
 اعصاب صحیح شربت آن یک مثقال جد و اطرطیعت آن در اول سوم گرم و خشک
 مفرح و مقوی قوی و اعضا رنیه آشامیدن نیم مثقال سائیده آن در شراب
 جوت دفع سمیت مار مفید شربت از نیم دانگ تا چهار دانگ و در تقویت باه
 تا نیم مثقال مضر بحر و رو با بس المزاج مصلح و مسکن جبین جز مانج در آخر اول خشک در اول
 گرم جلین در اول دوم سرد و خشک قالیض و مقوی اعضا سد و مصلح آن کثیرا
 شربت از یک درم تا دو درم جنطیا یا در هندی یک کمان بید گویند در اول سوم
 گرم و خشک مفتوح سده محلل و قالیض و مسکن او جلع بارده شربت تا یک مثقال
 چند بید ستر در آخر سوم گرم و در دو درم خشک مفتوح سده و محلل او رام شربت آن
 یک دانگ بدش مثل آن وج یا نصف آن قلیض جوز و دو درم گرم و در اول خشک
 مقوی حواس باطنه خصوصا با مویز منقعه و جوت فاج و لقوه نافع است جوز بوا
 در آخر دو درم گرم و در سوم خشک مفرح و مسکن و محافظ حرارت غریزی مضر جگر مصلح آن
 بنفشه شربت تا دو مثقال چوب حبیبی خوبه پنج چوب حبیبی آنست که غرق بود در گرم خورده
 نباشد و باطن آن تسخ از ظاهرا آن بود و شل کمان بسیار کج ندارد و در کینت
 و صلابت معتدل باشد و مزاجش نزد قوی گرم تر است و حکیم عماد الدین هم برای
 و هرگاه قصد بخور و شش نمایند اول بقصد و سهیل تنقیه کنند و گاه حسب حاجت
 بریکه اکتفا نموده آید و گاه قصد سهیل هر دو بسبب عدم حاجت متروک میشوند
 و این دو با امراض سوداویه تر منه بسیار نافع است و قبل از استعمال چوب حبیبی
 عادت بکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت شرمع قدری قلیس از نمک باقی ماند
 و برای مزاج گرم خریف و برای بار در جمع مناسب است و در میان ایام خوردن

از آب سرد و موصفات و بقولات و بنیات و فواکه رطبه و طعمه غلیظه و کثرت اکل
و جماع و حمام و حرکات عینیه و غم و سرخ اجتناب و رزید و چون از خوردن فراغ شوند
همان پر بهیز که در خوردن آن بود و تا بپیل روز مرغی دارند و بعده آهسته آهسته جمیع اجزای
نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دو دمانست نیست که یک مثقال چوب چینی در
بگیرند و از کار در ریزه ریزه کرده در یک سنگ یا فقره یا مسی قلعی و از انداخته عرقهای مناسب
که بوزن دو آنرا باشند بران ریخته تا دو بهر شب تروارند و بقیه برالشش ملائم نیز تا که اجزاء
عرقیات بماند پس آهسته آهسته درین ظرف واکند و پنج دمام وقت صبح و پنج دمام وقت شام
با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند و باقی بجا می آب صرف کنند و از آن
آرد کنند و وجود قلیه و بلا و و کباب بی نمک و علویات مناسبه و گوشت بچرخ و در لاج
و دیگر غذاها لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کار در ریزه ریزه نموده
در یک باده آنرا آب بطریق سابق بچوشانند تا نصف بماند آنش موقوف کنند
و درین ظرف آهسته آهسته و اسازند و این آب را در روز و شستن و طعام بخورن و سستی ایشان
صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را در آن رنگین سازند و آن لباس
تا استعمال چوب چینی در بدن نگاهدارند و خود را از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند و بعد از
یک یک ماضی هر روز در هر دو جا افزوده باشند و باید که سر پوش و یک را تخمیر گرفته
در تر از وزن نمایند بعده در ایشان پنج وزن کرده باشند هر گاه بوزن مطلوب برسند
از آنش فرو آورند و اگر قوت و تحمل مرخص را باشد هر روز تعریق کرده باشند و بعد از
یاسه روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق آنست که عیسی را بر کرسی بید باف نشاند
زیر کرسی دیگر را دارند و بخارش بگیرند باید که مرخص لحاف پیچیده بود و الا راه نفس
گشاده دارند و قدر آب و چوشانند و آب زیاده نگاه دارند و در مزاج بار و بخل است این
بعل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب آب چوب چینی مخلوط نموده می دهند
حرف الحاح حب لاس در دوم سرد و خشک تا بفض و عا لیس سه سال مقوی دل
و معده و در بول و نیز و نافع شربت آن تا سه درم مضر بزکام صلیح آن غلیظه حب لاس
یعنی پیچیده و در اول گرم و تر سرد و ضیق النفس را مفید شربت آن بخت درم حب لاس

سرد و اول و خشک و در دوم قابض است حب لنیل در سوم گرم خشک مفتوح سرد و در
 مسهل قوی بلغم و باسقونی مسهل صفرا شربت از یکدانگ تا نیم مثقال حب السالمین
 در اول چهارم گرم خشک مسهل است قوی که طبیبان ترک آن نموده اند الاگاه ضرورت
 قوی هلاکش نموده بعضی از اندیشمندان در ابدان قوی به اصلاحات بعد از داد و عود
 و در غیر آن نیم عدد و در طریق هلاکش است که قشر و در کرده و پرده در میان آنرا برودن آورده
 در پوئی پاره بسته در شیر گا و دو سه جوش داده بکار برند یا در آب لیمو ترسانند و بر آورده
 استعمال کنند و یا با دویه مصلح مثل کنیرا و لاشاسته و گل سرخ و زعفران آنرا ضم کرده بایند
 و بکار برند و بعضی بدین طریق بد بر سازند که مغز آنرا در پوئی پاره بسته در گلاب یا در آب
 حل کرده در ظرف گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند و در سه ساعت پس بر آورده آب گرم
 استعمال آنرا در حب الزمان یعنی اندادانه در اول سرد و شکم بند و مسکن صفرا است حب القوی
 در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفه گرم را مفید شربت از سه درم تا پنج درم حب الیهود
 در اول گرم و در دوم خشک در بول گنجایش با خون خفاش جهت رویانیدن مژه
 جرب مفرط مصلح آن کهنه صلبه در دوم گرم و خشک برکش در حیض و جهت استسقاء
 و امراض بارده مفید تخم آن ملین و مدر بول و مقوی ریه و مفرط شین و مصلح آن
 سکنجبین حکمیت در اول چهارم گرم و در آخر و دوم خشک لقوه و فاج و امراض
 بارده را مفید مفرط آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال حصص سنی نخود
 در اول گرم و خشک مفتوح سده جگر است حنا مرکب القوی مصلح خون مفرط جلق مصلح آن
 لعاب پیچول شربت تا یک مثقال غنظل در چهارم گرم و در دوم خشک تخم آن مسهل تمام بلغم
 و محمل تخم آن نیز مسهل شربت از تخم آن نیم درم تا یک درم و گفته اند استعمال آن
 بجا مزاج کو در گرا جاز نیست خضض معتدل در دوم خشک قابض و راجع محمل و حیض
 و کتکاش جهت رمد نافع حروف النخا و خفاش مرکب القوی مدر بول مسکن
 در و مثانه افزاینده سنی شربت هفت مثقال تخمیت احمیدیه در دوم گرم و در سوم
 خشک مجفف و مقوی سده و قلب و دماغ و نافع حمل و حیض مفرط شش و مصلح
 آن کنیرا شربت تا دو دانگ در باره ازین مجوز نیست خبث الزهیب طبیعتش
 از خبث احمیدیه و خبث الفقه لطیف تر و در افعال و خواص از هر دو قوی خبث احمیدیه

سرد و خشک قابض است طلای آن جهت بواسیر و التیام جراحت مفید خیارزی
 در اول سرد و تر معتدل المضمین طبع مفتوح سده کید زیاده کننده شیر در بول
 مفرغه ضعیف مصلح آن ربوب خوا که شربت بخورم پیش تخم خطمی بقول جالینوس
 سرد و تر محل و ملین و گلش از تخم آن ضعیف و لعاب آن نیم گرم باشکر جهت سرفه مفید
 مفرغه مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خسرو ل در چهارم گرم خشک
 جاذب اخلاط از عمیق بدن محلل رطوبات دماغی و بلقوه و فاج مفید و فاسید آن
 با عسل جهت سرفه مرطوب و تقویت باه نافع مفرغ و برین مصلح آن کاسنی شربت آن
 سه درم خشک شش پوست آن در اول خشک و در دوم سرد و اگر نمیدرم آب سرد
 صبح و نمیدرم بوقت شب هنگام خواب بنوشند جهت انسداد و سهال و موی و مفرغ و موی
 مفید هست و تخم آن در دوم سرد و در اول تر منوم و مضع مواد و رقیقه صفراوی
 و مقوی و بارغ و کبک و گرده و شربت تخم آن تاده درم خلط بید مشک را گویند
 بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ مسکن صداع که از رخا مواد هار شد
 و عرف آن در تمامی اعمال و خواص از گلاب قوی حل طبیعت انگوری آن مرکب القوی
 گویند سرد و خشک است سرلیع النفوذ و رساننده تاثیر او و به باعضا و بویارش به نزاله
 گرم و صداع حار و تقویت و ملغ عجیب الاثر و مداوشش جهت قتل گرم معده مجرب مفرغ
 پیران و سوداوی مزاجان و نیز باعصاب و باه مصلح آن شیرینی شربت تا بهفت
 مثقال خولنجیان در آخر دوم گرم و خشک مقوی باضمه و حشار و باه و کاسر ریاح
 ماسک بول و جهت تصفیه صورت مفید مفرغ دل و سینه و محررین مصلحش معتدل
 و طباشیر شربت تا یک مثقال خیار شنبه در اول گرم و تر ملین طبع و محلل و ادرام و بادیه
 مناسبه هر خلط مسهل آن مثلاً با تمر سندی مسهل صفرا و با ترید مسهل بلغم و باب شاستره
 و آب کاسنی مسهل سودا و مفرغه مصلح آن مصطک و انیسون و پیدال کننده منصف است
 بسبب سپیدن خود یا معا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج مثقال تا یک مثقال
 خاکشتر نوع صغیر آن در اول و دوم گرم و در اول تر و نوع کبیر آن در آخر دوم گرم
 بهی و مشت و مقوی معده و نیکو کننده رنگ رخسار و اگر فتنه آواز و حصیه جدی
 نافع و بحیات حاره و بارده مفید چنانچه در تجربه متاخرین رسیده مصلح است

مصلح آن کثیرا شربت از کبیر تا دو مثقال و از صغیر تا سه مثقال خیار برین در و دروم
 سرد و تر است آشامیدن آب آن برای حمیات حار و حاوثة و یرقان نافع در بول
 مسکن حرارت صفرا و خون و تخم آن قوی تر از حرف ال دال و از فضل در آخر و دروم گرم
 خشک محلل مواد بار و در یاق مفتح سده جگر مفر مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال
 در آب چینی در آخر و دروم گرم و خشک مفتح غلاط عقیقه مفتح نفس در بول و فیض سفت شدن
 مقوی باه مفر شانه مصلح آن کثیرا شربت از دو دروم تا پنج دروم در و دروم و دروم و دروم
 در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و مقوی باضمه و مسکن و جمع رحم مفر بجا از اجابان مصلح
 آن از دانه و در ب غوره شربت یک درم تا دو درم بدل آن عاقر قرحا و درم الاخوین
 در سوم سرد و خشک آشامیدن شربت جهت حبس خون جمیع عصار باطنی مجرب مفر کرده مصلح
 آن کثیرا شربت از نیم درم تا یک مثقال دهن بلسان خالص آن در اول سوم گرم و خشک
 مقوی دماغ و عصاب و بامراض بار و دماغی مثل فالج و لقوه مجرب و آشامیدن
 نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع سمیت مفید شربت تا نیم مثقال حرف ال دال المعجزة
 ذهب متدل ناکل بکرم مفتح و مقوی قلب و دماغ و بطن معده و باه و سپر و یرقان
 نافع مفر شانه مصلح آن عسل و خشک شربت از یک قیراطا دو قیراط و یک دانگ است
 حرف الزا الملهه از ریاح با دیان را گویند رستانی و بری بود پس رستانی آن در اول
 سوم گرم و در آخر اول خشک مفتح سرد و مجاری و مسکن او جلع بار و دماغ و طبع خست آن
 جهت خفقان و عتشی باطل کاو ز بان مجرب و طلا می بخ آن جهت گزیدن سنگ دیوانه
 نافع مفر محر درین مصلح شربت انجبین شربت از تخم آن تا دو مثقال و از پنج آن در مطبوخ و دو مثقال
 و طبیعت بری آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک جهت سهال از منن و قلیع البول نافع
 رمان مطلق آن بار و در طب در زمان شیرین سکر و با اعتدال مسکن تشنگی مولد خون مصلح مقوی
 کبد و سپر یرقان نافع حرف الزا المعجزة زرشک سرد و خشک در سوم مقوی معده
 و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفراوی مفید زردی البحر بقارسه کف در یا گویند
 در سوم گرم و خشک باضمه طعمه مفر بصوت مصلح آن صمغ و کبابیات شربت یک دانگ
 زرد و کد جرح بخینیت در دوم گرم و خشک آشامیدن شربت با آب گرم منقح سپر
 و قصبه ریه مفر سپر مصلح شربت عسل بر شل زرد و نایل زرد و نایل و در سوم گرم و در دوم

محل و مقطع بلغم و مفتوح سرد و آشامیدنش با خلط برای تنقیه رحم و اخراج جبین مفید
 شربت از دو درم تاد و شقال از عفران در دو درم گرم و در اول خشک مقوی حواس و مفرج
 و بدر و مفتوح سده دماغ و جگر مفر با عصاب مصلح آن بجمیدین و بنیسون شربت تاد و درم
 زنجبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دو درم خشک مقوی
 و کبد مفتوح سده جگر میوه و با تر میسل اطوبات مفصل شربت تاد و درم مفرط مصلح آن
 عسل و روغن بادام زرقامی یا بس نباتی آن در دو درم گرم و در آخر خشک و کوبیده
 آن قوی تر از نباتی میسل بلغم و جهت سرفه مزمن و فالج مفید مفر جگر آن صغ عرب
 بدش صحت زرقامی رطب در دو درم گرم و در اول تر محلل او را مصلب و طین و مفتوح
 مفر و درین مصلح آن بجمیدین شربت تاد و شقال از عفران در دو درم گرم آشامیدنش
 چهارده شقال با یک رطل آب گرم سهیل قویست حرف السین المملکه سا فرج
 برگ و قیست در سوم گرم و در دو درم خشک محلل ریاح مصلح حال معده در بول و حیض
 مفر شایه مصلح آن شربت بهی شربت آن در مطبوخ یک شقال و در معاینه نیم شقال
 سیستان در اول تر و در حرارت و برودت معتدل سکن حدت صفرا و عطش گویند
 میفر جگر است و مصلح در مبر و دین گسرخ و در مبر و دین غلب شربت از سنی عده و تاد و شقال
 سقمونیاد در سوم گرم و در آخر و درم خشک محلل و مفتوح سهیل مفر شربت آن از نیم دانگ
 تاد و دانگ زیاد ازین مفر معده و دل و کبد و اسهال کشنده چنین است سقمونیاد و درم
 و برودت قریب با اعتدال مفرج و مقوی دل و دماغ و معده در بول خورش و شایه
 از صفات نایب مفر شایه ضعیفه مصلح آن عسل شربت از آب آن تاسی درم و رب
 قریب الاعتدال است و رب سبی ترش در آخر اول سرد و خشک قابض و قاطع قی
 شکر سفید آن در دو درم گرم و در اول خشک آب نیشکر تازه در دو درم گرم و در اول تر و شکر سرخ
 در آخر و درم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب با اعتدال است و هر قدر که تصفیه آن نمایند
 قایل الحار است میگرد و آشامیدن آن با کلاب و آب سرد در است در جمیات
 سرفه مفید مفر لباحیان سل و سهیل و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شربت تازه
 شربت تاسی درم سیلین پست شاخ و قیست در آخر و درم گرم و خشک ملطف و محلل
 او را مبر و مستمن و مفتوح و مقوی معده و کبد در بول و حیض شربت تاد و درم

مضر کرده و معارضه آن کثیرا در آب پستان سماق بهندی تنتر پاک گویند
 سرد خشک در دوم مقوی معده و قابض و مانع انصباب هوا و مبداء و بلقی و غشیان
 مفید مضر دیگر بار و مصلح آن مصلح شربت پیچ برم بدل آن سرکه سنا و کمی در آخر دوم گرم
 و در اول خشک مسهل اخلاط ملتهبه و مانع غشیان اگر در مصلح آن پاک کردن از چوب
 و خاشاک و روغن بادام چرب کردن سبیل الطلیب در آخر دوم گرم و خشک مصلح سده
 و مانع مقوی و مانع و کبد و نیکو کننده رنگ خورسار مضر کرده مصلح آن کثیرا شربت
 تالیک شقال بدش از خرسور بنجان در سوم گرم و در دوم خشک مسهل فها مغم از غشیا
 بعیده و جاذب اخلاط از عمق بدن و بوق النسار و وجع مفاصل موجب شربت آن مضر و
 از غفران یلدرم و مرکب بادویه و دیگر از یدرم تا نیم شقال بدش در مفاصل بوزن آن
 مضر معده مصلح آن کثیرا و شکر و باید که در مفاصل هموزن آن در تبخیل یا کند که مقوی
 فعل است حروف التثین العجیبه شربت در آخر دوم گرم و در اول و خشک محلل
 و منفع و مفتوح سد و مضر و در بول و فیض منجر است مصلح آن کنگرین و آب لیون و شیخ آن
 مضاعف و مانع مقلل که منجف آن شربت تا بهفت درم بدش تخم آن شاه تره
 مرکب القوی است و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک شیخ الزمک و در اول
 سرد است و این قول صحیح می نماید مصفی خون در بول گویند مضر است مصلح آن
 کاسه شربت از سه درم تا نیم درم و تخم آن معتدل حرارت اند شقال قل چیست در اول
 گرم و در دوم خشک مبی و مفتوح و مانع بلغم مضر اشتها و مصلح آن غسل شربت
 تا نیم درم شونیز تخم نایست که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک سخن و منجف
 رطوبات مضر کرده مصلح آن کثیرا شربت و درم بدش انیسون شکامی در دوم گرم و
 و یا قوت تریاقیت است و منج و تخم آن لطیف بلغم مضر ریة مصلح آن صمغ عربی شربت آن
 و درم صاحب تقویم الابدان نیم گرم گفته شیر خشک در آخر اول گرم و بلوط بیوت
 معتدل بلین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریح قراقرز معده و مرقق من
 و مصلح آن روغن بادام شربت تالبت و منج شقال بدش هموزن آن در تبخیل و آب
 صبر در دوم گرم و خشک مفتوح سد و محلل ریح و با اخلاط ملتهبه مسهل فو است سده آن شقی
 اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است صمغ در آخر دوم گرم و خشک محلل

مفتح سرد و مفریة مصلح آن سرکه شربت تابخ مثقال صمغ در گرمی معتدل و در دوم خشک
مقوی معده و اعمار و نفی سینه و بستره مفید جالس سهال مفر قفل مصلح آن کتیدا
صندل سفید و شرج و زرد و سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ
آن در سوم سرد و خشک مفرج و مقوی دل و معده و راجع و قابض محلل ادرام حاره و جهت
خفکان مفید مفر باه مصلح آن غسل شربت یک مثقال بدشش نصف زن آن نافه و جناب
سرخ و در فمال مذکوره شراب از سفید ضعیف و طلا و قوبست و قرشته گفته که در زمان ما صندل سرخ
در صندل و صندل سفید و مشروبات استعمال می یابد حرف الضاد و یحیی ضفدع
در سوم سرد و در اول خشک مضمضه بطبیخ نهري آن جهت در دندان مفید و گوشت
که ران صفراغ را بر سیمان بر بندند و کیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزشهای الماس
بدان سپیده برون می آید حرف الطاء الماهیه طایثیه در دوم سرد و در سوم خشک
مفرج و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مفر باه مصلح آن نصف شربت
تا دو درم بدشش بوزن آن تخم خرفه طحلب در دوم سرد و در جالس دم از هر موضعی
که باشد محلل ادرام حاره طین ارمنی سرد و در اول خشک در دوم مقوی قلب جالس
دم مفر طحال مصلح آن نصف شربت تا دو درم حرف العین الماهیه عاقر قرحا
در آخر سوم گرم و خشک و صاحب مجمع الحکمة گفته که در اول چهارم گرم و خشک مفتح معده
و الیدین آن بزمیت برای اشتراخی و فاج مفید و الیدین سوکده آن بر بدن در اثر
و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب مالند استحکام آن میکنند و شهوت جماع برانگیزد
و لذت جماع دهد مفرریه مصلح آن کثیرا شربت تا یک درم بدشش دار فلفل عذرس در حرارت
مائل با اعتدال و در دوم خشک جالس حیض مولد خون سوداوی و مسکن قافض بطایفه
نفخ مناظ خون کثرت آن قاطع باه و مجفف بدن مصلح آن روغن زرد و طنج عنب
رسیده آن در آخر اول گرم و تر سیع الانحدار مصلح حال صندل و در سیمین بدن زیاده
کننده پیچ کرده و باید که آب آن خورده پوست آن بیندازند و بر شش مصلح آن
سکنجبین عنب الثعلب در دوم سرد و خشک مسکن حرارت و تشنگی و محلل ادرام
حاره آشامیدن یک مثقال ریشه یخ آن با شراب منوم مفر مثانه مصلح آن
قند شربت پنج مثقال عناب در حرارت و برودت معتدل مال

برطوبت و شیخ الرئیس بار در اول معتدل برطوبت و یبوست گفته ملین صدر و هشاد و
 نفع اخلاط غلیظه سکن گشتی مضر معده مصلح آن شکر و مویز شربت تا بنجاه عدد بدل آن
 سبستان عنبر و در دوم گرم و در اول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبع
 محک شہوت طعام و باده و افواج و خدر و کز از و رخش مفید مضر اعصاب مصلح آن صمغ شربت یک
 بدل آن مشک و زعفران عود در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتوح سرد مفرج
 و مقوی اعصاب و حواس و قوی دماغی و قلب کبد و معده و گردہ و محلل بلغم و زکات
 بوی ذہن و باضم طعام مضر محر و برین مصلح آن کافور و بنجین شربت تا یک مثقال بدش
 و ارچینی و قرنفل و زعفران حرف الثمین المجمع غار لقیون در اول گرم و در دوم خشک
 مسهل اخلاط و ملطف و ملطف اخلاط غلیظه بدش نصف وزن آن شحم خنظل شربت و مطبوخ
 تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک درم حرف الفار فجل طبیعت تخم آن مذکور شد
 و پنج آن در اول گرم و در دوم سرد گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل کثیر بری آن
 از بستان آن قویست محلل مواد و باضم و الا خود غیر مذکور است خصوصاً برگ آن خوش
 قاطع بلغم و برگ آن برانگیزه کننده ریاح مضر سرد و طلق و کوندان مصلح آن نمک فضا
 در اول سرد و خشک تقریب آن قریب به تفریح یا قوت مضر اعصاب مصلح آن کتیر اشربت
 از یک دانگ تا نیم درم فلفل سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید یا مقشر از پوست سیاه آن
 در اول سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب مجمع الحکمة
 هم برین قویست محلل و منقہ بلغم و مقوی معده و جگر و ارفع آروغ ترش و ضاوان سرکه
 جهت تحلیل در طحال مفید مضر کبر چار مصلح آن او بان بارده شربت تا یک مثقال
 بدل آن زنجبیل حرف القاف قاقله کبار گرم در اول و خشک در دوم مفرج
 و مقوی معده و باضم طعام و حالب بطن مضر اعصاب مصلح آن کتیر اشربت تا دو مثقال
 قاقله صفار در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده را حه و بان مضر صدر و ریه
 مصلح آن کتیر اشربت از یک گرم یا یک مثقال قرع در دوم سرد و تر مولد خون مصلح
 مفتوح سرد و ریح الفساد یعنی بخلاط که در بدن غالب بود مستحیل کرد و قرنفل در سوم
 گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بار و رطب مفید مضر گردہ و بها آن صمغ عربی
 شربت تا یک مثقال بدش بوزن آن و ارچینی قسط در سوم گرم و خشک مقوی اعضای

ریسه آشامیدن نیدرم آن با عسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر
 مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا یک شقال برش نصف وزن آن عاقل و
 قصص لذت برده در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل مقوی دل و باور دافع
 مضر که مصلح آن انیسون شربت تا دو درم قنطاریون کبیر نباتیت در آن دوم گرم
 و خشک محلل و مدلط و مخج جنین مژه مفر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم
 قنطاریون صغیر رسوم گرم و خشک مفتوح و مسهل و منقح و جاذب برادر اضمق
 حروف الکاف کا پلویتانی او در او اسل و دوم سرد و تر مصلح جن و ملین و دافع
 ضرر هوای دایه مخدر که شربت مضر باه و سل و مصلح آن اگر فوس و فوس و تخم آن در دوم
 سرد و خشک و خواص قریب بجا بود و در کافور در آخر سوم سرد و خشک مفتوح و مقوی دماغ
 و دافع تشنگی و بخی و ق مفید و لصداع حار مجرب مضر معده و باه و لبا حباب ضعیف علاج
 مصلح آن عنبر و مشک شربت تا یک دانگ کاج در دوم سرد و خشک قطره عصاره آن
 جهت خروخ مزمنه گوش مفید مخدر مصلح آن گلقد شربت از پوست دانه آن مجبرم
 بدش عنبر الثعلب کثیر در اول تر و بکر و سردی معتدل مسکن جدت اخلاط و دافع
 حاد و مصلح او و یه سمیه مضر نقل مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا مجبرم کبابه
 در دوم گرم و خشک فاسیدن آن خوشبو کننده و بن مفر شانه مصلح آن مصلح شربت
 تا یک شقال برش و از چینی و قاقله کبیریت در آخر سوم گرم و خشک محلل و مخج مفر دماغ
 مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ تا یک شقال اگر فوس نباتیت در اول دوم
 گرم و خشک مفتوح و محلل و آشامیدنش جهت فواق و در و پلو و برودت حشا مفید
 منجر مصلح آن انیسون شربت تا سه درم نمون در دوم و در سوم خشک سخن و محلل مقوی
 معده و باضم مضر مصلح آن کثیر شربت در دوم کبریا در گرمی و سردی معتدل مقوی
 دل و حالبس و دم و ق و اسهال و موی مفر مصلح آن بنفشه شربت نیم شقال بدش
 و وزن آن ملین از منی کشنده کرب القوی است و لقا در دوم سرد و خشک آفته
 مقوی دماغ و معده دافع صفو و آنچه و رافع خفقان و حالبس اسهال و جریان
 منی شربت نجد رتم تا یک ادقیه حروف اللام لسان الثور رازه آن در اول گرم
 و تر و خشک آن را رطوبت کثر مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضا کبیر

و مسل اخلاط سخته و طبع تفسیر مصلح آن صندل سفید شربت در مطبوخ از دوم
 تا پنجم گرم و در نقوع از پنجم تا ده گرم و در دوم سرد در اول تر قاطع خلط از جبهه غلیظه
 و سنگین بخار نماید و قاطع صفرا ملکن غشیان و بجنب خالص نافع مضر با عصاب و مضر
 آن شکر و عسل حروف المیم بایستنا نایست در دوم سرد و خشک قابض و رافع و کلل
 مفسر سیر مصلح آن بادام شیرین و تایلدرم شربت است مال کنکته در سوم گرم و در دوم
 خشک آشامیدنش بخت تقویت و ماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه های آن را بر زمین
 خالص بریان نموده یک کنیز است هر روز تا بیل روز بخورند ماه را بعدی میفرایند که تا طبیعت آن
 نماند یا میران در آخر سوم گرم و خشک محلل و مفتوح و اکمال آن جبهه مفید مضر کرده مصلح آن
 عسل شربت تانج شقال بدش بوزن آن در دو چوبه باشد در آخر اول سرد و آن خشکی
 مفسر در ترس و خشکی معتدل و از جوب با کوله است مولد خلط صالح کثیر غذا مفید بدن
 و باه مصلح آن در مجورین موصفات در سرد و دین قرفض و قاطع مزاج خوش مندی و دانه
 نامند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلل و مفتوح آشامیدن طبع آن رافع مصلح و جوب
 مضر کرده و نشانه مصلح آن تخم کاسنه و تخم خرفه هر جان در دوم سرد و خشک آشامیدن
 نندرم آن قابض و تعلیق آن بر بعد که بخت جمیع خلل آن با آن صیبت مفید و خشک
 گرم در سوم و خشک در دوم ملطفت و مفتوح با آن صیبت مفرح و مقوی دل و رافع خفقال کثیر
 باعث نزدی خسار مصلح آن گلاب شربت تا نندرم بدش یک وزن نیم سانج مندی
 موثر طبیعت آن بحسب انواع الگو مختلف می باشد آنچه از الگو سفید است گرم آن کمتر
 از سیاه آن و بهترین آن پر گوشت است کثیر غذا شفع خلط غلیظ ملین بطین مقوس
 دل و جگر مفسر گروه مصلحش غناب شربت شتی درم بدش کشمش مصلح در آخر دوم گرم
 و خشک مقوی اعضاء رکیه و معده و مقوی شربت تا یک شقال حروف النون نا خلیل
 نازده آن در وسطه و گرم و در اول خشک طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول
 دوم خشک مقوی حرارت خریزی سمن بدن و مولد خون صالح نار جیل بجزی
 مرکب القوی اگر بشارب سموم و هندا و قتیله سمیت موجود بود قتی می آرد و سمیت را
 دفع می نماید و بعد تحریک قتی نمی کند شربت از یک قیر اط تاد و قیر اط نوشا در
 در آخر سوم گرم و در اول آن خشک باضم و مفتوح و جاذب مواد از قتی بدن که در آن

بقیه طبع احشا کشنده علاج آن نموده و آشپا بر چوب خوردن نیلوف و در دوم سرد
 و تر و از بنفشه در سردی و تری زیاده و خشک گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی
 دل و دماغ مسکن حرارت و تشنگی و بوسیدن گل آن مسکن مصلح عصاره فشرشته
 مصلح آن نبات شربت از جرم آن تاشه درم و در مطبوخ تا بهفت شقال حرف الواو و ج
 در سوم گرم و در وسط و در خشک قاطع بلغم و محال ریح مفسر مصلح آن را زیاده شربت
 یک شقال و در دانه لبتانی بفارسته گل سرخ گویند مرکب القوی است و نیز قوی در اول
 سرد و در دوم خشک مقوی ارواح و سهل مسکن صفرا و قانض خصوصاً خشک آن مفرط
 مصلح آن انیسون شربت از تازه آن تاده درم و از خشک آن تا چهار درم بدیش بنفشه
 بوی آن محرک نزل است حرف الهام هند با طبیعت تازه آن در اول سرد و تر مسکن
 تشنگی و وحدت صفرا و آتش سیدن آب مرقوق آن بکنجین جهت جمیات مفید و مصلح
 مصلح آن شکر و شربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم ظل حرف الیا ریا قوت در حرارت
 و برودت معتدل در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم
 و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک مفرح و مقوی
 دماغ آتش سیدن یک درم آن جهت رفع صرع و خفقان مفید شربت از یک قیر اوانیک آنک
 فائده سوم در ذکر اصطلاحات ادویه بدانکه رو ادویات ادویه را گویند که ماده او رام
 باز دارد و بجای دیگر نقل دهد قانضات ادویه را گویند که طبع را بند سازد و ملینات
 ادویه را گویند که طبع بکشد مفتحات ادویه را گویند که سده را بکشد ملطفات ادویه را گویند
 که لطیف خلط نماید مضجیات ادویه را گویند که او رام و صلابات و اخلاط را فیج و محملات
 ادویه را گویند که صلابت تجلیل بر و سهلات ادویه را گویند که خلط فاسده را از راه
 سهال دور کند مقیات ادویه قی آور را گویند مخدرات ادویه را گویند که عضور
 بجس نماید مسکنات ادویه را گویند که وجع را ساکن و تسکین حرارت و تشنگی و غیره نماید
 منقحات ادویه را گویند که سنگ مثانه و سنگ کلیه را بریزند و مقرحات ادویه را گویند
 که عضور را ریش کند و آنرا داسه اکال نیز گویند مدملات ادویه را گویند که زخم را بکشد
 مدرات ادویه را گویند که ماده را از راه بولاج حیض برون آرد فائده چهارم در ذکر اسلامی
 اوزان متعارفه که اکثر در طب بکار می آید اوقیه هفت نیم شقال است برنج چهار خردل است

دانگ چهار طسوج است ثانیاً یک چهار نیم ماشه توله دو از ده ماشه چوب چهار پنج دریم
 سه و نیم ماشه و ام چهار ده ماشه دایم پنجه لبست و یک ماشه ماشه شست سرخ سرخ
 شست برنج رطل کوه شقال است و فی زمانه مراد از نیم سیر است سیر الکبری شتی دایم پنجه
 سیر شاهجهان چهل دایم پنجه سیر عالمگیر چهل و چهار دایم پنجه طسوج دو و چوبانه
 قیراط و طسوج شقال چهار و نیم سمن دو در رطل است قانون سوم در حساب
 و علامات و معالجات امراض که بعضی عضو مختص اند و آن شمل است البته باب
 باب اول در قوه چند که حفظش در علاج ضروریست پس بدانکه
 صاحب صداع را از اغذیه منجره و در برضم و از هر چیز که تحریک کند مثل حمل و فکر و غیبه
 بهین ضروریست و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج است
 و در بعضی اقسام مثل آنکه بترکت معده خارج بود آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید و صداع
 مادی که ششش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگر چه تحقق خواهد شد و هرگاه اراده
 الطلیعه و فصد کند اول تلقی راس نماید بعد عمل آرند و صداعی که بانزله باشد تبرید و تنه
 در و روئیت و برای مصدر و عین قه ضارترین اشیا است الا در صداعی که بترکت معده بود
 مفید و اغذیه خالصه صائب صداع راندند مگر در بعضی قسم مثل صداع مادی هرگاه
 که اختلال عقل ظهور نماید مبادرت بسوی فصد قیفال اگر مانع نباشد باید کرد و اگر آهسته آهسته
 بسوی راس باشد فصد تعجیل فرمایند و بعد فصد قیفال فصد جبهه زنند و بخانه معتدل
 بود که از اشیا سفید و براق خالی باشد سکونت در زنند و در سکن مشروبات بارده
 مثل نیلوفر کافور و غیره بدارند و باید که مردم ظرفیت و شفیق و حسین جلیس مریض بود و اگر
 ممکن بود مبالغه و فصد نفرمایند که بروز بحران قوت بدفع ماده قادر بود و وقتیکه
 حرکات مضطرب ساکن شوند از ادویه کثیر البر و اجتناب کنند و درین امر تدبیر خواب آبرون
 نیکوترین تدابیر است و در علاج مایخولیا مبادرت نمایند که معالجه این در ابتدا سهل بود
 بتفریح کوشند و بحام برودن و آب نیلوفر بر سر نخین مفید و از کثرت جماع و از خوردن
 اشیا محرریت و ملح و شکر بدامد و فصد اجتناب کنند و بهینویم کوشند و بهر فرقی که ماده در راس
 متکثر شود در علاج شکر جز مرع و از نذیری استفراغ ماده دوم همراه استفراغ ترطیب
 از لطولات و ادویه سوم تقویت قلب و اگر غرض از سودا و موی مبتلا باشند

رگ انحل از طرفیکه نقل راس محسوس شود و زنده در فالج و قدر و احتیاج در شش و تشنج
 در او اکل استعمال او ویه قویه نباید بلکه تا رابع و سابع تا خیر و حبس است و بعد حبس در دم
 استقران بادویه قویه مناسب بود و ملقو و مفلوح را تا سته روز را غسل باید و اگر بر پشت کند
 تا چهاردهم و در مخورین بغالغ رکیس الجماعت مار الشعیری فرماید و اگر انتظار تا چهارده روز
 نگذرد گوشت کبوتر یا ابازی مناسبه این مرض بدیند و سر که مضرت و وقتیکه اشتباه
 در امراض عصب افتد که طب است یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعه واقع شود و طب است
 و الا یابس و نیز اگر دغین بزودی خشک شود بدینند که یابس است و الا طب و در علاج
 کزاز مبادرت از علاج تشنج زیاده کنند و اکثر جمعی که بعد از کزاز طب حادث میشود کزاز را
 زاک میگردانند و اگر بدن کمزور عرق کنند از صوف نشف و طبیت سازند و گدازند که در وقت
 ضرر سازند و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکور از او ویه
 بارده و نفاخه اجتناب در زنده و مصروع را از نجوم و اغذیه غلیظه و حلیات و دسومات
 و بقولات و آشپزخانه حریفه و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و محافظت
 چشم را از غبار و دخان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکند و متلا و اغذیه
 غلیظه و منجعه و قراعت خطوط دقیقه و کثرت استفرار و خصوصاً حجامت پی در پی
 و دیدن آشیاء براق پرهیز باید کرد و میل در چشم در و ناک نرساند بلکه او ویه را در شیر
 یا در شیشه دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله استعمال کنند و خوردن غذای لطیف بمقدار
 معتدل که خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چینه که در گوش قلیقه کنند و گرم باید
 و گوش را از دخول آب حیوانات ریخته و محفوظ دارند لهذا شیخ الرییس گوید که در سوزش
 گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن ادرام و شور در گوش احتیاط کنند
 و اگر ظهور آن شود زود بتدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوی و خواب در امتلائی
 معده و قوی و حرکات عینقه و خوردن میوهات بسبب ضرر دارد و استعمال مجذرات
 در گوش کمتر وقت ضرورت جائز و کسی را که سقوط استعمال نمایند باید که همین آزا
 باب پر کنند و بگویند که بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت کند و دو بار بر او بالا کشد
 تا اثرش بوجه حسن برسد و محافظت دندان را باید که از قطع چیزی سخت و آنچه
 شدید البر و یا شدید الحار است بود و پرهیز و دندان را از چرک و چیزی که بعد اکل در میان

دندان بماند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد تا وقتیکه از چوب
 مسواک واقف نباشد استعمال آن نکند و باید که در علاج آماس کام و نواحی حلق اول
 ماده را از فصد و سهال مستفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را
 باید که هرگاه امتلائی محسوس کند فصد زنند و چیزیکه تحریک دم کند از آن پرهیز و جیب دهند
 و از جماع و آواز بلند و دیدن اشیای شریخ و کثرت شراب و استعمال منضجات مثل کرفس
 اجتناب باید و اغذیه مسدود و مبرود استعمال کند و قتیکه در دل علیته حادث شود
 از افراط استعمال اجتناب فرماید که از سقوط قوت بلائی دیگر نازل نشود و چون اکثر ادویه
 مسهل بیل مضر اند استعمال ادویه قلیبیه بآن لازم دانند و هرگاه تدریجاً تبدیل سور مزاج
 فرمایند اقتصار بادویه بارده کنند بلکه ادویه قلیبیه بآن یار سازند که از قدرت محفوظ باشد
 در علاج سور مزاج یا بس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر به یوست برودت هم باشد
 بادویه داغ معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سور مزاج رطب حمام قبل از طعام
 و ریاضت معتدل مفید است و اگر به طوب حرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را
 بحمام حکم کنند و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم برای خوردن دو افراینداده از زنجبیر
 نرود و در غرض معالول مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه آبیکه از چشمه آهن برآید و طعمیکه
 در ویل آهن نخته باشد مفید است و استعمال حموضات مضر بود و در علاج حمیات روغن
 باعث کثرت عفونت است از احتیاط و در زنده لکن روغن بادام مضر نیست که کند
 و از اغذیه غیر حامضه پرهیز نماید زیرا که هر شیء خصوصاً شیرین و رطیفه اوسه مزاج
 به حموضت مستحیل بصفر میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفر نمیکرد و اگر چه رعایت
 روز بجران در اکثر امراض مفید است لیکن در حمیات ضروری زیرا که باران مانده شد
 که مسهل بر روز بجران واقع گردیده و باعث بلاکت مریض گشته و هرگاه اتفاق
 می شود که در روز غیر بجران نوبت می آید و یوم راحت روز بجران می شود
 پس درین صورت دورانی که در آن به بجران احتمال قوی نیست مثل روز نیم
 مسهل بدهند و قاعده دیگر آنست که اگر نوبت بوقت دوپهر می آید مسهل بوقت
 یک و نیم پاس شب باقی مانده باید که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد
 لیکن باید که طبیب بر مزاج مریض واقف بود چرا که در بعضی از مزاج بعد یک پاس

یاد و یاس یاسه یاس مسهل عمل میکنند و همچنین اگر طبیعت مناسب داند بعد از شستن
وقت نوبت استعمال مسهل بعمل آرد و بهتر آنست که مسهل بعد از هفت روز داده آید
مگر آنکه ماده در هجیان نباشد و خوف سقوط قوت هم نباشد و صاحب جدام را روغن گل
مالیدن مفید است و از دیگر عطریات پرنیزه باب دوم طبیبان با هر فرموده اند
که تا وقتی که از یک دوا یا دود و دوا را علاج مرض ممکن بود استعمال ادویه کثیره رویت
ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات حسب تحقیق و تجربه خود قبل از
معالجات معموله تخریر می یابند پس باید دانست که برگ خنایا و دیشقیقه و صندل بار و
مفید و لولوی سائیده و معوط کنند برای صدارع یک مرتبه کافی است و کاغذ شوم و طلا و
بصدراع حار مفید و نیلوفر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بجلاب سائیده و کبابیه کوفته بخوبی
بجلاب سرشته بر سر ضما و نمایند مفید است و صبر در آب شفتا و سائیده در بینی چکانند
بصدراع دودی مفید و دود را بکشد و آبیکه در نقشه جوشانیده باشند در حمام بر سر بزنند
برای قطرب مفید و روغن بنفشه بشیر و خمر مرغ کرده پنبه در آن تر نموده بر سر نهانند
ترطیب و مرغ کند و قطرب مفید و آشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی
مفید و معوط روغن گل که در آن موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع
و حقیقت پاکنجبین خوردن براسه صرغ مفید و کندرش سائیده در خرقة بسته بوسیدن
تنقیه و مرغ نماید و استخوان سوخته انسان معوطا صرغ را شفا دهد و برای سرخ طفلان سوداوی
جد و آبشیر مادر سائیده خوراندن موجب است و عاقر قرحا نیز برای استرخار و سرد
طلای کنند و آشامیدن و از صینی محقق رطوبات و مقوی حفظ و زائل کننده نسیان
و مداومت خوردن و راج مقوی حافظه و زائل کننده نسیان و طلای روغن چرب
بمخمر سر نسیان را نافع و خوردن تریاق فاروق بفالغ مفید بود و بوسیدن با و بوسیدن
مفید و مرغ و در ریه داء در چشم حار منفس بشیر و خمر سائیده بچکانند و لعاب سیغول
طلایا و صرغ چشم را نافع و برای در آرد مد سیب را گویند و ضما کنند و برای سیلان
آب چشم که از حرارت بود تخم کا بهو سائیده بر پیشانی ضما کنند و برای درد گوش حار
نمایند و در شیعورت و روغن گل سوخته نیم گرم بچکانند و بخار طبعی بکین در گوش
و نان خواه که در بل طفل خیسانیده بشناس خوب الیده در گوش چکانند و طفل تازه در آتش نهند

چون پخته شود شکافته مغز او بمالند و فشرده در گوش چکانند که در گوش بود میرد
 و همچنین آب برگ شفتالو و آب برگ بودیه تنها یا مرکب کرده اند خن کشنده گرم است
 و اگر قدری سقمونیا اضافه نمایند قوی تر گردد و بخار طبع شلغم برای در گوش که از ریح بود
 نافع و در غن بادام تلخ در گوش چکانند قوت سمع افزاید و بطلان آثر این نافع و نظیر
 آب چقد در در بینی مفتوح شده باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضاها کردن عاقل رعاف است
 و حفض مکه بگیرند و در خرقة بسته بسوزند و در بینی و مندر عاف بند کنند و سرگین خرفشده
 در بینی چکانند برای مجلس رعاف مجرب و برای بوسیر الف جوز الهرد و نجیر سادی کوفته
 فسیله کرده در بینی نهند و ضفدع خشک کرده سوخته در بینی و مندر عاف بند کنند
 و سریش را بگدازند و بر دو پارچه طولی طلا کنند پس یکی را از سر بینی تا تارک سر و دوم را
 از بنا گوش تا بنا گوش دیگر بچسبانند چون رعاف بند شود و غن گاود در بینی چکانند
 و هرگاه از رعاف خاطر جمع گردد پارچه بار از آب نیم گرم تر کنند و فرو در اندر برای مجلس رعاف
 عمل مجرب دانسته اند و آرد ماش بر سر طلا کردن بر عاف مفید و سهاگ تیل یا بر آتش نهند
 و بدشته آهنی ساییده نگاهدارند و در دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند و کته سفید
 باشوره قلعه هموزن ساییده و برای جوشش و هین مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند
 نفع شود و پوست درخت ارزان بآب جوشانیده مضغه کنند برای درم لثه مجرب و تخم کنار
 و تخم پیاز بر آتش نهند و دو آن برای گرم دندان بگیرند و رسوت بآب لیون سود و برای جوش
 زبان آبرو زبان مالند و نمک باریک ساییده بر دندان مالیدن برای استحکام آن مفید بود
 و مغز بادام در آب ساییده برای شقاق لب طلا کنند برای عس نفس و سعال مزمن
 بادنجوبیه کوفته پخته باسل ملیسند و پخته بر آتش نهند و با فلفل دراز بسایند برای
 سرفه نافع و کاکرا سنگی را برای سرفه کوفته پخته در آب بقدر خلط حبس بندند و متعال کنند
 و شیر بز همراه طباشیر برای سرفه که از حرارت و بیوست بود نافع و مسکه گا و نباتات
 برای سرفه خشک مفید و جذر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند و بعد چکن
 پوست آنرا دور کرده و دوباره کنند و استخوانش بر آورده و ظرف صینی تمام شب
 زیر آسمان نگاهدارند که سیارگان بر آن تابند علی الصبح بید خشک و نبات سفید
 پاشیده روز اول یک عدد و در دوم دو عدد و در سوم سه عدد و بخورند

و اگر نفخ دهد و موافق آید ازین مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب
موجب است و عطر گلاب برای وجع فواد و طلاء مفید و غو و سوخته عسل میخیزد بلیست فزونی را
نافع باشد و پوست سنگدانه مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و نطبخ پوست بستر برای
قوت معده نافع و جدد از نیم شقال در گلاب سوده برای قوت معده بخورند و قوت نفقار
و سیب داخل نمایند بطریقی که سایر آنها بدون مانده باقی تمام قوت نفقار و سیب داخل شود
و تا چند روز در سایه نگاهدارند این قوت نفقار برای مہیضه و وجع فواد و قوت معده موجب است
و سیب نیز و آب کاسنی مرق و آب خیار شسته نوشیدن کرم معده را نافع بخشد و کرم را
در گلغند آفتاب به آبیخته بخورند معده را از کرم پاک کند و اگر قبل از خوردن شیر گاو و دوسه روز
نوشیده باشد نفقار تمام دهد و عرق کند حک بقدر یک سرخ در آب آبیخته بنوشند و بستید
تا چهار سرخ بفرمایند صلابت سپرز و در کنند و شتهای طعام افزاید و سهرا که بربان یک حصه
و خردل سه حصه کوفته بخیته بقدر یک ماشه برای ورم سپرز بخورند و برای استسقاء جدد و در
در آب غنبل الثعلب سبز طلاء نمایند و برگ جنا شب در آب تروارند صبلح مالیده آب صافی
آن به بریرقان بنوشند و موصلی سیاه کوفته بخیته برای خون بوسه همراه شیر گاو بخورند و سه روز
برای بوسه مفید است خوردن و طلاء آو جدد و در و سر که ترش که تنه نباشد سوده پیچید
در آن آلوده اگر صاحب ابنه خمول کند مفید است و ترب را شب و در شبنم نگاهدارند
و علی الصبح بخورند بوسه را نه ایل کند و شوره قلمی یکا ماشه خوردن حبس بول را دفع کند
و در ظرف پر آب نشستن نیز مفید است و برای ورم بلغه و ورم بار و ورم ریج حصیه مغز
بید انجیر در شیر گاو و بخیته ضما و نمایند و برگ یاسمین کوفته بخورند و بعد نیم گرم شدن
قضیب را تا نیم ساعت در آن گذارند بعد از آن بول کنند و در دوسه مرتبه این عمل
سوزاک را دفع کند و شیر برک تپه چوڑی که دوا می بندی است و بچه چینی نیز مفید است
و آن رستنی است که در سنگ خارا می رود و برای سوزاک موجب و تقویت قوت می در آب
سذاب ترکند و بسانید و بر قضیب طلاء کرده جماع کنند سقاط حمل گردد و فسد را با قدری
کافور و زهره گاو حل کرده در گوش حامله بچکانند حمل ساقط شود و اندر جو یک شبانه روز در آب
تر کنند و مقشر نموده در شند کف گرفته تا هشت روز نگاهدارند و هر روز یک گرم برای قوت ماه
خورده باشند و فیون مصری قسم اول را در آب حل کرده مغز پیچید و آن را در آن بسانید

و بر پارچه طلا کنند و بر قیسیب بندند برای مخلوق مفید بود و مغز سر بخشک نر بست عدد در سایه
 خشک نموده بر روغن مخلوط کرده بر قیسیب و کف پایمالند فو خط آورد و بر پوئی را در روغن گاو
 بریان کنند و وقت مجامعت بر قیسیب طلا کنند لذت داف بخشد و طلا کردن سورنجان
 آب کش نیز سبز برای وجع مفاسل مفید است و جوان سوخته انسان در کلاب سائیده چوب مانند
 و برای وجع مفاسل بخورند مجرب است و برای صرع هم مفید و نورجه کلان که از قبور می آیند
 و سرکه سائیده بر موضع برص همان لیکن اول موضع برص را خربشیده آب با و بخاششسته بمال
 و این عمل پس از مسلمات بعد از روز سه ماه باید نمود و بخور چند آب سائیده بر طلا کردن
 تیرگی روی را از آن کند و طلا با بکلاب سائیده بر کاسه شال نوبالند و عود را در عود کاسه کوبد
 بر بخار عود گذاردند تا خوشبو گیرد و پس طلا را اگر قوی در نعل همانند بر روی نعل را مشک بود
 آب شاهتره مردوق برای تصفیه خون معید است و در کیش است که شاهتره مردوق
 روز اول چهار توله روز دوم پنج توله روز سوم شش توله میوشند و بهمان ماده توله میمانند
 و بعد همین نمط یک یک توله کم کرده تا بخار توله رسانند بآب سوم در اسباب علامات
 و معالجات امراض و آن مثل است بر چند فصول فصل اول در امراض صمدی
 اگر از گرمی ساده حادث شود علامت آن آفتم سبب مثل ملاقات آفتاب است
 علاج لعاب بهیدانه شیر تخم کاهوشیره عذاب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده
 بخشد و قندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر گل رسته و قندل سفید هر یک
 یک باشد در آب کشنیز سبز سائیده عطر خس و کافور اضاف کرده مخلوط نمایند و بمویانند
 و آب کدو در روغن گل و سرکه در شیشه انداخته بمویانند و اگر از سردی ساده حادث شود
 علامت آن آفتم سبب است علاج با بونه و در بخوش و اکلیل الملک در آب سائیده
 قدری روغن با بونه اضافه نموده بپایام ضما و کنند و خشک و عود بمویانند و از خرقه گرم
 مثل بانات که در آب گرم تر کرده باشند بکسید سر کنند و اگر حاجت آفتم شربت سطل خود و س
 و قندل آفتاب و در عرق گاو زبان مالیده حل کرده بخشد و اگر از غلبه خون بود علامت
 آن مری رو چشم و گرمی سرد شیرینی و من علاج قند قیضال زنند و شربت الو و ترشید
 عرق غلب الثعلب حل کرده بخشد و به ترهندی و الو بخار او شیر خشت در عرق گاو زبان
 عرق غلب الثعلب مالیده طبع را بکشایند و گل نفیسه و گل نیلوفر و گل خطی و برگ کنار

و غلب الثعلب در آب فراخ جوشانیده باشویه کنند و صندل سرخ در آب کشیده سوده
بر سر طلا سازند و اگر از غلبه صفر بود علامت آن تلخی و دهن و شدت عطش علاج شیره زرشک
آب آلو بخارا شیره تخم کاسنی در آب بر آورده شربت نیلوفر یا نجبین لمبو حل کرده نبوشند و گل نقشه
و گل نیلوفر و غلب الثعلب خشک در آب جوشانیده فلول نمایند و اگر حاجت بلعیدن است
تمر بنندی و شیر خشک در عرق گاو زبان و عرق غلب الثعلب مالیده نبوشند و اش جو و کچری
و دال مونگ یا خشک و بقولات باره نشل خرفه و پالک و کدو شیرین بخورند و اگر از غلبه
بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ و قلت عطش علاج گاو زبان اصل السوسن قشر
بیمکوفه پسیا و شان سپستان در آب جوشانیده صاف کرده غسل خالص حل نموده نبوشند
و از خرچوبید و اگر کوسم گر با بود شیره گل گاو زبان شیره تخم کشوت در عرق گاو زبان و عرق
غلب الثعلب بر آورده شربت بنفشه یا شربت سطلو خود دوس حل کرده نبوشند و زنجبیل بر وزن
بابونه سوده کنند و اگر از غلبه سودا بود علامت آن تیرگی رنگ و خشونت منخرین علاج
گاو زبان عناب پنج کاسنه سطلو خود دوس در آن جوشانیده صاف کرده شربت باد نبویه
حل نموده نبوشند و چوب انجیر در روغن سوسن و بابونه سوده بر سر طلا کنند و سرکه دومی
و آنرا قرنیطس گویند علامت آن تب دائمی و گرانی سر و رقتن آب از چشم و جگرین
علاج فصد قیفال زنند و برای نرم کردن طبع شیره آلو بخارا شیره عناب یا شیره
در آب بر آورده صاف نموده ترجبین در آن مالیده صاف کرده نبوشند
و روغن گل و سرکه بر سر مالند و آب کدو و خیار و کشنیز تر و سرکه و روغن گل بنفشه سازند
و گل بنفشه و گل نیلوفر بویند و بوقت هذیان گل بنفشه گل نیلوفر گل خطه
برگ کنار بسوس کنند و در آب جوشانیده باشویه کنند و غند اما شیره و سفالان
و کدو بخورند و سرکه صفر اوی و آنرا قرنیطس خالص گویند علامت
شدت حرارت تب و سبک سر و فساد عقل و بد خلقه علاج گل بنفشه گل نیلوفر
عناب آلو بخارا تمر بنندی در عرق غلب الثعلب تر و از نذ صلیح مالیده صاف نموده
شیر خشک در آن داخل کرده برای نرمی طبیعت نبوشند و بهر تطیب و تبرید آب که در آن
گلکاب شربت نیلوفر شیرین ساخته نبوشند و خیار را از در میان چاک کنند و قدری کافور
بر آن پاشیده بویند و در طحلب قدری کافور آمیخته بر سر ضا کنند و درین قسم

از تیرید و ترطیب نرسند بخلاف دومی که در آن چندان دلیری کشاید بر سر سام بلغمی
 و آن را بیشتر غلبه نامند علامت آن تب دائمی و نقل حواس و تشنگی و عقل علاج
 بر سیادشان پنج بادیان است خود و سس از غم کفرس چو شانیده صاف کرده و کفشد اصلی
 دخل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد بر دوسه سوسل منکر خلوس تربید مفید محبوب خرشیده
 غار یقون از تجبیل و غنن بیدار نمیرد و دوسه سوسل و هند و مرغ جوان زنده را گرفته مرخص
 شکم آن چاک کنند که خون آن بر سر مرخص بفتد پس بر سر بندند و این عمل اگر چه در سر سام
 عازیه فایده میکند الا طریق این دو دمان است که در بار و استعمال میکنند و برای فایده
 تجربه مؤلف در آمده سر سام سوداوی علامتش هذیان و بیداری و خشکی زبان
 و لهات و زوال عقل علاج کاو زبان بفسلج پستان در عرق کاو زبان جوشانیده
 شربت بادرنجبویه ص کرده بنوشانند و عنبر و مشک بپایند و چون که ماده بخت شود محبوب
 و حقنه تنقیه سودا بدن را پاک کنند حسب مقتضی سودا شحم حنظل غار یقون بفسلج
 انیمون مقنونی از هر یک بحسب حاجت بگیرند و کوفته بختنک کاسنی حب ساخته
 استعمال کنند سرد رود و سرد است که بوقت برن نشن خشته تاریک شود و در وقت
 که چنان نماید که چیز بایست گردد و دوران بنمایند علاج قه کنند و هر غلط که از بعد بر آید
 موافق آن غلط علاج کنند و اگر ماده و نفس و مانع بود علامت خلط غالب گواهی دهد
 بر نوع ماده و علامتش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته و خواهد یافت سببات
 خواب بود و رکبت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تب عارض گردد علاج تب
 کنند و اگر از برودت و در طوبیت بود پس اگر برودت و در طوبیت خارجی بود تعدیل کافیست
 و اگر از نوع ماده بود اول تنقیه بدن کنند بعد از آن اطریش کشیزی اول بخورند و الا لیش
 عرق کاو زبان شربت استوخودوس بنوشند سهر بخوابی مفراط است از سردی و خشکی
 ساده یا ماده که سودا باشند یا از گرمی خشکی ساده یا ماده که صفر باشد علامت علاج آن
 در بحث صدارع آنچه گذشت همانست لقوه مضیت که در عضلات ربوی چشم عارض گردد
 و شقی از وی شود و لهما و رده های چشم کمایند با هم منطبق نشوند و اگر لقوه زند از یک جانب
 بر آید و باشند که لقوه بهر دو شقی رود است علاج جوز بویه در دمان از بند و زخم
 شور بایست که بر دهنند و اگر تنقیه حاجت افتد در دهم شتم کاو زبان پنج کاسنی

نیکو گفته پنج بادیان نیکو گفته میسون تخم کشوت ز دقاسه یا بس اصل السوس مقشره نیکو گفته
 پر سیاوشان از خراسان خود و شب در عرق گاوزبان تر درازند صبح خوش خفیف و آه
 صاف نموده غسل خالص حل کرده بنوشند و بعد از هفت روز او و نیمه صبح از قبل افروخته
 مسهل دهند انجیر زرد سنار کی مغز فلوس غاریقون ترب سفید محجوف ترشیده زنجبیل روغن
 بادام شیرین یا روغن بید انجیر و بعد از هفت روز برای تنقیه خاص حب ایاج بر روغن بادام
 چرب نموده بوقت چاهکری شب باقی مانده بعرق گاوزبان و بادیان بخورند و خواب کنند
 و بوقت صبح نیمه مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند نبوشند صفت
 حب ایاج سنبل الطیب ارچینی عود و بلسان حب بلسان سلیحه مصطکی اسارون
 زعفران از هر یک سه درم صبر سقوطی هشت ماشه کوفته بخیته سفوف سازند و بگزیند ازین سفوف
 و دو درم ترب سفید محجوف خراشیده و دو درم حب النیل غاریقون میسون از هر یک یک درم
 تخم حنظل نمک هندی از هر یک سه درم کوفته بخیته باب بادیان حب سازند صبر
 داین جنیت که آدمی بهیوشش افتد و زمین دوست و یا منشنج و کج گردد و گرانی سر و بینی
 رگمای زیر زبان لازمه اوست و نبوت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود مملکت باشد
 علاج و وقت صبح غلظه از کرپاس یا پنجه بسته در دهن دارند تا زبان بخاید و اگر آن
 برسد دندان را اضطراب کنند و تخم حنظل و چند بیدستر و فلفل سیاه ساییده در بینی دهند
 یا فلفل عاقر قرحا ساییده در بینی نفوخ سازند که عطسه آید و در وقت بوشش تنقیه خلط نماید
 اگر از سادخون بود فلفل کند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند بنفشه و مسهل حار که اگر گشت
 و اگر از فیض اسطوخودوس یا عرق گاوزبان و عرق غنث الثعلب بخورند و همچون فلاسفه و
 تریاق گیر مداومت کنند قالیج و آن مفیدست که نصف بدن در طون بچسبند و حرکت کرده
 و سبب او فروختن فضل رطوبی بود از بطون دماغ با عصاب علاج در بلغمی تا چهار روز
 او و نیمه قوی نه دهند و از غذا باز دارند و اصل مسهل دهند و بعد از چهار روز گاوزبان
 پر سیاوشان میسون بیستان باد زنجبویه بطوخوس اصل السوس مقشره نیکو گفته پنج کاسنی نیمه زنده
 پنج بادیان نیکو گفته از خراسان شب در آب گرم تر درازند صبح مالیده صاف نموده کفند و
 داخل کرده بنوشند و پس از چهارده روز که ماده نصیح یافته باشد مغز فلوس ترب سفید محجوف
 خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بید انجیر افروخته مسهل دهند لیکن باید که در نصیحات

در واصل کردن متعاشلش و از بارده وصول و برود و نو که ترکیب لمخوفاط و او اند و برین امر اکثر
 طبیار نظر می نیست و اکثر سبب سهل انگاری غیر ملققت اند و بعد از تحقیق بر و غن قسط
 و مانند آن تدبیر نمایند و آنجا که فالج با جرات باشد نخست از آله حرارت بایست نمود و اگر
 خون غالب باشد فصد زنده ترکیب ساخن مایع حاصل عسل خالص یک جزو آب
 یا عرق بادیان یا عرق گاؤز بان ده جزو جوش هبند تا دو ثلث جذب شود یک ثلث بماند
 از شش خرد و آورده بکار برند لسیان فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم باشد و بسبب
 سودا و سود مزاج حار ساخن نیز می باشد علاج در بلغمی و سوداوی تنظیمه عام نموده
 بحسب ایاری تنظیمه دماغ نمایند و در سود مزاج حار ساخن بهر تعدیل ادویه سرد و مرطبه بکار برند
 تشنج یعنی در هم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج طبع و متلائی گویند و نشان آن
 که یکبار گتفتند و اگر سبب حد و شیبوست باشد تشنج یا بس گویند و علامت او گتفت
 که تدبیر گتفتند و نخستین با استفراغ مفرط یا بیداری مفرط اتفاق شده باشد علاج
 در امتلائی به علاج فالج کوشند و در سود مزاج حار یا بس تعدیل نمایند و بگفته و این صفت
 که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند موتی ماند باید که در چشم مرصع نگاه کنند اگر
 عکس ناظر در قره باصره آن ظاهر گردد و زنده است و الا مرده و این علت از دم و بلغم
 حادث میگردد پس آنچه از دم باشد علامتش سرخی رو و پری رگهای گردن و رگهای سر
 و علاج رگ قیفه از زنده و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات غلبه بلغم پیدا باشد
 و علاج آن سارمکی و قطور لیون و شحم خنظل و نمک و بوره حقنه کنند و عرقه از لاده بلغم باشد
 آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شراب بود تقدم سبب علامت است
 علاج در این تنظیمه بلغم نمایند و در جماعی و شربانی ترک سبب سازند و در عرقه جماعی
 روغن بادام بر بدن مانند و شیر تازه بنوشند و بیضه نیم شربت بخورند یا بخیولیا این صفت
 که از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و علاج اگر از غلبه خون بود فصد زنده و حمام تسع عشر
 بعد آن زنده و نوشد اردک لولر اول بخورند بالایش شیره زرشک شیره البوبخار شیره
 شکر کاشنی در عرق عنب الشعلب و گاؤز بان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
 از بلغم یا سودا باشد گاؤز بان باور بخوبی بنفشه خطمی خبازی پرسیاوشان عنب الشعلب
 خشک اصل السوس عناب شب در آب گرم تر درازند صبح مالیده صاف کرده شربت بنفشه

حل نموده بنوشند و بر روز مسلسل کلنج بسفنج بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 ریونارچینی فیتیمون در لته بسته مغز قلوب شیر خشک روغن بادام میفرستد و اگر بپاشد و بپاشد
 کثیر بود و در روز مسلسل در میان منصف داده و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
 و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
 خمیره بنفشه یا خمیره گاوزبان حل کرده بنوشند عشق نیز قصبه از مالخو لیا بود و اگر از صول محبوب
 دوائی ندارد و اگر خام بود است و دفع گردد و در مالخو لیا است مراقب اگر سبب او
 ورم حار مرافقه باشد علاج آن کنند و جمیع الشرط مفید آید و نوشیدن شیر خرافه و اگر داده
 سرد بود گل بابونه کلبل الملک مغز قلوب در آب غلبه شعلب بنز سائیده هماد سازند
 و درین قسم تقیه از او و به شدید الحار است نباید کرد و جوهر شش منصف و مفرطات بخورند
 و از غذا از راه حقیقه مرغ اختیار کنند و علامت مالخو لیا ی مراغه شتهار مفرط و فغان
 و تهوع و در روز میان هر دو شانده باشد و در مالخو لیا صفر اوی استعمال مارا بچین بسیار
 مفید است ترکیب استعمال مارا بچین بطور معمول و دومان احتیاج به نچاه فعال
 شیر بز جوان کسج رنگ از رنگ چشم و اگر نباشد سیاه رنگ کلبل اسود و صمغ البدن فی غیب
 که زیاده از دو و یکچه نرسیده باشد و چهل روز از زردی گذشت باشد و پیش از زردی
 شیر چند روز تعلیف آن از غلبه شعلب و شاه تیره وجود کاسنی باید کرد و همچنین استعمال
 مارا بچین و پس در ظرف نقره یا سنگ یا مس قلمی دار شیر را انداخته بر آتش ملایم جوش دهند
 و هنگام جوش جوش سوم یا چهارم سنگ بچین صاوق الحوضت یا سرکه انگور سه یک تولد
 یا آب لیمون یا آب غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود و بعد ظرف را
 از آتش فرو آرند و از صافی سته به بگذرند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده
 صاف نموده شربت بنویسند و با دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخورند و در اثنای جوش
 لازم است که از جوب انجیر یا جوب خربا پوست دور کرده و شش را چهار بار ساخته و یک شکر
 میکرده باشند و هر روز یک یک دو دو و ام بپزند یا یک یک طل یا یک طل و بپاشد قوت
 و ضعف ترخیص کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن مارا بچین چهل روز یا است و یک در یکم ازین
 بر برای طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن مارا بچین قویه باید کرد و بعد از یک هفته اگر
 ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع مارا بچین کند و سقوط لاجورد و جوب فیتیمون شربت

معمول و سفوف خوب که همراه مار الجبین استعمال باید نمود و اگر مزاج در بعضی گرم خشک بود
 دو درم مسک و خمیره مر و اید و خمیره گاو زبان همراه مار الجبین باید و اگر مزاج بحسب اتفاق
 تنقیه نام نشد پس بر روز بیستم و دهم و دوازدهم مغز فلوس شش خشک تر نجبین در مار الجبین باید افزود
 و بعد از آن سفوف و حب و شیر بت بکار برند و گاه بار الجبین بگفتند هم میسرند و اگر کسی را
 نزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از اشیا مذکوره باشد پس از چستنه ز شیر را بر نژد طریق است
 که چستنه را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاها دارند و شیر را جوش و بخت پس
 قدری چستنه را ساسیده در میان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود بعد از آن
 از کار و قطع قطع کنند و نمک اندازند و در صافی دوش کرده باقی بیاورند تا آب قدری قدر
 بچکد بعد از آن صبح جوشانیده کف گرفته صاف کرده بخورند و باید که مار الجبین را
 سه حصه کنند یک حصه مر لیس بخورد و در راه رو و قدری که نزدیک مرق آمدن گردد و بعد از آن
 دو حصه باقی را همین طور بخورند و باید که نیم گرم بنوشانند و غذا بعد چهار پنج ساعت بخورند
 و از غذا شور با می قلیه یا خشک یا شکر اختیار کنند و برنج را باید که در آب بپوس کنند و با بادیان
 زرده شسته نیمه بخورند تا سده ثیار و دندان در اثر استعمال مار الجبین بخورون بهتر است
 و از لینات و مغالطات حلویات و حموضات شددیده و بقولات و از جماع و جمیع حرکات خفیه
 و عوارض نفسانه چناناب و زرد و اگر شیر بر بهم نرسد شیر گاو بعمل آرند و مار الجبین از شیر شتر
 استقار نافع بود و بهترین وقت استعمال مار الجبین زمان معتدل در حرارت و برودت باشد
 و پوشیده نماند که در مار الجبین طوبیت بسیار است و اگر به باعتدال صفت سفوف را بخورد
 حجاره منقول را بخورد و شحوق از هر یک ۲ ماشه بلیله سیاه بلیله کابله پوست بلیله زرد
 از هر یک ۲ ماشه قیصون بفسلج از هر یک ۲ ماشه سنار ملی گل نبشته از هر یک ۲ ماشه
 تخم شاهتره ۶ ماشه تخم بادرنجبویه ۲ ماشه شکر جمل ۱ ماشه کوفته نیمه بمل آرند شربت
 یک شقال فامده در کسل حجاره منی و دیگر احجار بدانکه اول حجاره بسیار نرم ساسیده
 در دهن یا شل آن کرده آب برورنخته با هسته برهم زنند تا هر چه مثل غبار آب مخلوط
 گشت باشد و با هستکی در ظرف دیگر باید ریخت و در دهن را با ساسیده آب داخل کنند
 و همین مذهب چند مرتبه کنند تا که غبار شست آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن
 رومی ظرف را پوشیده بزمانه شایسته بگذارند تا غبار سه در دهن داخل شود و همین

پس ز نشین را خشک کرده با استعمال آرنده صفت حب افقیمون محمود و لیس
یکدم ایارج فیکرا شمع حفظ غار یقون حجر ارنی افقیمون نقل ازرق هر یک دو درم ترب سفید
شش درم کوفته بخت حب سازند شربت دو درم و نیم صفت شربت محمود کاذربان یک
هفت درم و نیم بنفشه ربع کم دو درم بادرنجبویه و دیندرم گل سرخ یکدم و ربع گل نیلوفر
تخم فربخشک بلبله سیاه افقیمون بفسالنج فستق برگ فربخشک اسطوخودوس و رقیق سنابلی
از هر یک دو نیم درم نبات گلاب هر یک پاؤ آنا شربادویه رانجیساند صباح بطریق تغار
شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیر خشک کنند مناسب است صفت
سفوف چوب گز پوست بلبله زرد و هم ماشه بلبله کابلی شنی ماشه بلبله یازده ماشه
آلوده ماشه شاهتره سته ماشه چوب گز یازده ماشه گل سرخ ۱۶ ماشه ریونار چینی ۵ ماشه برگ
سنارکمی ۱۶ ماشه بلبله سیاه دو ماشه شکر سفید هموزن ادویه همه را کوفته بخت سفوف سازند
شربت یکدم و این سفوف برای سفوف و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد مفید است
و پوشیده نماید که نوشیدن آب وضع که بپزند می چپا چه گویند برای کانیخو نیا همه شیرینیا
مناسبه مفروضات نیز مفید است لیکن مناسب است که اگر احتراق قوی و معده نیز قوی بود
بمصل آرنده طریق نوشیدن نشاء است که از هفت تا ده شروع کنند و یک یک تا ده افزایند
تا پاؤ آنا پس بگذارند کابوس و این مفید است که آدمی در خواب بیدار کسی بپزند
نشسته است و نفس او گرفته گردد و طاقت جنبش ندارد و او از تواند بر آورد و شایسته
یکس که گلو می بیفشاند و این مرض مقدمه مصرع است و سبب این اجتماع بخار است غلیظ است
بر سینه و گاهی از غلبه خون باشد علاج اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون باشد
گل کاذربان و کاذربان بادرنجبویه تخم کاسنی پنج کاسنی نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته
اسطوخودوس و نیز منقعه عناب پستان شک در عرق عنب الشعلب و عرق کاذربان و در
صباح جوش غصیف داده مالیده صاف نموده گل قند آفتابی داخل کرده بنوشند بعد از صبح
بروز بمصل در سینه منفع بزرگوره سنارکمی بلبله سیاه پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد
بفسالنج فستق مغز فیلوس ترنجبین روغن بادام افروخته و سه من مهندسیان روز خود بخورند
و کچرمی غذا دهند قبل از دادن غذا بجای آب عرق عنب الشعلب و عرق کاذربان
بنوشانند و بعد از غذا آب و بروز تبرید بلبله مر به یا آلوده می شسته بورق لقره بچیده اول بخورند

بالاش لعاب بهیرانه در عرق عنبر الشعلاب دوازده قوطی برآورده نبشته حل کرده
 استغوار مسلم پاشیده نبوشن و بقدر تقویر عام بحسب تقیید فاص کنند و بعد تقیید دماغ و بینی بپلاس کنند
 صفت پلاس گل نبشته سطرود و کس هر دوسه ماشه تنباکو و رقی شش ماشه فلفل سیاه
 سه ماشه نمک لاهوری یک ماشه همه را که فته پارچه بیز کرده پلاس سازند خدر و آن بطلان است
 در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد
 حس ناقص بود و در عضو مخدور نشان دریافت کنند حرکت شبیه ب حرکت مورچه و بدان
 آنست که قوت حساسه عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا و این حالت
 گاهی از سبب غلط عارض شود که از آن سبب بهیئت عضو تغییر یا بد علل ج تدریجی مشغول
 و استخوان را بموضع خود آرند و یا بسبب دیر تر نشستن بر یک حالت و یا بستن عضوی از خارج
 که موجب تشدید اعصاب گردد باشد علل آن از آن سبب است بر فرق بالش عضو بود
 حار و متورم یا بستن اندام عصب از غلط خام غلیظ بود علامت آن زیادتی عجمی و سفیدی
 رنگ عضو علاج بنضج و مسهل ملغم کنند و تدبیر علاج بلغمی بعمل آرند یا بسبب تشدید عصب
 از غلط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ و بیست موضع و خیالات فاسد پیش آمدن
 علاج آن قصد باسلیق کنند و خوب چینی یا باراجمن با استعمال آرند و نزدیک نار بپزند
 در اینجولیا و ترتیب استعمال خوب چینی در مفردات گذشته احتیاج حستین اندام باشد
 و ایر و چشم و روی و لب بیشتر می جسد و سبب این ریاح غلیظ باشد علامت سجبارد
 و سردی و خشک و از بالا به پایین آمدن علاج آن بنضج و مسهل ملغم باید کرد و علامت
 ریخ حار سوزش موضع و از پایین به بالا رفتن علاج آن بنضج و مسهل ملغم باید کرد و کام و زرد
 و آن عبارت است از فصول رطبه که از دو بطن مقدم و ملخ فرو و آید اگر سوختن بینی آید
 ز کام نامند و اگر بحلق آید و بسینه ریزد نزله گویند اگر حار بود علامت آن شیرجی
 یا زردی چشم و انتقال و دو چین و عظم مفصل و سیلان اشک باشد و سوزش مخاط و سخی
 با شیرین دهان بران گواهی دهد پس اگر از خون بود علاج آن اول قصد قیال زنند
 بعد از آن عذاب پیستان در عرق گاوی زبان و عرق عنبر الشعلاب جوش داده صاف
 شربت نیلوفر حل کرده و لعاب بهیدانه شیرین تخم کاهو اضافه کرده نبوشانند و اگر
 از علته صفرا بود عذاب ولایتی آلو بخارا شیر خشک در آب مالیده نبوشند و اگر تپه لایق باشد

گل نمفته گل گاوزبان محل نیلوفر خنجر خطمه عذاب شب در آب گرم تر دارند صبح
 خوش خفیت داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بر روز ششم ادویه ملایم افزود
 مسهل است و غذا را شل می رود و اگر بار بود و علامت آن عدم اشتیاق و سردی مخاط
 و در وقت گرمی کم شدن و در وقت سردی زیاد شدن عسل آن گاوزبان صاف
 نمفته بنفشه پستان پر سیاوشان عذاب در عرق گاوزبان خوشانید صاف کرده شربت
 است و خود دس یا شربت زو فاحل کرده بنوشند و اگر تب یار بود بر روز ششم ادویه مسهل افزود
 مسهل است و افیون و زعفران و گوند و کتیرا هر یک یک ماشه همه با سائیده در پیاده
 ریخته مرغ آینه کافور مثل بر پیاده تراشیده سوزن زوده ادویه مذکوره بر آن مالیده
 برسد غلین بچسباند و این نسخه نزله حار و بار و هر دو را فائده می بخشد و بجز بر پیوسته
 فصل در امر اخضر چشم رمد و آن درم حار باشد که در مائمه حادث شود پس اگر
 از غلبه خون باشد شدت سکنجی و افتخار و گرم و کثرت تسدد و در نبض و پیری رگها
 بر آن گواهی و در عسل ج فصد قیال از جانب موافق زنند و بوقت خواب باطل
 کشیده اول بخورند بالایش شربت است و خود دس در عرق غلبه و گاوزبان حل کرده بنوشند
 و شایان نبش پیاده خنجر حل کرده قدری خفیف سوده بدان آینه نیم گرم ضاوا کنند و غذا شل
 و می خورد و اگر از صفرا باشد درم و افتخار و تندر دو سیلان شک و غلین سوزنا
 و بطنی و دهن و تشنگی بر آن گواهی و در عسل ج فصد قیال کنند لیکن خون کمتر آرنده و آمله می نشسته
 بوق نقره چیده اول بخورند بالایش شربت نیلوفر و بوق قیات حل کرده بنوشند و غذا شل و دال
 و اگر احتیاج شود بعد از صبح گل نمفته گل نیلوفر و سست بیلد زرد و نمک و فته آله خشک
 سارلی ترمیدی شب در عرق شامه تر دارند صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته
 بنوشانند غذا بعد و در آب بونگ و بوقت شام قلیه با عسل که روز دوم باطل کشیدری اول بخورند
 بالایش شربت نیلوفر و عرق شامه حل کرده بنوشند و این عمل برای بقایار و دمو و تقویت فقر
 این و دمان است صفت محل صدف سوخته هم باشد و تویای کرمانی مغسول با ماشه بنفشه
 ماشه را که حل کرده خوب سائیده بر سر مه کنند و بکار بند عشا و آن شب کوری بود و ب
 است که بخار غلیظ در دماغ گردانید و روح با صبر را غلیظ کنند پس آن بخار بود و ب
 تنوع آفتاب لطیف شده در روز مانع ابصار می شوند علاج شقیق و مسهل ملغم بکار بند

و حال جزو بر تابه آهسته نهاده قدری فلفل سیاه ساییده بر آن پاشند پس آن بیک
 زان بر آید و چشم کشند نزول المار عبارت از رطوبت بود که در طبقه عصبیه ریزد
 ما بین طبقه قرنیه و رطوبت بیهیه و سبب آن یا برودت و مانع بود یا ضربه و سقوط که در آنجا
 بعد از در و سردانی علامت آن خیالات مثل اشته پیش حشیم آمدن و مالید و حشیم
 مسانه شدن و گاهی این خیالات بسبب بخیر نیز می باشد و فرقی است که اگر بخیر بود
 خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول بود در یک چشم **علاج** تنقیه بین و تنقیه
 بلغم کنند و استعمال ایارجات نمایند و اگر نزول آب چشم شود و رجوع به کمالان نمایند
 و در ریه از نزول تخم میل در شهر ساییده بچشم کشند و بوی تنقیه مشک خالص یک باشد
 زعفران و دیانده سنبل الطیب یک باشد که بچشم چار باشد کوفته نیمه قدری قدیمی سوسن
 استعمال کنند **فصل در امراض گوش** در گوش اگر از غلبه خون بود و علامت آن سرخ
 و گرانی سرد در در و شدید و بوی سر و خوش آمدن علاج فصد قیال کنند و روغن گل
 در سه گشته چند آن بچشم دهند تا که سر که سوخته شود و روغن بماند در گوش چکانند تا شیرین
 بار و روغن که در نیم گرم بچکانند و گل خطی و عنب اشعلب خشک و تخم خبازی و شاهانه در آب
 بچکانند و بخار آن آب گوش رسانند و بخار آب یک برگ نیب در آن جوش داده باشند پس بکن
 در ده است و اگر در و بسیار شدید بود قدری افیون در روغن گل آمیخته همراه شیر و خمر آن
 مخزوح کرده در گوش بچکانند و اگر از گوش ریم آید از زروت سوسن و شاهانه تنقیه قیال
 آلوده در گوش که از زرد از گوشت پیر بپزند و آب برگ سکهد رسن بیکرم در گوش بچکانند
 و اگر از این ندایر فایده نشود فصد قیال زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت
 و جود سردی و تلخی و دهن خشکی آن **علاج** اخراج صفرا بسوسن کنند و باقی علاج مثل علاج
 در دوسوی فرمایند و اگر از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و آفتاب بوی گرم
 و رطوبت بینی علاج تنقیه بلغم نمایند و بهتر تنقیه و مانع حبس ایارج استعمال فرمایند و روغن گل
 در روغن بابونه بیکرم در گوش بچکانند و اگر سبب ریح بود کلیل الملک تخم شبت با دیان یک کوفته
 جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن ترب بیکرم بچکانند و صفت روغن ترب
 آب ترب یک جز و روغن تخم سیاه جز و روغن آملیخته بچوشانند که آب بسوزد
 و روغن بماند لکهارند و بخار بر بند صفت روغن بابونه گل بابونه در روغن بچکانند

در پیشته کرده در آفتاب دارند و تمثیک گل پرورده شوند بکر همچنین بعل آرنده و کب
روغن بنفشه در روغن گل و غیره همین است صفت روغن شطوطه در شب
در سر که تر دارند صبح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد آید
باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاهدارند و اگر سبب استلانی معده بود و علامت
غشیان و سیلان لعاب از دهن و در دست علاج تنقیه معده بقی و صلاح
حال معده کنند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و در دست علاج
تبدیل مزاج دماغ و تحلیل ریح نمایند و اگر از نزله جار باشد علاج آن لعاب بیدانه
شیر و مغز تخم کدو شیر و عناب در عرق عناب شعلب بر آورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
صل کرده بنوشند و اگر از نزله بار و بود و علاج گاوزبان عناب بر سیاهوشان اصل بنفشه
نیکو فته عناب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس صاف
بنوشند طنین و دوی اگر باریک و تیز باشد طنین گویند و اگر غلیظ بود دوی و اکثر
از ریح بار و باشد علاج اطر فیض اسطوخودوس اول بخورند بالایش گلقد آفتابی در عرق
بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی است در بر سفید غار لقون سائیده در لیله
شسته آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیکو فته تخم کرفس در آب
جوشانیده صاف نموده گلقد آفتابی مالیده بنوشند نقصان سمع اگر خلق باشد
یا در سن شیخوخت یا از سقط و فربه که باعث کوفتن عصب مغز شده حادث گردد و علاج ندارد
و اگر از غلبه صفرا باشد علاج آن استفراغ صفرا نمایند و اگر از بلغم باشد علاج آن تنقیه
در روغن بابونه بچکانند یا بصل و در روغن بادام سوخته بچکانند و اگر از غلبه خون بود علاج آن
فصد قیفا ل زنند و باطر فیض مداومت سازند و اگر بسبب دم حار گوش بود علاج آن
علاج ورم به تنقیه کنند بعد از روغن کدو و شیر و ختران در گوش چکانند و اگر بسبب دم
بار و بود بعد از تنقیه بلغم روغن ترب در گوش چکانند و صاحب مجع الحکمه مینویسد که زهره گاو
در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف کرده در گوش چکانند
و حکیم علی کیلانی در مجربات خود نوشته که شیر را در روغن بادام تلخ بجوشانند که سوخته شود
در روغن صاف کرده در گوش چکانند و اگر بسبب مشارکت عظم و گیر بود و صلاح حال
آن عضو کنند فصل در امراض بینی رعایت اگر بسبب بحران باشد نباید نمود و اگر بسبب

حدت خون بود و علامتش آنست که اندک اندک آید و رفیق بود و علاج قصد قیال است
 و شیر مرغ تخم که و شیرین شیر تخم کاهوشیره عذاب در عرق گاو زبان بر آورده شربت نیلوفر
 یا شربت عذاب حل کرده بنوشند و باز و و کل ارمنی و کندر سائیده در بینی و مسند
 و جالینوس گوید که اگر قدری شب یمانی سائیده در بینی و مسند فوراً عارضت را ببرد سازد
 بطلان شحم مرضی است که آدمی خوشبو یا بدبو بر حس کند و اگر کند همه بود را بر یک طوطی ساس کند
 علاج تنقیه دماغ کنند و خردل و پودینه در آب جوشانیده بخار آن در بینی کشند و مشک
 و غلغل سائیده سوطا نمایند و خصیکه بوی بر حساس کند علاج آن تنقیه دماغ کنند و چند سیر
 در بینی و مسند قروح بینی اگر دمی رطوبت باشد که پیدا شود از ماده فاسد و نازل بود از دماغ
 در بینی علاج با استعمال مرهم ابیض کنند و تنقیه دماغ فرمایند و اگر دمی بیست باشد
 که از اخلاط محترقه حادث گردد و علاج آن از پیچ بطبیبی را چرب سازند و صفت
 مرهم ابیض موم سفید ده مثقال روغن کنجد روغن زیتون سه مثقال توله بعد از که ختن موم
 از آتش بر گرفته سفید آب از زیر بقدر سه توله آمیزند و اگر برای تسکین درد این خون سازند
 مناسب بود و صفت موم روغن معمولی که برای قروح بینی مجرب است روغن بادام
 یک مثقال گرفته موم روغن سازند بجهت یک مثقال بیدانه یک مثقال روغن آب جوشانیده
 مالیده لعاب آن را با موم روغن جمع کرده اند که جوشانند و نگاهدارند عند الحاجة کاربرد
 فصل در امراض زبان و سین لب و ریم زبان اگر از غلبه خون بود علامت آن سهرخی
 و سوزش لعاب علاج شیر تخم کاهوشیره تخم حیارین شیر عذاب در آب بر آورده شربت
 حل کرده بنوشند غذا آتش جو و شکر و اگر از غلبه صفرا بود علامت آن زردی زبان و زردی دهن
 علاج آن تنقیه صفرا کنند و لعاب پیچول شیر تخم کشنی خشک شیر تخم کاهوشیره تخم حیارین
 بر آورده حشمت بک آینه مضغه فرایند شقاق زبان اگر از بیست و دماغ بود علامت آن
 بخواب و خشکی دهن علاج ترتیب دماغ فرمایند و مضغه مذکور که بالا گذشت بعمل آرند
 و روغن که در روغن بوبر سر مالند و اگر از خلط سودا بود که در معده باشد علامت آن
 آروغ و دودناک و دفع شدن خلط بقی علاج آن تنقیه معده کنند و اگر سبب
 غلبه خون بود قصد زنده و اگر بسبب غلبه صفرا باشد تنقیه آن کنند و از شیر بز و لعاب پیچول
 مضغه سازند و کتوم سفید طباشیر خاکش سوخته مرغان سوخته هر یک دو ماشه همه را سائیده

بر زبان پاشند قلال که آن را جوشش و هین گویند اگر از غلبه خون بود علاج آن
فصد قیفال زنند و شیر و تخم کشنیز خشک شیر و تخم کدو شیرین شیر و تخم کاهو زاب برآورند
شریت نیلوفر حل کرده بنوشند و مضمضه مذکوره بالا بعمل آرند و طباشیر سفید و گچ سفید زرد
مغز کنول گشاده کافور سائیده بر زبان پاشند و اگر از غلبه صفرا بود نیز همین معالجه نفع دهد اگر
از غلبه بلغم شور باشد تنقیه بلغم نمایند بطمان ذوق اگر از غلبه صفرا بود دخیل هین بر آن
گواهی دهد علاج تنقیه صفرا کنند و از گل سرخ و سماق و سنگین و ترنجبین و مضمضه کنند و اگر
از غلبه خون بود علاج آن نیز قریب همین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیه بلغم کنند و از خردل
و عاقر قرحا و از تر مضمضه سازند گشت لعاب و سیلان آن اگر از غلبه حرارت و رطوبت
معدره بود علامت آن زیاده شدن در خلو معدره و تسکین یافتن از سیری شکم علاج فصد
با سلیق کنند و شیر و زرشک در آب برآورده شریت انار یا رب بوی حل کرده بنوشند
و از سماق و گل سرخ مضمضه کنند و اگر از غلبه برودت و رطوبت بود علاج آن تنقیه
معدره کنند بچرخش مصلک و جوارش کمونی مداومت سازند شقاق لب و پیشانیست
که در شقاق زبان ذکر شده علاج آن لعاب بهیدانه و لعاب طمی برباب مالند و
قیر طمی معمولی نفع تمام بخشد صفقه طباشیر سفید چهار ماشه گچ سفید شش ماشه دانه هیل
۲ ماشه کافور یک ماشه سوم و پیه ماکیان را در روغن زرد گرداخته ادویه مذکوره سائیده
در ظرف آهنی از دسته آهنی تا یکپاس مخلوط سازند و بکار برند فصل در مراض دندان
در دندان اگر حرارت باشد شربت درد و ضربان و درم لته و از آب سر و حنظل
علاج فصد قیفال یا چهار رگ زنند و لعاب بجنول مسلم شیر و عنب الثعلب خشک
شیر و تخم کشنیز خشک در آب برآورده شریت نیلوفر حل کرده بنوشند و عنب الثعلب خشک
کشنیز خشک پوست و دخت مغیالان کوکن گلنار گزنه نازع عدس مساجور آب جوشانیده
مضمضه کنند و طباشیر سفید سماق زرد و کشنیز خشک هر واحد یک ماشه کوفته بجننه
بر دندان بمالند اگر در دشتید باشد لعاب بجنول مسلم در گلاب و سرکه برآورده
قدیمی کافور اضافی نموده مضمضه سازند و از گوشت و شیگونی پر نیزند و اگر سبب برودت
باشد علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچیزهای سرد علاج آن شریت انار
بالایش کافور زبان به سیاه شان اصل لیس دانه هیل در آب جوشانیده و صافی نموده

نیات سفید داخل کرده بنوشند و عاقر قرقا و بودینه و فوفل کنند و پوست بچ کنار در آب
 جوشانیده مضمضه کنند و عاقر قرقا و بودینه از منی زنجبیل شیطرج فلفل سیاه هر یک یک باشد
 کوفته بختیه بردندان مالند و اگر دندان بسبب کرم بود علاج آن تخم ترب بر آتش زنند
 و دو آن بردندان رسانند و بابرنگ مقشریک توله کافور و مسخ گرفته سکه پوئی بتند
 یک پوئی از آن گرفته در روغن گبرند جمله کرم و پوئی جمع خواهند شد پس بیرون آرند همین طور
 حسب حاجت باقی دو پوئی استعمال نمایند طفت بر ششها که معمول و مجرب است
 فلفل سیاه فلفل سفید هر یک ببت شقال افیون مصری و شقال از عفران پنج شقال
 سنبل الطیب عاقر قرقا فنیون از هر یک یک شقال ادویه راجد اجا بکوبیده بعد وزن کنند
 و باسل سکه وزن ادویه بسترند شربت از یک دانگ تا نصف شقال ضرر سیاه یعنی
 کنند دندان دندان از چیزهای ترش علاج شکر بخامند و فلفل سیاه و نمک و عاقر قرقا ساینده
 بردندان بمالند و حرک اسنان یعنی جنبش دندان اگر بسبب نزله بار بود و علاج آن
 منصف و مسهل بلغم دهند و بعد از تنقیه عاقر قرقا زرا بلغم پوست کوکنا رسد که زنجبیل
 در آب جوشانیده مضمضه سازند و عاقر قرقا و مصلک رومی و کندر و ماندر برابر کوفته بختیه
 سنون سازند و اگر بسبب نزله حار باشد علاج آن فصد قیفال زنند و بعد از فصد
 عناب خمیره گاؤزبان در عرق عناب الشعلب مالیده بنوشند و اگر در مزاج صفراویست
 بجای خمیره گاؤزبان شربت نیلوفر دهند و پوست کوکنا رنگنا را عین مسلم کشند و خشک
 در آب جوشانیده لعاب سبغول مسلم اضافه کرده مضمضه سازند و ماندر و زرد و طباق سفید
 کتفه سفید شرب میانی سوخته فوفل سوخته پوست انار سوخته کوفته بختیه سنون سازند
 تغییر رنگ دندان اگر سیاه بود یا سبز از غلبه سودا باشد و اگر زرد باشد از غلبه صفرا
 علاج در صفراوی بعد از تنقیه صفرا از آب عناب الشعلب و مسکه مضمضه کنند
 و در سوداوی بعد از تنقیه سودا پوست بچ کبر خشک مصلک رومی باریک ساینده بردندان
 بمالند و رملش اگر حار باشد رجوع بعلاج در دوا بردندان نمایند و اگر بار دلو و آنچه
 در دوا بردندان گفته شد بعمل آرند سنون برای در دلش و عکس دندان معمول
 و مجرب است ص زنجبیل سوهن کمی بابرنگ میر اکسیس کتفه سفید نیلایه قهوه سوخته
 همه را باریک ساینده سنون سازند و دیگر برای می خون که از لثه دائم سائل باشد

ص شب یانی که آن را سوخته در سر که سر و کرده باشند یک جزو نمک هست می و در
 در و در برابر هر دو کوفته بخت سنون سازند از اینها و یک دوم الاخرین پنج باشد گفته سفید
 چار باشد و آنه الاخری بریان طباشیر غول سوخته هر یک پنج باشد همه را کوفته بخت سنون سازند
 فصل در امراض خلق و لهات و مری و قصبه ریه و رم ال لهات یعنی
 اماس ملاذه عکاج ان حسب ماده تنقیه نماید اگر از غلبه خون و صفرا بود و بس که
 و گلاب و آب غناب الثعلب سبز غره کنند و اگر از غلبه بلغم بود و خردل و عسل را در آب
 جو شانیده غره کنند و اگر از غلبه سودا بود و مغز فلووس در شیر انازه مالیده غره کنند
 استر خا لهات یعنی ملاذه سست شود و فرو ترخت و علاج اگر از غلبه خون بود و کفیل
 زنده کشیک خشک گلنار کوکنا غناب الثعلب خشک در آب جو شانیده گلاب و سرکه اضافه نمود
 غره نماید و گلر خ صندل سفید گلنار کاو بار یک نموده بروگزارند و اگر از غلبه بلغم
 باشد بعد تنقیه بیمار که حاصل غره کنند و شب یانی سوخته شلخ گوزن سوخته نوشادر
 بار یک ساخته بر کف پیمل نهاده ملاذه را بر دارند بر تارک سر سریش گدخته و سرکه پیمل
 آینه بر گدازند تا ملاذه را بالا کشد و در و بر برای زخم لهات و کام مانع صفت آن
 گل ارمنی طباشیر سنگ جراحات گلنار و ورق گل مساوی الوزان گرفته سایه و در
 کاغذ اضافه کرده بکار برند خنثاق و آن درم بود تین و عضلات مری و حنجره بود
 و مانع نفوذ روح بطرف قصبه ریه و مری بود بلع بدشواری حاصل شود پس اگر از غلبه خون بود
 علامت آن سستی روی و زبان و سوزش خلق و هتلاقی و عروق و صلاوت و بن غلظت
 و بسیار تنگی نفس علاج فصد قیفال زنند و هفت هفت زولپس هر دو گوش می کنند
 و روز و دم تار عمل کنند و لعاب بهیدانه لعاب پیغول مسلم شیر و عناب شیر و تخم کدو
 در عرق غناب الثعلب بر آدوده شربت نیلوفر شربت قوت حل کرده بنوشند و اگر قبیح
 مسهل شود در همین نسخه مغز فلووس ترنجبین گل قند آفتابی روغن بادام افروخته مسهل و بنار
 و غذا بوقت دو بهر بخورد آب و بوقت شام شلخ و بجای آب قبل از غذا عرق
 غناب الثعلب و بعد غذا آب آهن تاب و بعد تنقیه پوست خشکاش عدس مسلم
 حقیض کلی گلنار که ز مانع عناب جو شانیده صاف کرده غره کنند و قتیق
 درم سترخی و زرد رنگ شود نوشادر و نمک ساییده در روغن کنجد آمیخته

غرغره کنند و بعد منقرض شدن درم بر دهن نهد و غرغره نمایند اگر از صفرا بود شدت درد
 بوقت ضیق نفس و شدت غشی و تلخی دهن و خوابی بر دگواهی و در علاج نفوذ کمال کنند
 لیکن دم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب پیچول شش ماشه و شیرۀ منقرض گردد و شیرۀ منقرض بود
 شیرۀ عنباب در عرق عنباب الثعلب بر آورده شیرت نیلو فصل کرده بنوشند و باقی علاج
 انحرور و موی گفته شد بعمل آرند غذا یک وقت بشو با شیرت نیلو فریوقت شام شکم می نامد
 و اگر از بلغم بود بسیاری کثرت عاب و پیچ رود و قلب درد گواهی دهد و اگر از سودا بود
 علامت آن خشک دهن و تیرگی رنگ علاج هر دو پر سیاوشان هفت ماشه بکافور
 پانزده عدد سنابلی یک توله مطبوخ و دس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفنج ۶ ماشه
 ترید سفید ۹ ماشه زنجبیل ۳ ماشه درسته آنرا آب جوشانند تا ثلث حصه ماند مانند صاف کرده
 منقرض فلو ۳۳ توله گلکند آفتابی ۴ توله غار یقون شمع حنظل هر یک دو ماشه و دهن سید بنجر
 یک توله داخل کرده نیاز سازند و اول باب گرم حقنه کرده بعد از آن نصف دو انزکوه
 و تنقیه انداخته عمل نمایند و بعد چهار گهری نصف دیگر را در حقنه انداخته بعمل آرند
 بعد تنقیه پر سیاوشان اصل اسوس عنباب الثعلب کزمانج در آب جوشانیده صاف کرده
 غرغره کنند و بار اول غرغره کردن فائده عظیم می بخشد غذا قلیله و خشک گرتگی آواز اگر
 از نزل شود و علاج نزله متوجه شوند و اگر بسبب گرمی حنجره بود چنانچه بعد امراض حاد
 لاحق میشود شیرۀ تخم خیارین شیرۀ تخم کا بود در عرق عنباب الثعلب بر آورده شیرت نیلو
 یا شیرت عنباب حل کرده بنوشند و اگر از سردی حنجره بود چنانچه در ایام سردی لاحق شود
 کا در زمان پر سیاوشان عنباب دانه الاچی نبات سفید و آب جوشانیده صاف نموده
 بنوشند یا کشمش ۹ ماشه با سته نبات سفید جوشانیده صاف کرده بنوشند
 انطباق مری یعنی بهم شدن آن علامت او آنست که چیزی سبک مثل آب
 و شور با اصلان و نشود اما لقمه بزرگ بفرغعت بی اینه اخورده شود و علاج کا در آن
 عنباب انیسون سنبل الطیب بهمن سفید بهمن سرخ جوشانیده صاف نموده و صاف
 حل کرده نیم گرم جرعه نبشتند و اگر معطله سائبه سردار کرده دهند فائده بسیار
 بخشد و نیز تنقیه مسلسل بلغم بعمل آرند و مجده ناری زیر سرخ نمهند و پاک زده چندین مرتبه
 مانند استر خا حنجره یعنی سستی علوم نشان وی نفس نیاندن است یا بعسر آسمان

علاج آن مثل صلاح انطباق مری کنند فصل در امر ارض سینه و شمش و آلات
تنفس سعال یعنی سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود گاو زبان اصل السوس
پرسا و شان زوفام یا بس عناب بادیان نیکوخته در آب جوشانیده صاف کرده
خمیره بنفشه حل ساخته بنوشند و اگر حاجت هست و استلزام اخلاط بود و میزینقه انجیر زرد
سارگی مغز فلوکس غاریقون روغن بادام شیرین اضافه کرده بمسل و هندی بروز تیر
شیره گل گاو زبان شیره عناب در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بنفشه عام
تنقیه و ماغ کنند و بعده برای تنقیه سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان
آمیخته اول بخورند بالایش گاو زبان زوفامی یا بس عناب پرسا و شان در آب
جوشانیده صاف کرده غسل خالص آمیخته بنوشند و حسب جود و انافع ترین اشیا
صفت لعوق سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عناب
بست دانه تخم خباز می تخم خطمی هر یک سه ماشه بهب دانه یکدریم پوست خشخاش
دو توله در و دانه آب بخورند و بانبات سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیره منو باوادم
شیره تخم خشخاش سفید از هر یک یک توله میفزایند بعد کثیره صمغ عربی رب السوس
هر یک سه ماشه سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و باز دانی خون بود
علاج آن فصد قیقال زنند بعد آن عناب بهفت دانه خمیره بنفشه دو توله
در عرق عناب الثعلب و عرق گاو زبان مالیده بنوشند یا لعاب بهب دانه شیره تخم گاو
در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد علاج لعاب سفوف
مسلم لعاب بهب دانه شیره تخم گاو شیره تخم کشنی خشک شیره آلو بخارا در عرق عناب الثعلب
بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت هست و سمل صفرا و هندی و شیره
که ترشی آلو بخارا بسرفه مفرت نمی رسانند بلکه مفید است و مجرب کمافی بحر الجواهر و تخم حبه
و قسمی است از سرفه که آن را سرفه بالیس گویند و آن چنین باشد که در هیچ دفع نشود
و آن بر دو قسم است یکی سرفه بارد و سبب آن بلغم مائی رقیق بود که در اجزاء ریخته شود
علامت و علاج آن علامت و علاج نزله بارد است دوم سرفه حار که خلط رقیق حار
مدام از دماغ بطرف سینه میریزد و در اجزاء آن نفوذ کند علامت آن سرفه خشک
بجز از آمدن چیزی از سینه و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و کمی آن در روز

علاج دیاقوز اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه لعاب سمبول شیره تخم کاه بود و در
 غلبه الشعلب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا اشجوب یا سقناخ یا خشک
 یا شله در سرفه بار و غذا کباب و زجاج یا نیمه و یا آب قلیه یا خشک کم روغن حب که با کرفس
 سرفه مفید اند صفت گل پسته پوست بلبله مساوی وزن گرفته در عرق ادرک
 ساییده بقدر موندگ جمانند عسل الحاجت یک حب در دهن نگا هدا رند
 حدوث این مرض بعد از ذوات الریه یا ذوات الجنب بود یا بعد از نفث الدم یا نیز پس از
 طریل عارض گردد علامت آن ظهور مده در سرفه و فرق در میان مده و بلغم باین طور
 سه گفتار که بر آتش گذارند اگر بومی حرم سوخته آید مده است و الا بلغم و کتب
 این علت قرصه ریه میباشد علاج کثیرا رب السوس ساییده در دیاقوز یا نیمه
 اول بخورند بالایش شیره مغز تخم کدو شیره تخم خرفه در عرق غلبه الشعلب
 و عرق گاوزبان بر آورده شربت خنکاش یا کافور آفتابی داخل کرده بنوشند
 یا سفوف سرطان اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه شیره اصل السوس و در
 گاوزبان بر آورده شربت افرا شیره من حل کرده بنوشند و شیخ الکبیر گوید که مسلول را
 گلقد تازه بسیار خورند که نافع ترین اشیا است بلکه باید که نان خورش هم گلقد با
 و قتیق خون بر آمدن شروع شود و قصد با سلیق نزنند و قرص کرباد شربت
 حب الاسن بدین صفت سفوف سرطان سه طمان سوخته ده درم
 صمغ عربی گل ارمنی هر یک نیم درم خنکاش سفید و ورم و نیم کثیرا سه درم جمله را
 بکوبند و سفوف سازند صفت قرص کربا صمغ عربی نشاسته کربا کثیرا
 مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقا قیا هر یک یک درم کوفته نیمه
 در لعاب سمبول اگر اصر سازند شربت الیه ماشه تاء ماشه و پو شیده نماید
 اگر طریق سوختن سرطان آنست که سرطان را در کوزه کله نهند و سر کوزه محکم بکنند
 و یک شبانه روز در تنور نهند بعد از بکار بردن نفث الدم و آن آمدن خون بود
 از راه دمان یا از دماغ بود و آن تخم آید و گاه رعات همراه لودیا از اجزاء خلق
 مثل جنجه و غیره بسبب آواز شدید یا قی شدید یا از ضرر دیگر بر آید و این تخم جنجه
 و یا از سینه بود و او بوقت استسقا یا سرفه شدید بقدر اندک بر آید یا از اجزای دهن

مثل لثه و غیره بر آید و علامتش ظاهر است که از علامات مذکوره هیچ نبود و با براق آینه
 بر آید علاج که با سائیده در خمیر خشک یا دیاقوزه آمیخته اول بخورند بالایش
 لعاب بهیدانه شیر و ریشه انجبار شیر و تخم خرفه در آب بر آورده شربت حب لاس حل کرده
 بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر ازین به نشود فصد با سلبق ریزند و قرص که با یاقوت گلزار
 بدهند و این قرص در دهن دارند و صفت اقا قیا که با مر و اید ناسفته بسید
 طباشیر گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه گل ارمنی نشاسته صمغ عربی کتیر اساموی الون گفته
 کوفته بخیته در آب برگ بارتنگ یا لعاب سبغول مسلم اقراص سازند و صفت
 قرص گلزار گل ارمنی گلزار صمغ عربی از هر یک چار درم گل سرخ اقا قیا از هر یک
 سه درم کتیرا دو درم کوفته بخیته آب گلزار اقراص سازند و کشته مر جان اگر لعاب
 نفت الهم دهند فائده عظیم می بخشد و صفت شلخ مر جان را در شیر آن هفت مرتبه
 گرم نموده سرد کنند بعد در شیر آگ سائیده اقراص ساخته خشک نموده در دو
 سکوره گلی نهاده کلکمت کرده در ده آثار یا چکد شتی آتش دهند شربت یک سرخ
 یا شربت آثار غذا شده و دال خشک و مار الشیر و اگر خون از اجزا در دهن بر آید علامتش است
 که گلزار انجبار فوفل باز و همه را سوخته با مصطکی سائیده بردندان مالند و انجبار گلزار
 کزناج فوفل خضض در آب جوشانیده مضغه کنند و گاه این مرض از بند شدن حیض
 عارض گردد و علامتش آنست که مدرات حیض دهند و فصد صاف زن منقطع تنفس
 و آن مرضیست که شخصی محنت و حرکت نکرده باشد نفس سبب است و تو اثر آید و آن اگر از نزله
 بار و بود علامت آن آواز خرخر از سینه آید و با سرفه و بلغم باشد و اگر با سرفه باشد منجر
 باستسقا گردد و در آن وقت شیر شتر دهند و هر چه در دستسقا گفته آید بکار برند و اگر از نزله
 علاج گل گاؤز بان گل زوفا بر لثیم خام مویز منقی اصل لبوس مقشر نیکو گفته
 لبوس گندم در عرق غلب الثعلب و عرق گاؤز بان جوشانیده صاف کرده
 شربت زوفا حل کرده بنوشند غذا اقلیه یا نان خمیری و اگر این مرض از استسقا
 عضلات نفس حادث گردد علامت آن تنفس مضاعف است علاج آن مثل علاج
 فالج کنند و اگر از تصاعد انجبه گرم بود که از دل لبوی شش آید علامت آن
 حساس تصاعد انجبه گرم بود و عظم النفس و نبض و شدت عطش علاج

فصد باسلیق زنند و رای تسکین حرارت لعاب بهیدانه لعاب بهغول مسلم شیر
 مغز تخم کدو شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا اشجو
 لعوق صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسب دارد و معمول این دو دوان
 صفته مویز منقی ابجیر زرد با قلات تخم خشخاش اصل لیس مغز تخم کدو شیرین پسیاوشان
 را زیاده زوفای یابس مغز بادام مقشر طبله پودینه تخم خطمه صمغ که کثیر تخم گتان بهیدانه
 کوکنار از هر یک نیم توله همه را جو کوب نموده در دو آن آب بجوشانند تا نیم آگار برماند
 صاف نموده غسل پاؤ آنها در خل کرده بقوام آرد شربت از پنج ماشه تا دو درم مجنون
 از تالیف جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم که در ضیق النفس مکرر تجربه رسیده صفته
 مرکب میوه سالکه کثیر صمغ کوبیده از هر یک پنج درم کندرز را وند فرومانا زعفران پسیاوشان
 ایرسا هر یک سه درم زوفای یابس چلغوزه هر یک پنج درم مویز منقی دو درم همه را
 کوفته بجمله صمغ را در سه اوقیه طبع زوفای یابس حل کرده در غسل و نبات مجنون بسیارند
 ذات الریه و آن درم گرم است که در شش پیدا شود علامت آن شعال
 وضیق النفس و درد در مقدم سینه و سرخی روی و خسار و چشم و عظم و موجیت نفس
 علاج فصد باسلیق زنند و برای تلطین طبع گل زلفه گل نیلوفر عناب سپستان
 تخم خطمه در آب جوشانیده صاف کرده شیر خشک حل ساخته بنوشند غذا اشجو و گاه
 در شش درم رخنو بلغمی عارض شود علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت دانه
 در کام و سرفه علاج بضع و سهل بلغم دهند ذات الصدر و آن درم عشا
 ضعف سینه است علامت آن تب دائمی و شدت عطش و مر یض از رقم معده خنجره
 درد ناخس دریافت کنند ذات العرض و آن درم موخر غشای مضعف سینه است
 که جانب فقرات حادث گردد علامت آن احساس درد در میان هر دو شانه
 و مر یض بر پشت بتوان خفت علاج هر دو مثل علاج ذات الجنب نمایند مگر برای
 وضع او و به مواضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات العرض مابین
 التفتین و در ذات الجنب بر پهلو فضا دهند ذات الجنب و آن درم باشد
 در پرده که ضلوع را پوشیده است یا در حجابی حجاب علامت آن تب دائمی
 و فشار میت لهنس و اکثر این مرض از ماده گرم حادث میگردد و علاج تار و درم

فصد با سلیق از جانب مخالف زنند و اگر حاجت بود شربت عناب شربت نیلوفر
 در عرق عنب الثعلب در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بمسمل حاجت شد
 اول برای نفیج ماده عنب الثعلب بنفشه برگ گاوزبان در عرق عنب الثعلب خیسانند
 صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند روز دوم گل نیلوفر اضافه کنند و بجای بنفشه
 گل بنفشه تبدیل نمایند و بر روز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر و تخم خطی عنب الثعلب خشک
 عناب سیستان در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسانند یکبار شربت نیلوفر
 حل کرده شیره تخم کاهو بالا ریخته خاکسپاشیده بنوشند و بر روز هشتم گل سرخ مغز فلوس
 شیر خشک ترنجبین روغن بادام اضافه کرده مسمل دهند و بر روز نهم یکبار سیاه عناب
 هبغول سلم شیره تخم کاهو در عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و ضماد
 در پستانها بر کوباده صندل سرخ آرد و جو آب خرفه سرخ و قدری روغن بنفشه ساییده
 ضماد نمایند و چون زمانه است ایام در گل بابونه گل خطی گل لیلی الملک آرد و جو آرد با قلا
 عنب الثعلب خشک مغز فلوس در روغن بابونه ساییده ضماد کنند فصل در امرض
 قلب حفقان حرکت است ابتلا حی در دل که برای دفعه در دل شود علان
 اگر از غلبه صفرا بود تنقیه آن کنند و مغزها و مبردات که در دوی تحریری آید عمل آرند
 و اگر از غلبه خون بود فصد با سلیق زنند بعد فصد صافن کشانند و آله مر به بنفشه
 بورق فقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب هبغول شیره تخم خرفه شیره کشمش خشک
 شیره زرشک در گلاب و عرق کیوژده بر آورده شربت انار شیرین با خمیره صندل مخلوطه
 تخم فرخ خشک پاشیده بنوشند یا آله مر به اول بخورند بالایش شربت صندل شربت انار شیرین
 در عرق گاوزبان و سید خشک حل کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و نیز بعد تنقیه باور الجبن
 بطریقیکه در بحث مایخولیا ذکر یافت عمل آرند و ماور انخمار خورنط طریق اخذ ماور انخمار
 بگیند خیار و از سر کار و چیتد جان زنند پس گل حکمت نموده در تنور که گرمی آن
 فروخته شده باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح بر آورده گل حکمت رو نموده
 سر آنرا بریده میفشارند پس آبش را صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بدهند
 و قدری قدری هر روز میفزایند تا بیک رطل رسد و ترکیب ماور القرق هم
 همین است و مداومت خمیره مر و اریذ معمول کنند و شربت اب الصالحین نافذ ترین

شاید و دادن قرص کافور نیز مفید است صفت خمیره مروارید مملوله
 کوبیده ابریشم براده صندل سفید هر یک دو توله شب در عرق گاوزبان یک رطل
 نزد آرنده صبل جوشانیده صاف کرده باقند سفید و رطل و عمل خالص یک رطل
 بقوام آرند و در آخر قوام مروارید نایافته یک توله شب بنز یا قوت بسد هر یک دو توله
 مشک خالص ۲ ماشه همه را سائیده و خل سازند بعد از آن ورق طلا و ورق نقره
 هر یک شش ماشه و خل کرده خوب حل کنند و بکار برند صفت شراب صابون
 بیار و عمل گوژ پل که کلیست مشهور و در هند صد عد و و سبزی آن دور کرده در آب
 یمنی کافوری پاؤ آثار بالیده شب در پیاله چینی نگا بدارند صبل جوشانیده نبات
 که یک آثار نبات را با دو آثار عرق کیوڑه و گلاب شربت ساخته باشند یکجا کرده
 در شیشه که نصف شیشه یا ثلث شیشه خالی باشد انداخته شیشه را نگا بدارند
 پس بعد چهار روز که جوش خورده باشد بر آورده صاف کرده بدارند از دو دام
 باشدش دام بعمل آرند و اگر همراه عرق کیوڑه و گلاب بید مشک آمیزند بهتر باشد
 صفت قرص کافور کافور رسته جزو زعفران چهار جز و مغز تخم کدو شیرین دو جز و تخم
 تخم باریک چهار جز و عمل سفید چار جز و کوفته بجنه در عمل سرشته اقراص سازند
 و مشک در آب کشیده سبز سوخته بر قلب طلا کردن فائده عظیم می بخشد و سبب
 دبی و آثار خوردن خفکان را مفید آید و اگر از سور مزاج بار و بود و دالم شک طلو
 اول بخورند بالایش شربت گاوزبان در عرق گاوزبان و عرق بادبان و
 عرق پان حل کرده بنوشند یا عنبر شهب سائیده در گلغن سیدولی آئینه اول بخورند
 بالایش گاوزبان اصل السوس در عرق عنبر الثعلب جوش خفیف داده منا کرده
 شربت زو فاعل ساخته خاکشی پاشیده بنوشند یا خمیره ابریشم اول بخورند بالایش
 شربت بنفشه در عرق گاوزبان و عرق کمو حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند
 و سبب الطیب صندل سرخ دار چینی مشک و رروغن گل سائیده بر دل طلا کنند
 و اگر بشرکت معده بود علامت آن حدوث غشیان و بعد از آن تخفیف یافتن
 پس اگر در معده صفرا باشد علاج آن سنگبین در آب گرم حل کرده
 بنوشند و بعد یک گهری قه کنند بعد خمیره صندل در ورق نقره بمپید

اول بخورند بالایش شربت سنبلی در گلاب حل کرده بنوشند غذا آشوب باشد بامازین
 و اگر دوسعه بلغم بود علاج آن نمک در آب جوش داده قی کنند بعد شیر بادیان
 در عرق گاوزبان برآورد و گلقد آفتابی مالیده بنوشند و جوارش مناسب بخورند
 غذا نخورد آب و اگر تدبیرات مذکوره سودمند بدتنقیه خلط نمایند و اگر دوسعه سودا بود
 مار لچین دهند و اگر خفقان بسوزانم بود و دوار المسک اول بخورند بالایش گلقد آفتابی
 در عرق گاوزبان و عرق بادیان مالیده صاف کرده تخم بالنگا پاشیده بنوشند و اگر
 بضعف معده بود علاج جوارش مصطلکی سائیده در خمیره صندل آن میخند اول بخورند
 بالایش شیر که دانه هیل در عرق گاوزبان برآورد و نبات سفید داخل کرده بنوشند و اگر سبب
 ضعف قلب بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن
 و از اندک حرکت نفسانی مثل غم و تسبیح عاوش گردد علاج خمیره مر و درید و دوار المسک
 بار و یا خمیره گاوزبان غنیمتی اول بخورند بالایش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب
 در عرق گاوزبان و بید مشک حل کرده بنوشند غذا پلو لا و قلیه چوزه مرغ نصف است
 و دوار المسک بار و طباشیر و ماشه گلسترخ و ماشه کمر باسه ماشه کشنیز خشک سه ماشه
 مر و درید یک ماشه قرفه دو ماشه مشک خالص دو سرخ کافور سه سرخ شربت فواکه شیرین
 سه توله نبات سفید هشت توله بدستور معروف تیار سازند غشی حالتیست که تمام جوارش
 معطل نماید علامت آن بر دوت اطراف و نفس و نبض ضعیف بود علاج و حالت غشی
 آب سرد و گلاب بر روزن و بویای خشک بمویانند و بر آنجوره گلی آب نارسیده
 یار گلورخ گلاب پاشیده بمویانند و دست و پا به بندند و کف دست و پا را دلیک نمایند
 و کشیدن شاخها بر ساقین و قدیم مفید بود و اگر بسبب وجع شدید باشد لکیر حج
 فرمایند فصل در امر اضیستان قلت لبرین یا بسبب قلت خون بود که ماده
 لبرین است یا بسبب غلبه اخلاط ثلثه بر خون بود علاج اگر از غلبه اخلاط بود تقویه آن
 نمایند با دویه خفیفه و اولی آنست که قطره از دویه معدله تعدیل اخلاط نمایند
 و شیر و تخم شبت ۲ ماشه در عرق گاوزبان ده توله برآورد و به نبات شیرین کرده
 بنوشانند و زیره کرمانی سه ماشه بعد تناول طعام بخورند و اگر بسبب قلت خون بود
 اودویه مولده خون بکار برند و زیره کرمانی در توله خون خاصیت عجیب دارد

غذا پلا و مرغ یا قلند خشک تناول نمایند و درم لیستان اگر حار بود سرخی رنگ و عظم نبض
 علاج فصد با سلیق از جانب مخالف بکشایند و اگر احتباس طبع بود فصد من
 ریای موافق زشت و در خفه در سر که تر نموده بر لیستان گذارند و اگر به تحلیل من و در خفه شدن
 که در من کنونی به خطی تخم کنان منفرجه تر هندی در شیر گاؤ بطریق مرهم بخیته برای تسخیر ضاوا نمایند
 و بعد از آن الفجار این مرهم بمس آرند و صفت سفید یک توله مر و در سنگ باشد موم سفید یک ام
 روغن کنجد سه توله بطریق معروف مرهم نموده استعمال نمایند و غذا نان و قلیه بپزند
 و پوشیده نمایند که اگر به در لیستان را درم حادث گردد از طریق که بود فصد زشت
 فصل در امر اخض معده وجع الفواد و آن در درم معده است اگر از نصاب
 عفا باشد علامت آن ظاهر بود و علاج فصد با سلیق از نیند و شیر و زرشک
 یا آب تمر هندی در عرق گاؤ زبان بر آورده شربت نیلوفر یا سکنجبین بهیوی حل کرده
 نوشانند و کلسرخ طباشیر زرد و در گلاب ساییده بر غم معده ضاوا کنند و مالین
 عطر گلاب نیز نفع یکن و بدو اگر از دیر با رده باشد علاج آن از حکایت فصل ذیل
 برگیرند حکایت شخصی را وجع الفواد بارد لاحق شد رجوع با حق و در روز اول شیر
 دانه هیل در عرق گاؤ زبان و عرق بادیان بر آورده گلقد آفتابی مالیده بوقت صبح
 داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل ساییده در گلقد آفتابی آیه بخنه خورانیده
 عود و مصطکی در روغن بابونه سوده بر موضع درد ضاوا کنانیده شد تا سه روز بهیوی
 معالج شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریح و ضج ماوه گاؤ زبان بادیان میگوشت
 تخم کرفس و فخر کی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آیه بخنه داده شد
 روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد و عناب بنفشه افزون ساخته
 بجای عسل گلقد آفتابی تبدیل کرده طباشیر خورانیده شد بر روز سیم سبزه
 میزمنقه تربید سفید محوت خراشیده منفرجه فلوکس خیره بنفشه شیر شست روغن بادام فضاوه
 سسل و او بر روز تبرید عاب ریشه خطمی شیر دانه هیل در عرق بادیان بر آورده شربت
 بنفشه حل کرده نوشانید همین نمط سسل بمس آمد گونه افاده شد و چون که بدوت
 در مزاج و شکایت وجع موجود بود و ای مخترع حکیم علوی خان در برگ قبول
 داده شد صحت کلی یافت صفت دوا مخترع علوی خان نمک ترب نمک پخته

نمک بنگ هر يك سه ماشه جوهر لوبان سه سرخ قفاح اذخر يك شقال دانه هيل و دوم
 همه را در عرق انجوا ۲ توله گهرل کنند تا خشک شود پس نگاهدارند عند الحاجة بقدر
 سه سرخ در بزرگ تنبول نهاده بخورند و جمع المعده اگر از ریاخ بود قراقرق شقال
 و جمع گو اسی و ده علاج جو ازش کمونی اول بخورند بالا کش شیر و تخم کشوت شیر
 بادیان شیر و زیره سیاه در آب بر آورده گل کنند آفتابی مالیده بنوشند و اگر از فساد غذا بود
 علاج تنه کنند و سکنجبین ساده گل کنند آفتابی در گلاب و عرق بادیان حل کرده
 بنوشند تخم و همیضه تخم انست که معده اهل در غذا تصرف نکند و همیضه نکند و همیضه
 عبارت از انست که غذا بهضم نشده در معده بماند و فاسد گردد و آنچه لطیف باشد
 بقیه دفع شود و آنچه غلیظ در سبب بود با سه سال علاج اگر طبیعت مستعد بقیه باشد
 از آب گرم و سکنجبین و گلاب تنی فرمایند و الا شیر و بادیان شیر و موزینه در عرق بادیان
 و گلاب بر آورده صاف نموده سکنجبین ساده حل کرده بنوشند و اگر حاجت فمردن بیل
 تر بد سفید خوب تر اشیده سائیده در گل کنند آفتابی آیمخته اول بخورند بالا کش شیر
 یا شیر بت در و مکرر یا شیر بت سنا و در عرق بادیان و عرق گاؤز بان حل کرده بنوشند
 و اگر بسبب غلبه صفرا بود علاج بقیه تنقیه معده کنند بعد سکنجبین ساده و سکنجبین
 در گلاب و عرق عناب و شعلب حل کرده بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف
 برای جبران سه سال طها شیر سفید سائیده در شیر بت انار شیرین آیمخته اول بلیسند
 بالا کش شیر و زرشک شیر و سماق شیر طها شیر سفید در آب بهی شیرین بر آورده و شربت
 حب الاس حل کرده بنوشند و اگر از غلبه بلغم بود علاج بعد تنقیه معده عود سائیده
 در جو ازش مصطک یا نوشدار و آیمخته نخستین بخورند بالا کش شیر و دانه هیل
 در عرق گاؤز بان بر آورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و اگر بیضه از فساد و هو بود
 که آن را همیضه و بانی گویند علاج خانه را از عطریات و بخورات خوشبو سازند
 و سکنجبین لیمو و سکنجبین ساده در گلاب حل کرده بنوشند و از قند و لیمو و گلاب آب
 خالص آب شور تیار سازند و جرعه جرعه نوشیده باشند و بعد از آن نصف و نا حیل دریائی
 و زهر مریه خطائی و پیپته در گلاب سوده شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کرده
 بنوشند و شیر و آلو بخارا شیر و زرشک در گلاب و عرق گاؤز بان بر آورده شربت انارین

حل کرده بنوشند و کشنیز سبزه بوی سرچوب کلبه و آن زیادتی آرزو می طعام
و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع سنگ است بدباشد پس این مرض اگر از خفتن سردی و غم حاصل
علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترش و بودن اشتها بر ساعت و سوزش در دغنه
فم معده اگر طعام نخورد و خارش قریب نبشی گردد و علاج تنقیه سودا و اسهال با آب صندل و فلفل
غذایان و قلیه مرغ جوع البقر می و این مرضیست که در آن بطلان شهوت طعام
بمرتبه شود که صاحب آن از بومی غذا اگر اهمیت بهم می رساند و نفسا نهایت محتاج غذا
می باشند و اکثر باغشیان و غشی باشد و لاغری بمرتبه که هم رسد که مردم گمان برند که در قوت
و این مرض را الولیوس هم میگویند و اگر از سبب مصادمت هوای سرد و ملاقات تلوج
غرض این مرض از سوز مزاج بار و مفرط در فم معده حادث شود و قوت جاذبه و حساسه
از فم معده بطلان یابد و در دود معده حساس کند و چون دست بر فم معده گذارند
بر دود محسوس شود و علاج جوارش کوفی بجوارش جالینوس یا جوارش مصطکی
یا جوارش عود آمیخته اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره دانه های در عرق بادیان
بر آورده صاف نموده گلقدار آفتابی مالیده بنوشند و سیل الطیب مصطکی رومی در روغن گل
روغن بابونه سائیده بر فم معده ضماوت کنند و اگر بالینت طبع باشد دانه های سیاه
زرد و واقایا مصطکی رومی همه را سائیده در رب بهی شیرین آمیخته بخورند غذا از روده
تخم مرغ نیم برشت و نان خمیری که در عرق بادیان خمیره کرده باشند و کباب مرغ و اگر
از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد و علاتش تشنگی و قبض طبیعت بود
بوقت اگر سنگی و اگر طعام حاضر نشود و غشی کند و علاج بوقت افاقه شیره زرشک
در عرق کیوثره و گلاب بر آورده شربت انارین حل کرده بنوشند و غذایان کنند را
در آب انار و سیب تر کرده بهین عطرش شدید مفرط و آن را سبب اند
سبب اول خلط ملح غلیظ چون بلغم شور یا خلط بسیار خشک چون بلغم سرد و سردی
اجزای و معده جمع شود طبیعت از آن متاثر می گردد و مشتاق آب شود و با استساعت
آن اجزای خلط مذکور را نرم ساخته رفع نماید و هر قدر که آب بخورد آن خلط
زیاده تر از بر دود آب غلیظ و متکاثف گردد و دانه های عطرش بحال خود مالیده و نهان
سیراب نگردد و این را عطش کاوب نامند و خاصیت این عطش آنست که قهر لسان

بران صبر کند یا چیز گرم مانند زنجبیل بخورد و تسکین یابد علاج شش فالحاصل
 یا کنگرین عسل بپزند فقط و بسبب دوم آنکه حرارت یا بیوست بر معده مستولی گردد
 و از آن باعث طبیعت خواجهش آب نماید و این عطش یا بخرارت بیوست سافج بود
 یا از غلبه صفرا علامت آن تلخی در دهان و زردی قاروره علاج لعاب پیغول مسلم باشد
 زرشک شیر آله بخارا و کلاب بر آورده شربت نیلوفر شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حیات
 تنقیه بود مسهل و قهقهه آرد غذا را با الشعیر و بکبب سوم آنکه از حرارت خارجی مانند بوا
 که از اشتیاق و شش حرارت پیدا گردد و بدان بسبب خواجهش آب حاصل آید علامت آن
 آنست که تسکین از بواهی سرد زیاده از آب سرد بود و علاج تبرید مذکور و بنوشند و در سخنان
 و یا در جای سرد سکونت و زرد و خمیره صندل اصل بخورند یا آبش شیر تخم زرد شیر و عسل
 و عرق کاه و زبان و عرق کیوژه بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و صندل سفید
 و خیار بیوست و درم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن سوزش معده
 و از دم حمی و تشنگی و کافور و عطر بنفشه و سقوط شصت علاج اول فصد با سلیق زرد بعد
 اگر امتیاج بود مغز فلووس گلشن آفتابی در عرق عناب الثعلب مالیده صاف کرده بخورند
 یا از بنجته لعاب پیغول مسلم باشد بنوشند و بر وز تبرید لعاب پیغول مسلم شیر تخم
 کشنیر خشک شیر تخم کاسنی و عرق قیات بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
 و در ابتدا ای درم صندل سرخ رسوت گلرنگ و آب عناب الثعلب سبز ساییده ضاد کنند
 و بعد از آنکه روز آرد و جو غلظی در آب عناب الثعلب آب کشنیر سبز ساییده ضاد کنند
 بقده سنبل الطیب زرد و دافرا ایند غذا آشجو و بعد از تنقیه بر روز پنجم آب عناب الثعلب
 سبز مرق و آب کاسنی سبز مرق بشریت بزوری شیرین ساخته بدیند و اگر درم
 شفق شود علامتش آنست که حمی سکون یابد علاج بعد از تنقیه معده قهقهه که با بنج
 استراک نماید غذا آشجو عسل فالحاصل و اگر از بلغم باشد علامت آن تب نرم
 و سقوط اشتها و سوء هضم و تبج روی علاج بماء الاصول اول بلغم بکند بقده
 سنبل غار یقون فلووس انجیر شنبه گلشن آفتابی روغن بادام و رمار الاصول اضاف کرده
 مسهل دهند و درین مرض استعمال دویه حریقه مثل شحم حنظل و غیره نفرمایند و باضافه
 سنبل الطیب ضاد ای که در درم سوداوی مذکور میشود بعمل آید بر بصفت بماء الاصول

پنج کرفس پنج راز یا نه پوست پنج کبر هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک دو درم
 نافق فستق شکامی باد او رو هر یک ده درم قطور ریون سه درم همرا در دمن آب
 بجوشانند تا نصف رسد صاف نموده هر صبح سی درم باده درم گلقدن آفتابی بنوشند و اگر
 سینه درم مصطکی رومی سائیده سردار و کرده دهند بهتر باشد و اگر از سودا بود علامت آن
 سخته موضع و سودا در رنگ و افکار رویه و غلظت بازشی دهن علاج نفوذ با سلیق بنهند
 و مار الجبین بکار برند و حلبه و تخم کنوچه تخم کتان در آب بادیان سبز سائیده ضما و کنند
 و غذا شورای طیور و آب بخنی کوفته و در جمیع قسام مضرت دارد زیرا که جذب مواد
 بطرف معده مینمایند نفوذ معده و آن سور مزاج بار و سا فوج در معده حادث شود
 پس هر چه خورده شود بسبب بر دوت تحیل بر یاح گردد و یا بسبب اکل طعام با دانیخ
 مثل با قلا و لو بیاریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بلغم و سوداوی یا صفراوی بوجود آید
 پس بسبب حرارت معده ریح از آن متولد گردد و علاج اگر کثرت اخلاط باشد دفع
 در آنه موجب خلط بمسئل تنقیه کنند و اگر از جهت ریح بود جو ازش کمونی اول بخورند بالک
 انیسون بادیان نیم کوفته تخم کرفس صحر فارسی در آب جوشانیده صاف نموده گلقدن آفتابی
 مالیده بنوشند غذا نخورند و آب و از طعمه غلیظه و شایای نفاح و ترشی پخته بدقی و تویع و غشیان
 در حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که در روست از راه دهن و تویع حرکتی است
 بے آنکه چیزی دفع شود و غشیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت پس اگر خلط
 در جوف معده بود قی حادث گردد و اگر داخل جرم معده بود و تویع پس خلطیکه در معده
 رخنه باشد اگر صفرا بود علامت آن تلخی دهن خشکی زبان و قی صفراوی علاج
 در سنگبیدن آب گرم قی کنند بعد از رشک ساق در نیمین شربت انار ترش سائیده
 اینخیزه بلیند و جو ازش مصطکی معمولی مداومت سازند صفت مصطکی رومی شد قول
 زرشک یک تولد وانه الاچی خور و ۲ تولد نبات سائیده چند بدستور معروفه یا سازند
 غذا آشجود اگر از بیغم بود علامت آن عدم تشنگی و قی و قرا علاج تخم ترب تخم شبت
 اصل السوس غی بمقشر در آب جوشانیده صاف کرده قی کنند بعد جو ازش مصطکی
 اول بخورند بالایش شیر بادیان شیر پودینه خشک در آب بر آورده
 گلقدن آفتابی مالیده بنوشند و اگر قی از کثرت اخلاط نباشد علامت بر دوت

ظاہر بود جوارش منصلکی وجوارش عود ترش وجوارش عود شیرین تناول
فرمایند و اگر علامت حرارت ظاہر باشد شربت انارین وجوارش انارین فائده
میکند و در دم یعنی بر آمدن خون از معده بقی و آن از انفجار فوآت عروق
حوالے معده بود و علاج فصد با سلیق از دست راست زنند و دم الاخوین
که با اقا قیاسائیده در رب ہی شیرین آیمخته بلیسند و باقی علاج مثل علاج
نفث الدم کنند غذا آشجو یا خشک یا رب ہی شیرین فواق حرکتی باشد از جمیع
اجزای طبقه داخلی معده برای دفع موزی و آن یا سبے باشد و عارض میشود
و بعد از تغذای مضطرب و این قسم علاج ندارد و تجربه بلاکت است و علامتش اینست
که بعد از فراغ و سیمات حاده می فلتد علاج شیرین بوشند و لعاب بهیدانه لعاب
سبغول بار و عن بادام به نبات شیرین ساخته بنوشند یا از بلغم بود علامت آن قلت
تشنگی و خورش چیزای گرم و دینت نبض علاج اگر ماده کثیر بود منطج و مسهل بلغم
و اکثر بود و بقیات معده را پاک سازند و عود سائیده در عسل خالص آمیزند بلیسند
غذا شور با و یا از ریاح بود علامت آن در و انتقال آن و تشکین موافق باخلج
برج و این اکثر بعد از تخمه عارض شود و صبیان را اکثر بود علاج جوارش کمون
بخورند و تنگ و کبوس تکمید سازند و بعض اطباء در تصانیف خود با آورده اند که در
انداختن و ترسانیدن مریض را بجمیع قسام فواق سووند است لیکن نزد حق تعالی
آنست که مریض این امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت بسبب انحراف خود
از اندفاع و اصلاح موزی باز ماند و ماده که در معده موجود است بسبب قیام خود
و بجهت انحراف طبیعت بطرف دیگر فاسد پیدا کند و رپ و این علت است که هر چه
خورده شود تغییر یافته برون آید و این را سهال معدی هم گویند و این مرض منهن میباشد
و حادث میگردد و از رختن صفرا بر معده علامت آن جاوٹ شدن عقب حمیات
صفراوی یا بعد از استعمال غذایه یا ادویه حاره و خروج صفرا در سهال علاج
گل زیلو فرشته خطی و رقی گاوزبان خیسانیده صبح بالمیده صاف کرده مغز قلو س
مکافند آفتابی بالمیده صاف ساخته روغن بادام شیرین بالا ریخته بنوشند بر دستور
وقت دو سه آب مونگ و بوقت شام خشک یا شیرین و زهر لعاب ریشه خطی

لعاب بهیدانه لعاب سبغول مسلم در عرق کماور بان و عرق عنب الشلب بر آورده
 شربت نیلو فر حل کرده بنوشند و بعد برای تقبض طبیعت بعد از تنقیه و آنکه میل طبعی بشیرند
 زرد و سائیده در شربت حب لاس یا رب بهی آمیخته بلیسند یا از بلغه بود علامت آن
 کثرت بزاق و غشیان و قه بلغمی عسل لاج اول بادویه خفیفه تنقیه کنند بعد
 جوارش مصلحه اول بخورند بالایش شیر بادیان شیر زیره سیاه شیر و آنکه در آب
 بر آورده صاف نموده شربت حب لاس حل کرده بنوشند غذای بی پلا و سفوف
 برای ضرب زهر نوع که باشد مجرب و معمول است صفت موم برس با این خورد
 گل و عاوه هر یک یکدوم مصلحه دو دوام بیل گری کو کنار را خشک هر یک یکدوم
 کوفته بچینه سفوف سازند و یک نانک صبح و یک نانک شام بخورند غذای بی پلا
 و دال مونگ و نوعی است از ضرب که آنرا سه سال دماغی گویند و بلب آن است که از زرد
 که از مغلغ بر معده ریزد و غذا مزلق شود و علامتش آنست که بعد خواب زیاده شود و علاج
 اگر از خلط از اخلاط زیاده باشد تنقیه دماغ کنند و نه بجز جد و ادرامت نمایند
 و خوردن ایون هم نفع دارد و حرقت معده اگر از خوردن غذای غلیظه بود
 علاج قه کنند و بسبب تنقیه سازند اگر حاجت خستد بعد از آن تقویت معده فرمایند
 و اگر از سور مزاج حار سافج یا به سبب صفرا بود علاج لعاب سبغول مسلم لعاب
 بهیدانه شیر آلونجا را در عرق عنب الشلب بر آورده شربت انارین یا شربت نیلو فر
 حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد سهل صفر بود و اگر از خون بود فصد زنند و اگر
 بسبب القیاب سودا از طحال بر فم معده بود علامت آن است که بعد اکل غذا
 ساکن شود و علاج از دست چپ فصد اسیم زنند و بلیا موی یا املی موی را ادرامت سازند
 و اگر حاجت خستد مار بچین استعمال کنند و اگر ماضی چار و طحال و مراره و ریم هر
 اگر از غلبه خون بود و در مقعر حکر باشد علامت آن احتباس کلین غشیه و بر و اطراک
 و فواق و سقوط اشتها و در و شدید و اگر در مجذب باشد علامت آن سرفه شدید
 و ضیق التفسر احتباس بول و درم بالای شکل باشد علاج فصد با سلیق زنند
 و سنجبین در آب انارین حل کرده بنوشند غذا آسجود نمایند که در مجذب رعایت
 ادرار و در مقعر رعایت اسهال واجب است و اگر سرفه و می بود شربت می و شکر

و خلق و سرعت نبض و ناریت قاروره علاج کل نفثه محل نیلوفر تخم کاسنی
 پنج کاسنی نیلوفره تخم خیارین نیلوفره زرشک بیدانه یعنی منقش در عرق غلب
 تر در اند صبح مالیده صاف نموده شربت نیلوفر گلقد آفتابی داخل کرده بنوشند و بعد
 باضافه مغز فلوس شیر شست گلقد آفتابی روغن بادام شیرین بسمل دهند و بر زبیر
 لعاب ریشه خطمی در عرق گاوزبان و عرق غلب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر
 حل کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیر تخم خیارین نیز داخل کنند و در سبتا صندل
 آرد جو غلب الثعلب تخم کاسنی در آب کشیده سبز سائیده ضما د کنند و در زرا یک کاس
 زعفران افزیند و در آنها صندل موقوف کنند و در بخاطر عرقان عود است
 در آب غلب الثعلب سبز سائیده ضما د کنند و اگر غلبه بود علامت آن کسب ملائم
 و بلنیت بر از و سفیدی قاروره علاج اخراج ماده بجمعه کنند و استعمال جوشان
 و معاجین مقوی جگر فرمایند سور القینه و آن مقدمه استسقا است و سبب آن ضعف کبد
 و سوء مزاج بارد است و علامت آن بیخ اطراف و سفیدی رنگ و ترل علی علاج
 از اغذیه غلیظه از جیره بپزند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و آنچه چوره مرغ
 و دراج و هیو بخورند و بانه علاج مثل مثل استسقا کنند استسقا د آن مرض
 مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی
 و تورم اعضا میباشد و بر سه قسم است اول خمی که در جمیع اعضا دم باشد و شل خمیر گردد
 و چون از انگشت غم کنند تا یک لحظه موضع غائر ماند و سبب آن خلط کبود و ردت
 مزاج بود و بر دوت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد و بعد از حمام یا بعد از خواب
 حادث گردد یا از ضعف بود که غذای را بخوبی هضم نکند و کمیوس تمام بکشد و سر و کبد نیز
 از نفج آن عاجز بود پس غذا در اعضا منتشر شود و این مرض پیاکان علامت آن
 سفیدی بول و بر از و آفتخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن دوم زرقه
 و آن از جمع شدن مائیت در میان صفای و ترب و معمار حادث گردد و این
 بدترین اقسام است علامت آن نقل و بزرگی شکم چون از دست بچنان بایم
 از پلو به پلو غلط آواز پیدا آید سوم طبعی دومی است که ریاح غلیظه عسر التعلیس در مکانیک متبلع
 رطوبت زرقه میشود و جمع گردد علامت آن بزرگی شکم و بر آمدن ناف و چون دست

بر شکم زنند و از طبل بر آید و این هر سه قسم بی ضعف جگر نمی شوند و نیز تسلیج
 بر سه مشترک است علاج و بیدار و اول بخورند بالایش شیر تخم کشمش در قیات
 بر آورده شربت وینا با گل کند آفتابی حل کرده بنوشند و وقتیکه مرض مستحکم شود
 شیر شتر تازه از چهار دام شروع کنند و تا سه روز همین قدر بنوشند و یک یک دام
 بیاورند تا به یک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند و قلیل غذا فرمایند تا حدیکه
 یک وقت شکر آب بخنی بخورند و یک وقت شیر شتر و اگر حاجت تنقیه فیه تنقیه کنند
 و آب پیستیده نهند فقط بر عرق گاو زبان یا عرق بادیان یا آب آهن تاب اکتفا و زهر
 و اگر بجای آب شیر شتر و بندگان مناسب است و اگر در میان مرض طبیعت نرم شود و جارش
 منطک تا هفت ماسته بدست و در طبل آوده کاسه الراح مثل شیر بادیان شیر گاو و بیل
 و جوارش کوفی استعمال فرمایند و در استسقا زرقی استعمال بد رات ضرر نیست
 و گاه استسقا بجزارت کبد نیز میباشند پس آب کاسنی سبز مرق یا دودار اگر کم و یا چون
 کلکلاج یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند و اگر دست و پایی متشنج و درم کند
 زیره سیاه گل ارمنی سعد کوفی با بونه غلب الثعلب خشک از هر یک چهار ماسته مطهر
 روغن چینی کلیل الماک از هر یک ماسته ماشه خشک بزرگ گاو خشک هر یک یک توله
 پوره ارمنی دو ماسته همه را در آب ساجده نیم گرم ضماد کنند و سیرقان و آن طبیعت
 که رنگ بدن سیاه یازد و شود پس اگر زرد بود و از کفها باشد و اگر سیاه بود و از سوراخ
 سبب سیرقان اصفه چنین است که در میان مراره و جگر سده افتد پس صفرا از جگر
 مراره نرود و در تمام بدن منتشر گشته رنگ بدن را متغیر سازد علامت آن فی صفرا و
 و لثنی و دهن و قیل قلیل در موضع جگر و سفیدی بر از بتدریج علاج شیر مغز تخم زیره
 شیر مغز تخم خیارین در عرق غلب الثعلب بر آورده شربت نیلو فرمل کرده بنوشند
 غذا آشفه حکایت شخصی را بر سیرقان قبل از ساج افتاد آنرا شیر تخم کاسنی شیر
 تخم خیارین شیر زرشک در آب بر آورده شربت حل کرده در یک روز یکبار سه مرتبه
 داده شد و روز دوم خراطین خشک ساجده در شربت بزوری آمیخته اولی بیاورد
 بالایش شیر تخم کاسنی شیر مغز تخم زیره شیر تخم خیارین در عرق غلب الثعلب
 بر آورده شربت نیلو فرمل کرده داده شد بعده کل نفیسه کل نیلو فرم خیارین بنام گرفته

تخم کاسنی خانسک در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسایه شربت بزور
 حل کرده دادم بعد از هفت روز غلوس شیر خشک گلقدار آفتابی روغن بادام افرو
 مسهل داد بوقت صبح روز دوم اجابت شد بر از سفید رنگ بقبض برآمد دانسته شد
 که سده در میان مراره و امعایه حادث گشته پس برای تلقین طبع الگو بخار الکفایت
 افروده شربت بوقت سه پری قویج افتاد و حال مریض متغیر شد بزودی حقه کردیم تحقیق
 روغن و پس از آن حسب حاجت سه مسهل بعمل آورده شد و بعد مسهلات
 آب کاسنی سیرمردق شربت بزوری داده شد بفضل تعالی صحت یافت و گاه
 بیحدوث سده بسبب غلبه صفرا بر قان حادث میشود و علاج آن تنقیه صفراست
 و بر قان اسود بسبب وقوع سده در میان کبد و طحال حادث میگردد و علامت
 آن حدوث یرقان بندرج و حساس لقل بجانب راست علاج خربلین خشک
 سائیده نبات سفید آمیخته اول بخورند بالایش شیر باوایان شیر تخم کشوث در آب
 بر آورده شربت بزوری حارصل کرده بنوشند و بمسهلات تنقیه سودا نمایند و همین
 نفع عظیم میبخشد و فوغل مصطک همین در آب عنب الثعلب بنسائیده ضما و کنند
 ورم سینه را اگر از خون بود و علامت آن سرعت نبض تشنگی و سیاهی و غلظت قاروره
 و گاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال مرمخی پدید آید علاج فصد با سلیق
 از دست چپ زنند و ضما و عنب الثعلب کنند روز دوم گل خطمی اضافه سازند
 روز سوم با بونه غذا ماء الشعیر و اگر از صفرا بود علامت آن حمی حاده و یک روز
 در میان شدت نمودن آن و زردی چشم و زبان علاج منضج و مسهل صفرا دهند
 و عنب الثعلب آرد جو چوب الگو خشک سوخته مقل با بونه کلیل المملک و بر سر که
 و آب عنب الثعلب بنسائیده ضما و کنند و اگر ورم بار بود علامت آن قلت عیش
 و زیاتی حجم سینه از علاج جدا که یک ماشه خردل سه ماشه سائیده اول بخورند بالایش
 سکنجبین در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و کجند و لپشک بزور لپشک گاؤ
 و خاکستر چوب آکه و بر سر که سائیده نیم گرم ضما و نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتاد و دویه حاره
 مسهل دهند علاج نفوذ طحال قریب بهمین است و اچار انجیر ولایت که در سر که انگوری
 تیار کرده باشند و عرق گوگرد بنفشه ز طحال است و سائیده عظیم بخشد و نفوذ طحال

از ریاح سودا و سیه حادث میشود و علامت آن تمدد و توسع سیرز و اتفاح
سیرز است فصل در مراض امعاء و مقعد و گرده و مثانه سه سال اگر سیه بخندد
یعنی غذا بکثرت خورده شود و یا بکثرت خورده شود و از آن باعث ۲ سال لاحق شود علاج
شیره بادیان و عرق بادیان بر آورده و گفند آفتابی سنجیدن سباده و حل کرده بنوشند
از غذا منع فرمایند و باقی علاج آنچ در تخم و پیضه گذشت بعمل آرند و اگر بسبب نزلات
که از دماغ بمعدیه فرود آید علامتش آنست که بعد خواب طویل عاود شود و غلظت
در ریزش گفته شد و اگر سبب انصباب خاطر بر فم معدیه بود پس اگر انصباب صفرا باشد
علاج آن تقیه صفرا کنند بعد قرض طباشیر قابض استعمال فرمایند و صفت کسریخ
بخار دم تخم خاض بریان کشش در طباشیر چهار درم نشاسته شکر عربی هر یک یک درم
که در یک جگه بگللاب اراض سازند و اگر انصباب سودا بود و علاج تقیه سیه و افرا بایند
و اگر سه سال از بزرگ بود و علامتش آنست که در معده فتوری نبود و نیز بدینست که اکثر سه سال که بی
سبب می باشند پس سه سال و موی باشند علاج بند نکنند و با سلیق با آن نشاند
و بیکه کمال ضعف بر فیض لاحق شود طباشیر سفید دم الاخرین ساییده و در شربت آب انار
آید و اول بپینند با آبیش لعاب ریشة خطمی در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت آنچهار
حل کرده تخم ریاح پاشیده بنوشند و اگر صفراوی باشند تیر بدینشاید کرد و لیکن بر آب کشید
صندل سفید کبوده شیره عذاب در آب بر آورده شربت آنرا حل کرده بمغول علم پاشیده
بنوشند و پوشیده نماند که درین سهم او و پیسه که در آن بخش کشید بود استعمال نمودن جابر بن
رحیم و آن حرکت است از معده مستقیماً جهت رفع فضل سیمیل انظار که در ترک و قضا و
و تقاضای شدید چیز کم دفع شود و اتفاقاً باقی بماند و اکثر یا خون هم بود و سبب آن
بالطوبت یا بحیض غلط مزاجی باشد علامت آن سوزش مقعد و خروج رطوبت علاج
لعاب بهیدانه لعاب ریشة خطمی در عرق عنب الثعلب بر آورده و گفند آفتابی مالیده
شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر در پنجش زیاد باشد و غلظت بادام
افزاده کنند و اگر حرارت مزاج هم بود و لعاب بمغول افزاید و بعد از سه روز بپیند
و بمغول را بریان کنند و لعاب بر آورده استعمال فرمایند و اگر بسبب ریح در شربت
شیره بادیان و حل سازند و اگر قبض زیاد و طلب بود و لعاب ریشة خطمی شیره وانه و حل

شیره زرشک در عرقیات بر آورده شربت حب لاس حل کرده بنوشند و اگر خون بسیار آید
 شیره انجبار افزایند غذا دال و خشک و اگر زحیر سدی باشد یعنی نفوس در روده بنا شود
 و بیاعت آن از حیر عاوت گردد علامت آن درد و قبض و انقباض و خروج فضل پس علاج
 فلوکس خیال مندر اول بلع نمایند بالایش لعاب ریشه خطمی در آب بر آورده شربت بنفشه
 حل کرده بنوشند پس اگر فلوکس خیال مندر در بر از خارج نشود و تا برای تفتیح سده مغز فلوکس
 در لعاب ریشه خطمی با لبه شربت بنفشه حل کرده روغن بادام شیرین بالارنجته بنوشند
 غذا میانه روز آب مونگ شام دال خشک و اگر زحیر بجایه حادث گردد و از کثرت مهال
 از بقولات اجتناب نمایند و تخم بارتنگ با گلاب دهند و اگر بعد ولادت یا سقط
 لاحق شود تخم ریحان تخم کنوجیه در آب جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته
 روغن بادام بالارنجته بنوشند و اگر قبض مطلوب باشد سفوف طین مر روغن بادام شیرین
 چرب نموده بدین صفتته سفوف تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم حاض بر بریان
 صمغ عربی گل ارمنی طباشیر سفید همه را مساوی وزن گرفته غیر از سته تخم
 کوفته خجسته با هم آمیخته سفوف سازند مغض و آن در دوا معارست اگر از بلغم بود
 تنقیه آن کنند و اگر از صفرا بود علاج لعاب سفوف سلم لعاب بهیدانه
 در عرق غلب الشلب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از ریح
 بود علاج شیره بادیان شیره موز منقعه شیره زبیره سیاه در عرق بادیان بر آورده
 شربت بنفشه یا گلکند آفتابی حل کرده بنوشند و اگر بسبب دیدان بود علامت آن
 احساس حرکت آنها بوقت گر سگی علاج اول دوشه در شیره گاو یا نبات شیرین
 کرده بنوشند و بعد که کبیر تر بد سفید مجوف خرشیده تخم حنظل حب اکلیل سائیده
 در گلکند آفتابی آمیخته بعرق بادیان بخورند و چون سکه لیسیت که در معاسفن خصوصاً
 در قولون واقع شود و از آن درد بسیار و اجابت فضله بر از متعسر گردد و سبب
 سده بلغم غلیظ باشد که با فضل مختلط گردد علامت آن تقدیم سقوط شهوت و استعمال
 طعمه غلیظ و شدت احتباس بر از علاج شربت دینار در دگر در عرق بادیان حل کرده
 بنوشند و اگر ازین کار بر نیاید روغن بیدارنج و در گلکند آفتابی آمیخته اول بخورند
 اگر سود ندهد تر بد سفید مجوف خرشیده غار لقون زنجبیل سائیده در گلکند آفتابی آمیخته

بخورند بالايش شربت سنار در گلاب و عرق باديان حل کرده بنوشند و اگر حاجت
قوی بود بر سیاوشان ۶ ماشه سنار که خربق ابيض هر یک ۲ ماشه بسفاج منقی ۶ ماشه
قطر لون و قيق ده ماشه تربید سفید نه ماشه زنجبیل چهار ماشه در سه آثار آب بجوشانند
تا ملکث باشد صاف کرده مغز فاس پنج تولد در آن مالیده غار لقون ۶ ماشه خم خطل سه ماشه
روغن بیدانجیر ا قوله سردار خود و حقه کنند و بطریق استعمال آنست که آنرا در حوضه یک یک حده اول
بعمل آزند و عند الحاجة حده دوم پس از چهار کفر می پس از شفا یافتن بهاد و الا نشخ بلغم داده و پس دهند

حقنه دیگر حاوی نالیفات حکیم عبدالهادی صاحب مجرب مولف صفت آن

یک کلمه یک چقندر بزرگ کرفس از هر یک دسته آب اینهارا گرفته سبکوس گندم آرد و جوار هر یک
کفنه سنار شور بادرنجوبه بسفاج فستق سطله خود و در قطر لون و قيق از وفای خشک بر سفید
زنجبیل کلیل الملک خم خطل غلب الشعلب خشک بر سیاوشان پوست بجز کبرج کرفس
بخ باديان اصل السوس پوست بجز کاسنی تخم خربزه حاشا گل نقشه گل خطه تخم خیار سه
اوغری که نه تبیین رو می آشق کما قیطوس کما در یوس حلیه سورنجان از هر یک و شقال
انجیر در عناب ترمس صغضانی از هر یک دانه موزینقه سپستان از هر یک بست دانه
سنار یکی چهار شقال جله را در یک تن و نیم تبریزی آب بجوشانند تا سی صد شقال آب بماند
پس صاف نموده فلوکس خیار شنبه پانزده شقال شیر خشک ترنجبین گلقدن آفتاب
از هر یک ده شقال روغن نارودین روغن حب الخروع روغن بادام تلخ از هر یک
چهار شقال ریونید چینی سوده یک درم بوره ارمنی نمک طعام سوده از هر یک یک شقال
سردار و کرده اول یک دفعه آب نمک حقه کنند پس چهار مرتبه آب بطبخ مذکور حقه نمایند
و پوشیده نماند که من تبریزی شصت شقال است و این حقنه برای قولنج و جیب امراض
بلغمی چون صرع و سکنه و فالج و لقوه فائده عجیب بخشد و اگر قولنج بسبب
ریاح باشد علامت آن تقارن نفخ و قرا و اکل طعام بارده نفاخه و شقال و در حالج
جوارش کوفی اول بخورند بالايش بر سیاوشان انیسون تخم کرفس اوغری موزینقه
در آب جوشانیده صاف کرده گلقدن آفتاب مالیده بنوشند و از آرد ماش هندسه
نان پزند از یک طرف پنجه و دیگر طرف قوام و بر طرف قوام روغن گل و روغن بابونه

یار و غن قطره و غن بیدار نیمه بالیده بر شکم بنهند و اگر همراه آرد مذکور حقیقت و مجبیل
 سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قوی بلبیب درم هار شست علامت آن می حاده و غش
 و قه و مراری و در و در و ق و این قوی بلبیب کج افتد علاج فصد با سلیق از جانب
 موافق زنند و فرق در قوی بلبیب و در و کرده است که در و کرده بجای کرده بود و مائل بطرف
 قطن باشد و در قوی بلبیب مائل پیش شکم و صعب بود و زیر نای باشد و اسهال زیادتی بود
 که در قویات عروق مقعد حادث شود و آن سه قسم است یکی قوی که مشابه قوی بود
 دوم غنبی که مشابه دانه انگور باشد سوم قوی و آن مشابه قوی سیاه بود و این هر سه قسم
 یا داخل شج بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن به شوری بود و در و در
 یا خونی بود یا غیر خونی خونی آن است که از وی دم سیلان نماید و غیر خونی فلات علاج
 لعاب ریشته خطمی لعاب بهیدانه در عرق گاو زبان بر آورده شربت نیلوفر عمل کرده
 بنوشند و اگر شکایت قبض بود بلیام رب شسته اول بخورند بالایش و دانه که در و در
 و اگر حرارت و مزاج بود و شیره تخم گاهو اضافه کنند و خون بوا سیر راند نشاید کرد
 و قتی که از او ر خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیاتا اول بخورند بالایش
 لعاب بهیدانه لعاب سبغول مسلم شیره دانه میسل در عرق گاو زبان و عرق بادیان
 بر آورده شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر قبض کثیر مطلوب بود و دم الاخون
 سنگ جراحت سائیده در رب بهی شیرین آمیخته اول بپسند بالایش و آمله خشک
 در آب تر کرده آب زلال گرفته شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد
 فصد با سلیق زنند و اگر خون سوداوی بود و تنقیه سودا نمایند و اگر سوزش هر چه کمال بود
 حفض که مغز بنوی بر یک شش ماشه کافور سته ماشه در آب برگ نیب سائیده نمیده در آن
 تر کرده حمل سازند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سم الفار بکوبند و در شیر
 جوش دهند و در سته روز در آن شیر بدارند بعد بر آرند و بمقدار نصف نخود
 بر دانه بوا سیر بگذارند و تا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق بعمل آرند همه آنها
 سه افیت خواهند افتاد لکن باید که قبل از استعمال دوا مذکور مجرب بر مقعد گذارند
 و در میان استعمال دوا می مفرح یا قویته یا تخمیره مر و اید یا دوا المسک
 برای تقویت قلب خورده باشد سفوف مقلیاتا تخم تره تیزک بست درم

مخلوط کرده مرهم سازند و بعد از فرو آوردن از آتش سفیده به پیغمبر مرغ یک عدد
 و کافور دو ماشه افزیند خاکشش مقدار اگر از سبب دیدن بود علاجش مذکور شد
 و از غلبه خلط بود تنقیه آن کنند در غنم کل بالیده باشند و اگر مقدمه بواسیر بود
 آنچه در بواسیر گفته شد بعمل آرند و رم کرده سبب آن یا غلبه خون صفراوی باشد
 علامت آن برون آمدن صفرا در قی و شدت عطش و زردی بول علاج فصد سابق
 از طوطی مخالف زنده و لعاب بهیدانه لعاب پیچول مسلم و عرق گا و زبان برآورده شربت پیچول
 حل کرده بنوشند یا از بلغم بود و علامت آن بطور قبض و سفیدی بول و بر از و مرهض
 رست نتواند استاده و در روی چشم و تمام بدن ترهل ظاهر شود علاج تنقیه بلغم کنند
 و کلیل الملک گل یا بونه در آب غنم اشعلب سبز سائبه ضا و کنند و در کرده
 اگر از ریج بود علامت آن انتقال وجع و تمدد و بی گرانگی علاج شیر و بادیان
 شیر و تخم کثوت در آب برآورده شربت زردی حل کرده بنوشند یا مار الاصول که سابق
 ذکر یافت با ضافه خاک خشک و تخم خربزه استعمال کنند و حلتیت در روغن یا بونه سوده
 نیم گرم طلا سازند و برگ پان بران بپزند و یا بونه شبت کلیل الملک سیوس گندم در آب
 جوشانیده مرهض را در آن نشانند و اگر از ضعف کرده بود علامت آن ضعف باه و آمدن بول
 مثل غساله گوشت علاج اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل آن کنند بطریق کربار
 ذکر یافت و اگر از غلبه خلط بود تنقیه آن کنند و اگر سبب کثرت جماع یا کثرت استعمال
 مدارات بود شیر شتر بر بیه بنوشند و اگر ضعف کرده از لاغری آن بود علامت آن
 سفیدی بول و کثرت آن و در پشت و لاغری بدن علاج از مغز بادام شیرین
 مغز ناجیل مغز خندق مغز لسته قند سفید حلوا سازند و بان مداومت کنند غذا
 نان میسده روغن و کله گوشت یک ساله و اگر در دگره از رمل حصات بود پس آنچه
 در رمل و حصات ذکر می یابد بکار برند رمل و حصات کلیه سبب این علت
 رطوبت خام لزج بود که حرارت غریبه بحر و زمان رطوبت آن را تشف کند و متحرک گرداند
 پس را ماده بسیار و در غایت لزجیت بود حصات پیدا گردد و الا رمل متولد شود
 پس علامت حصات حساس و درد و نقل و تمدد در موضع کرده و بیاض بول و قوت آن
 و علامت رمل نقل و تمدد در موضع کرده و عسر بول و صفای آن خروج رمل شرح در آن

علامه سفوف حجر الیهود یا معجون حجر الیهود اول بخورند بالایش شیرین تخم خیارین شیرین
تخم خرزهره در آب بر آوده شربت بزوری حل کرده نوشند صفت سفوف
حجر الیهود حجر الیهود کشش درم کلتی پانزده درم تخم خرزهره تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر
هر یک چهار درم و نیم درم سیسالیوس دو درم صمغ عربی ۴ درم نشاسته کثیر از هر یک
سه درم قند سفید مثلثا و دشت درم کوفته نخته سفوف سازند شربت دو درم صفت
معجون حجر الیهود و منقر تخم کدو منقر تخم خیارین منقر تخم خرزهره حب کلتی هر یک یکجا درم
حجر الیهود پنجاه درم غسل خالص سه چندان دویه بطریق معروف معجون سازند
سه درم شربت است و اگر حاجت است و فصد با سلیق از جانب موافق زنند
اگر علامت خون بوده باشد و اگر امتلا بود شراج ماده از مقیات بلغم نمایند
بعد از آن گل بنفشه غلب الثعلب خشک گاو زبان پر سیاوشان تخم خرزهره عذاب
تخم بلبلون در عرق غلب الثعلب جوشانیده صاف نموده خمیره بنفشه شربت
داخل کرده حجر الیهود سائیده پاشیده بنوشند بعد چهار روز سار ملی گلخ منقر فلوس
خیارش شربت شربت روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بر روز تبرید لهاب
ریشه خطمی بهیسه در آب بر آوده شربت بزوری محبت دل حل کرده بنوشند
و جالینوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاتم حدیدی دارد حصات را
بریزاند و بمهر تبه دیگر متولد شدن ندهد حصات و در مل کشانه مسبب این حصات
در مل نیز همان است که در بحث حصاة در مل کلیه مذکور شد علامت آن صفیری
ورقت بول و عسر آن و غلبه نعل و در موضع ممشانه و بقراط گوید که فرق در ممشانه
در یک گروه آن است که رنگ ممشانه سفید بود و در یک گروه سبزه علاج
آن مثل علاج کلیه کنند لیکن قوی تر از دو استعمال معجون که از تجربه صاحب باطن
کنند فائده عجیب بخشد صفت حب بلسان خولجان سلیخه ساوی الوزن گرفته
بجسل معجون سازند و هر روز بقدر جو ز آب ترب بخورند و اگر محل داودی خشک گرفته
سفوف ساخته هر صباح کف دست بخورند نفع عظیم دهد و اگر نبات سفید آمیزند
مضایقه ندارد و مقدار شربت از یک درم تا چهار درم قویا بلسان و آن مرغیست
که تشنگی غالب باشد و مرغی بساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصله بول کند

لیکن بارده بخلافت تسلسل بول که او بے اراده باشد و سبب آن افراط حرارت باشد
 در و گرده پس جذب کند ماییت را از کبد و آواز ما سار یقا و آواز معده و دفع کند
 گرده ماییت مذکور را بطرف مثانه و پس چونکه همین نمط ماییت را جذب نموده باشد
 ازین باعث تقاضای آب و دفع بول علی سبیل الاتصال میباشد علامت آن
 شدت تشنگی و رقت بول و سفیدی رنگ آن علاج قرص ذیابیطلس اول
 بخورند بالایش شیر خمر کا هو شیر خمر کشنیز خشک در آب بر آورده شربت حب لاس
 حل کرده بنوشند غذا آتش جو و درین مرض از ادویه مسهل پنهان و قرص ذیابیطلس
 که خوریند ر این است صفت قرص طهائیر رب السوس خرفه نیم کا هو سه دانه
 ده و در نیم خم حاصل کشنیز خشک گل ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید کنار فانی
 صمغ عربی از هر یک دو درم کافور نیم درم همه را کوفته بخیته در شیر خرفه یا کا هو یا
 آب انار ترش خمیر کرده قرص سازند و بوقتیکه این مرض مزمن شود و کمسما
 بر بول هجوم نمایند آن وقت کلوخی خشک را سائیده باشک ترس آبیخت
 و کف هر روز بخورند و راه روند و یا کلوخی و گوهر و راجو کوب کرده در چهار گوزه آب
 بچوشانند و بوقتیکه نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چهار درم داخل کرده
 بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام می فرمایند
 که خشت نیم خفته زرد رنگ که صد سال در چاه مانده باشد یک عدد بگیرد
 و نمک کھاری یک آثار پاؤ بالا و صد چند آب حل کرده خشت مذکور را در آتش
 خوب سرخ کرده در آب نمک سر و کنند بجاری که آب مذکور در خشت بالکل جذب شود
 بعد از آن خشت مذکور را بدستور در شیر بز هشت مرتبه سر و کنند بعد بدستور در شیر
 برم و نذمی سبز هشت بار سر و کنند بعد در شیر آوٹ کثاره هشت مرتبه سر و کنند
 و همین نمط در شیر سنگما هو لی سر و کنند پس بگیرند دست سلاجیت یکدام موجرس
 یک دام یا کمان بید یک دام الاچی خرد یک دام ستاوری یکدام پوست بنج
 درخت انبه گوهر خشت مذکور تیار شده من کل واحد چهار دام است کاشمش دام
 نبات سفید بوزن ادویه همه را کوفته بخیته سفوف ساخته سه درم بشیره فاخسک بخورند
 حرقت بول اگر بسبب غلبه صفرا بود علامت آن صمغ بول علاج شیر

تخم خیارین شیر و تخم کاسنی شیر و فاختک شیر و تخم خربزه در آب بر آوده شربت کاکج
 حل کرده بنوشند و اگر بسبب قرحه مثانه یا حلیس بود علامت آن خروج مده با خون
 عمل لاج فصد با سلیق زنند بعد از آن بناوق البزور یا قرص کاکج ادر بخورند یا لای
 شیر و تخم خیارین شیر و تخم کشنر خشک شیر و فاختک در آب بر آوده شربت بزوری
 حل کرده بنوشند بعد از تنقیه مده گلنار فارسی محل ارمنی کند زبوی سوخته پوست
 کدوی سوخته از زردت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مدرار سنگ سنگجوت هم الاخون
 سفید آب از هر یک دو ماشه سر مد سا کرده قدری از آن در شیر و ختر آن حل کرده در حلیس
 بچکانند سفوف از بیاض حکیم اجل خان صاحب مرحوم مجرب برای سوزاک
 صفقت فاختک نیم آثار در افتاب خشک کنند و بکوبند و هموزن آن سوزاک
 پاؤ آثار سنگ جراحیت نیم آثار شکر گرفته کوفته بخیته سفوف سازند و با شیر مده گاو
 خورده باشند ایضا سفوف دیگر برای قرحه سوزاک از تخم بجناب حکیم محمد شریف قضا
 و نفقو صفقت طباشیر سفید و انه هیل است گل کباب صینی از هر یک دو ماشه قلعی گشته
 نیم ماشه است سلاجیت است ماشه کوفته بخیته سفوف سازند جمله یک خوراک است همراه
 شیر و تخم خیارین بخورند احتیاس ببول یا بسبب درم کلیه یا درم مثانه یا از قرحه
 حصاة باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتیاس چیزی مثل خلط لزج بود
 که در مثانه عارض شود علامت آن لعل مثانه و تقدم تامل طهر و خلیقه عمل لاج
 پر سیاوشان او خرم کرفس در آب جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند
 و قدری زعفران در حلیس گذارند و اگر اول شوره تلخی بخورند و بالانش مطبوخ مذکور
 بنوشند مناسب بود و گل نیسور در آب بخیته بر مثانه بندند لقطه بول اگر اندر بود
 عمل لاج آن مثل حرقت بول کنند و اگر از بردوت مثانه بود علامت آن بیاض
 بول و نبودن تشنگی و تقدم تدبیر بار عمل لاج بخورند خبثت الحارید اول بخورند
 بالایش شیر و بادیان شیر که زیره سیاه در عرق بادیان بر آوده شربت بزوری
 حل کرده بنوشند و در غن ترب بر مثانه بالمت سلس البول و آن مرضی است
 که در آن بول بی اراده بر آید و سبب آن کثرت بردوت بود که در مثانه حادث شود
 عمل لاج بچون نمونه یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کند و بصله سائیده

در کائنات آفتاب به آیمختة بخورند و نشاسته در کلاب سرشته برمانه ضماد کنند و خوردن کبک بیا
 بوقت خواب بگویند یا یک و نیم قوطه مفید بود و سنگها را و نبات هموزن گرفته سفوف شده
 علی الصبح یک قوطه بخورند و صاحب سفار الاشقام نویسد که بعد از جماع از بول کردن
 احتراز کنند زیرا که سلسل بول پیدا میکنند بول ال درم کسب آن انفجار رگ است
 از رگها علامت آن خون همراه بول یا بچه بول آمدن عسلارج فصد با سلیق زرد
 و بعد در استدا احالیات خون با قدری مدارات استعمال فرمایند و بعد زبانه استدا
 حاسبات خون فقط استعمال کنند که بارها ذکر یافته اند فصل در امر اخراج رحم و نشین
 و قضیب عقرب یعنی بچه باشند آن یا از جانب بن یا از جانب منتهی باشد چنان بود که منی بر دور
 جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالای آب بایستد و نشین نگردد و عقرب
 از جانب آن باشد عسلارج اصلارح حال منی کنند و بوقت جماع کوشند که انزال
 مردوزن بالتوافق باشد سفوف منی که اصلارح منی است شقاق منی صریح است
 مسئله رومی و از چینی طباشیر نج نوتال بکمانه گوهر و سنگها را خشک بستان از هر یک
 یک درام نبات مفید سه دام کوفته بخته بوزن برابر چهارده پیڑ می بسند و سر و زرد
 یک پیڑ منی با شیر ماده گا و تازه پا و آثار بخته خوردن بفرماید و در شامی خوراک
 از ترش و جماع پرهیزند اگر فساد منی بسبب سوء مزاج حار یا بار یا حب یا یاس یا ساق
 یا بادی بود علاجش آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته کثرت اسقاط
 پس اگر از عوارض خارجی مثل حرکات عینیه بود پرهیز از آن در زنند و اگر از مبادی داخلی بود
 مثل سیلان رطوبت رحم پس آنچه در سیلان رطوبت رحم گفته آید بکار برند و اگر علامت سقط
 شروع شود برای حفظ جنین خمیره مر و اید اول بخورند با مالیش شربت انجیر
 و عرق گا و زبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمیره مر و اید یا قوی معتدل یا ده اسب
 کنند می شاید و اگر علامت اسقاط بخوبی ظاهر شود آنوقت نگذارند بلکه برای مدوا خارج
 جنین با دیان نیکو فته پنج با دیان نیکو فته پرسیاوشان او خربکی در عرق گا و زبان چشانند
 شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و بعد اسقاط کرده بالنس پنج عدد پوست اخروث
 دو دانه کپاس هر یک دو قوطه پوست سیاه المتاس یک قوطه فلووس مس هفت عدد در دو آب
 بجوشانند تا به ثلث رسد و سیاه کمنه هفت قوطه داخل کرده بدارند بجای آب و غذا

همین مطبوخ قدری قدری نوشانیده باشد و بر وزن سوم گره بانس و فلوپس پوست سیاه
 الملتاس قدر سیاه سته توله جوشانیده بدستور بدهند و بعد شش روز زمان موثقه بقدر
 دو دوام بدهند و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان بدهند
 و تا چهل روز از روغن و غیره پرمیزند عسر و لاوت یا بسبب فریبی زن یا بسبب
 ضیق رحم یا از جهت ضعف واقع باشد عسل راج بر روغن بابونه و روغن گل از عانه
 تا بزالت بدین نمایند و پس او شان تخم خرپزه تخم کرفس پوست سیاه الملتاس و راکب
 جوشانیده قند سیاه کنند و حل کرده جوشند و بجای آب غرقیات دهند و اگر چنین
 در شکم میرد علامت او آنست که حرکت جنین مطلقا محسوس نشود و اطراف حامله
 سرد شوند و نفس تنوا آید عسل راج مطبوخی که در اسقاط گذشته با صافه اجواین
 خراسانی و ابل حمل آرند و فرزند هتمال نمایند صفت زر آوند در حرج ابل جالری
 مساوی وزن گرفته کوفته پیخته در زهره گاو سرشته فرجه سازند و اگر چنین بخیریت تمام
 متولد شود پس باید که اجواین و سی اگر موسم سرد بود یک توله و اگر موسم گرم بود یا فاج عسل
 شش ماشه در آب سته پا و جوش دهند تا یک و نیم پا و بماند پس یک یا دو شکر سفید اندخته
 باز جوشانند تا قدری آب بسوزد و بعد بر روغن زرد یک پا و گرفته قند و بعد دوران اندخته
 بر آتش گذارند و قتی که قند قفل سرخ شوند روغن مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش
 فرود آرند و فرج بیل سته ماشه ساتیده سردار و نموده بنوشانند و تا سه روز بهین غلظت آرد
 و بجای آب عرق گاوزبان و عرق بادیان داده باشند و غذا هیچ ندهند و روز چهارم
 از آر و گندم و مغز بادام و مغز پسته تال کفایت کشمش نبات روغن زرد و حلوا ساخته
 بخور دهند و اگر دختر بود صبح عربی در حلوا افزایند و بر وزن ششم شور بابی مرغ
 یا شله یا نان گندم بخورند و تا چهل روز پرمیزند و آرد و تال کفایت که در روغن زرد
 بریان کرده باشند و مدت سازند و بادام و غیره نیز خورده باشند و در میان
 چهل روز بر وزن ششم و بیستم و سی ام و چهل غسل داده باشند و فرزند را بر روغن کنجد
 تدبیر نموده باشند و اگر کعبه و منع حمل دفع نفاس نشود فصد صافن زنند
 کثرت طمث و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
 رطوبتی که قوت ماسکه را ضعیف سازد و می باشد عسل راج بعد تنقیه بوقت حدوث

ضعف مفرط قمر کمر با دل بخورند بالایش شیرین را شیشخ انجبار شیرین حساب لاس در عرق
 گاوزبان بر آورده رب می شیرین حل کرده تخم بازنگ پاشیده بنوشد سفوف معمولی
 استعمال فرمایند صفقت سفوف معمولی سنگ جراحت دو درم گوند و خاک یک درم
 مائین خردنیدام نبات سفید دو درم همه را کوفته بخیته سفوف سازند خوراک یک کف دست
 یا یک پاوشیر ماده گاوتازه قرزیه از مجربات جناب حکیم محمد و اصل خان صاحب مرحوم
 برای جنس دم کشی صفقت گلنار ماز و هر یک چهار ماشه کند رسته ماشه سره صفقتی
 سه ماشه افاقیا سه ماشه شب یمانی یک نیم ماشه همه را کوفته بخیته در آب بازنگ سرشته
 فرزند کنند جناب ناننا صاحب اعنی جناب حکیم محمد مظفر حسین خان صاحب مغفور در مظفر
 ارقام فرموده اند اگر خطبیا ناراسا ساید مسامی آن حنا ساید گرفته در آب سرشته بقیه
 بتلاک کشت طمٹ بر کف دست و یا ضا کرده تا دو ساعت در تابش آفتاب نشینند
 بفضله در تکرار عمل احتیاس طمٹ گرد و بکذا فی علاج الامراض و جبر نیا
 کرار آمار احتیاس و قلت طمٹ اگر بسبب ورم رحم بود و علاجش
 مثل علاج ورم رحم کنند و اگر بسبب قلت خون بود علامت آن ضعف
 وزرومی بدن و تقدیم استفراغ خون مثل قصد و بواسیر و غیره علاج ادویه
 مقویه اعضای رئیس استعمال کنند و مدرات ندهند و اگر از غلظت خون
 که از برودت یا آمیزش خلط غلیظ بود علاج قصد صافن و یا با سلیق زنند
 و شیر تخم خیارین شیر خار خشک شیر تخم خرزیه در آب بر آورده شربت بزوری
 حل کرده بنوشند اگر حاجت افتد برای ریح مایه گل نفیسه عنب الشک خشک
 پرسیاوشان تخم خطه خار خشک تخم خرزیه ابل شکطه شبع در عرق باویان جوشانند
 صاف کرده شربت بزوری یا غسل خالص حل کرده بنوشند و بزوری مسهل ادویه مسهل
 بر منضج افزوده و ادویه زده کم نموده مسهل دهند بر دزبید شیر تخم کشت شیر
 تخم خیارین در عرق گاوزبان بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند سیلان
 رطوبت از رحم باید که مرطبه منبه سفید وقت شب یک پاره بردار و صبح
 بر آورده خشک ساخته بینند از رنگ آن غلبه خلط که سیلان رطوبت از دست
 دریافته میشود مطابق دریافت علاج کنند پس اگر از غلبه صفرا بود علاج

ادویه سره شمع دوده تنقیه صفا کنند و اگر از غلبه بلغم و سودا بود تنقیه آن کنند بعد از آن تخم زردی
 در آب یک شبانه روز تر در اندازند پس بر آورده مقشر نموده باز در آن آب ترکند تا آب خشک شود
 ربع وزن آن مغز تخم کجاستن و هشتم وزن آن صندل سفید و هموزن ادویه نبات سفید
 بگیرند و همه را کوفته و بخیسته استعمال فرمایند بطریق استغاثه همراه شیره ماده کاو
 و فرزند که در کثرت طمث مذکور شد بعمل آرند و در رحم اگر حار بود علامت آن حمی حاد
 و افتخار رحم و تشنگی علاج اول فصد با سلیق از نند و برای حمی شربت بزوری
 در عرقیات حل کرده خاکش پاشیده بنوشند بعد از آن نفیسه غلبه الشلب اصل السوسن
 نیکو کوفته تخم خطمی تخم خیارین نیکو کوفته تخم کثوث نمیزد شنبه در آب کاسنی بنمزد و در
 صبح با یک صاف نموده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور
 نفیسه بروز مسهل گشترخ مغز فلووس شیر خشک گلقد آفتابی روغن افزوده مسهل دهند
 بروز تریا شیره غلبه الشلب خشک شیره تخم خیارین در عرق کاو زبان بر آورده
 شربت بزوری حار حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بعد از آن غمسالات آب کاسنی
 مروق یا شربت بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل خطمی صندل سرخ خفص یک
 در آب غلبه الشلب بنمزد و در آنجا گل خطمی صندل سرخ خفص یک
 غلبه الشلب اکلیل الملک سنبلی الطیب مغز فلووس صبر در آب غلبه الشلب بنمزد
 سائبه صفا کنند و اگر ماده جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل لعاب تخم جلب
 و تخم کتان رحم را حقه کنند و گل خیر در آب جوشانیده مرصقه را در آن نشانند و گل بالونه
 تخم جلبه تخم کتان آرد با قلا در آبیکه انجم بخت باشد سائبه بر عانه صفا کنند پس و قتیکه
 درم کفج یا قتیقه منفر کرده برای تنقیه ریم شیر کاو به نبات شیرین کرده و حقه انداخته
 رحم را حقه کنند یا با بامیه غسل حقه سازند و بعد از تنقیه برای اندال قرصه مهم با سلیقون
 در روغن گل آبنجه تمول سازند و اگر بار بود و علاجه شل علاج و درم بار و جلر کنند
 اختناق الرحم این مرض مشابه بصرع بود و نبوت و در غش آید یا علت بخارات
 که از رحم بطرف دماغ تصاعد گردد و فرق درین مرض و در صرع کثرت کفص و درین مرض
 بالکل زایل نگردد و چون صاحبش بهوش آید هر چه در غشی بر و گذشت باشد آنرا بیان کند
 علاج در وقت نبوت و مست و بارابر بنمزد و خردل و نمک برکت پاشند

و چند بیدار بمانند و وقت هوش اگر حدوث این مرض از اجتماع منی و رطوبت آن باشد
تفتیه بدن کنند و با کثرت جماع کوشند و اگر احتیاس طمث بود فصد صافن و هند و مسهل
سودا دهند و آنچه در احتیاس طمث گفته شد بعمل آرند و رم انیشین اگر خسار بود
علامت آن سرخی رنگ و تشنگی علاج فصد با سلیق از جانب درم گیرند و لعاب
اسپغول سلم شیرۀ عناب در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای آب
عرق عناب الشعاب کنند بهتر بود و خرقد در لعاب اسپغول و گلاب تر کرده بر موضع درخند
و در استراحت خطم عناب الشعاب خشک فصد سکه در آب کشیده سبز سائیده ضماوت کنند
و در تزیاید تا انتها آرد جوار و نخود آرد با قلاضاد کنند و در انحطاط با بونه اطمینان الملک
در روغن گل سائیده ضماوت کنند و اگر درم بار بود مسهل گرم تنقیه کنند و جمع خصیه
اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج خرقد در آب
کشیده سبز و آب کاسنی سبز و آب عناب الشعاب سبز و آب کدو تر کرده بر آن نهند
و اگر در و شدید بود قدری افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بار بود علامت
آن قلت در و نبودن سوزش علاج مال کنگنه بلدی مغز بادام مغز بید انجیر
در شیریش نخته ضماوت کنند با لایش برگ پان بنارند و اگر از فربه و طبع دمه بود
علاج فصد با سلیق زنند و از نبشته و نیلوفر و کدو خطمی و عناب الشعاب
ضماوت کنند و از آرد گندم و بلدی و روغن زرد و ملو انجیر برستند که فائده عظیم بخشد
فتق و آن مرضی است که بسبب اشتقاق صفاق یا از کشادگی مجرای انیشین
در کنج ران اندر شبیه بکیر انیشین فرو و آید و آن فرو و آمده اگر امعا بود قیله المعار گویند
و اگر ریح بود قیله الریح خوانند و این مرض یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقطه
یا از جماع که در امتلاء معده بود حادث میگردد و علاج پذیر نیست الا براس
تخفیف تکلیف علاج میکنند علاج از دست رو کنند و کند و مصلح جوز السرد
اقاقیا گلنار مانو در آب عناب الشعاب سبز سائیده ضماوت کنند و از جامه خصیه را
بسته دارند و اگر ریح فرو و آمده باشد جوارش کمری اول بخورند با لایش
شیرۀ بادیاں شیرۀ انیسون شیرۀ زیره سیاه در آب بر آورده گلقد آفتابی مالیده بنهند
و روغن قسط مالیده باشند و از فواکه طبعه حرکات بد بپزند و رم و جمع قیله

علامت آن مثل سلب ورم و دوج نیمه است سرعت انزال اگر بسبب ضعف
 اعضا می ریزد و تقویت آن کنند و اگر از حدت منی بود علاج طباشیر سفید
 سوده شیر عذاب در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذای بار و خوردن
 و طباشیر خشک ساخته هموزن آب نبات سفید آبیخته سفوف ساخته هر صباح یک کف دست
 بخورند سفوف دیگر اسپغول مسلم و ورم تخم خرفه سه ورم تخم کشمش خشک یک گرم و نیم
 غیر از اسپغول کوفته بخته اسپغول مسلم آبیخته سفوف سازند شربت یک شعله و اگر از ضعف
 ماسکه بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود و علاج
 تقیه بلغم کنند و روغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند
 صفت سفوف قلب مصری شقاق مصری سنگوار خشک هر یک پنج ماشه تال کمانه
 ماز و سبز تو درین هر یک چهار ماشه و آنه الایچی کلان مصطکی رومی هر یک سه ماشه نبات
 هموزن او ویه جله را کوفته بخته سفوف سازند جریان منی پوشیده نماند که منی فضل
 بهضم چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود علاج همان کثیر کنند
 و تقطیل غذا سازند و استعمال این سفوف مقل نه کنند صفت تخم کا به تخم خرفه
 از هر یک ده ورم تخم کشمش اسپغول مسلم از هر یک سی و سه ورم کلنا کل نیلوفر
 از هر یک دو ورم کا فور یک و نیم دانگ ادویه را غیر از اسپغول کوفته بخته اسپغول
 داخل کرده سفوف سازند شربت سه ورم و اگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود
 آنچه در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند سفوف برای جریان منی که از رقت
 آن باشد مجرب مولد از بیاض و الدما جلد نقل کرده صفت پنج بند تال کمانه
 سمندر سو که ج گوند و هاگ سادوی وزن گرفته کوفته بخته نبات سفید هموزن
 ادویه آبیخته سفوف سازند شربت از صفت تا یک توله نقصان باده اگر
 از ضعف بدن بود که نجافت آن بر و گواهی و بد علاج برای تقویت بدن
 ادویه مقویه و اغذیه لذیذه خورند بر مینه نیم شربت مداومت سازند و ترک جماع کنند
 و همچون لبوب خورند صفت مغز بادام شیرین مغز چلتنوزه مغز حب القرط مغز حب البطم
 مغز حب الصنوبر مغز حب الزم مغز فندق مغز کپسته مغز نارچیل مغز حب القلیل تخم
 خشخاش سفید تو درین کخی مقشر تخم خربزه جریخ تخم پیاز تخم شلجم تخم ارزن و کهنکین بنجیل

دار خلخل کبابه قرقره دار چینی شقاقش مهری تخم بلیون خولجان مساوی وزن گرفته
 کوفته بخیچه لسه وزن او و یه غسل قوام کرده همچون کسانند و اگر از قلتش بود که سبب
 سور مزاج باردیها باشد تبدیل آن کنند به تدبیر یکبار با ذکر یافت و اگر سبب
 عدم تحریک منی بود یعنی منی اگر چه کماحقه موجود بود الا حرکت نکند و لذت و دغای
 و لذتش نماند و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید شهوت ظهور نیابد و علامت نیست
 که احوط در ابتدا ضعف بود و بعد زمانی از دخول قوی گردد علاج بلیوب مذکوره بالا
 مداومت سازند و بر وزن بابونه تدبیر کنند و اگر از هتر خامی آلت بود پس هتر خامی
 اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر تر کش اتفاق افتاده باشد علاج باب گرم طبع کنند
 و ترک سبب سازند و طبع را از شنیدن حکایات جماع و غیره بر جماعت متوجه کنند
 و اگر نقصان باه از ضعف دل یا دماغ و یا جگر یا معده یا گرده بود و علاج تقویت
 اعضای مذکوره کنند پس اگر از ضعف دل بود برای تقویت آن خمیره مروارید معده
 که در بحث خفکان گذشت استعمال کنند و اگر از ضعف دماغ بود خمیره گاوزبان بخور
 صدفه گاوزبان گیلانی سه درهم گل گاوزبان کشنده خشک مقشر ابریشم مقصر
 بهمن سفید تخم بالنگو صندل سنخ تخم فرنجشک هر یک یک توله غنیه شرب نیمه گرم غیر غنیه
 او و پودر و آثار آب تر کنند صبح بخورشانند هر گاه سوم حصه بانه صاف کرده با نبات
 یک آثار غسل با و آثار بقوام آرند و در آخر قوام غنیه داخل کنند و ورق طلا در قرقه
 شش باشد اضافه کنند و هر چند عمل کنند بهتر باشد شربت از یک درهم تا سه درهم و چون
 یا قوت و زرد و زهر مهرب هر یک یک شقال اضافه کرده میشود حکم تر یاق پیدا میکند
 و اگر از ضعف جگر بود و مفرح مختار حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صدفه
 زعفران دو شقال یا قوت مروارید لعل پرخشان که با مهران ابریشم مقصر رشک
 انار دانه بریان زوفا هر یک یک شقال گاوزبان پودینه خشک بادمجوبیه رب السوس
 نارمشک پوست برون پوسته پوست ترنج سافج هندی عود فرنجشک حب بلسان
 تخم کاشم عود بلسان سعد مصلک صندلین الباشیر گل محتوم آملر یوندر چینی و اجینی انیسون
 کافور سنبلین رومی مطبوخ و دوس تخم کرفس گل سیرنج زرباد تخم کثوت در مخرج عقرب
 بهمنین حصیه الشعلب شعله سنبل الطیب چایه کافور سقراط تلخ عصاره غاف

قنار از خار مار وین انیسون مرزنجوش ماشا مشکطرا شعیب ورق لقره ورق طلا غنبر شنب
 مشک خالص هر یک نیم مثقال یا سه چند قند بپوشند شربت یک مثقال و اگر از ضعف بود
 بود و چون سنگدانه بود استعمل آن کنند صفت پوست سنگدانه مرغ طباشیر سفید هر یک
 دو مثقال گل سرخ سه درهم پودینه خشک پوست بیرون پوست ترنج پوست بلبل زرد
 هر یک یک مثقال بهمنید صندلین صغیر کشنیز خشک بریان حب الالباب هر یک دو درهم
 کوفته حنظل بشارب فواکه همچون سازند شربت دو مثقال و اگر از ضعف کرده بود براس
 تقویت آن این مکرر به تجربه رسیده هفتقه مغز بادام مغز پوست مغز چلو زده مغز حب اسمنه
 تخم خشکاش سفید کنیز مقشع مغز فندق مغز حب القنقل مغز حبه الخضر از اجنبی خولجان
 بهر چه پس از هر یک سه ماشه تو درین سه بنشین دانه الایچی خرد و کلان از هر یک چهار ماشه
 کشش مرزنجوش هر یک شش ماشه خرماسه سلیمانی یک توله شقاق مصری تخم کر کشش
 لسان العصافیه در پنج غفر به پودینه مصططه رومی طباشیر سفید تال بکمانه کبابه چینی
 سیاه زنجبیل دار فلفل پوست اترج خشک خشک مرغی تسبیح نقل تخم زردک تخم بلبلون
 تخم شلغم مغز تخم کوانچ زرباد مغاث بغدادی هر یک دو ماشه سنبل الطیب غنبر شنب
 از هر یک یک ماشه چوب چینی دو دانه جمیثه دو ماشه قند سفید چهارده دانه زنجبیل سفید
 نیم پادوسل سفید چهارده دانه زعفران بکمانه بهر ستور معروف همچون سازند تک سیر
 مر به کرون خشک آنست که خشک خشک را بکوبند و بپزند و در آب خشک سبز سه
 شبانه روز در آفتاب بپزند و هر روز آب خشک سبز تازه کنند چنانچه آب خشک سبز
 سه وزن خشک خشک بکار رود و پس خشک کنند و بکار ببرند و اگر نقصان باه بسبب
 جلو باشد علاج از اینها می باشد در بهر حال هر نسخه که مناسب وقت حال هر نفس بود
 استعمال نماید تکمیل او و سنگدانه گوری مصططه براده و دندان فیل مساوی وزن گرفته
 باریک ساخته شده بونلی میسندند و با شیر شیش تا چهار گونی تکمیل کنند و هر روز چهارم
 این نهاد و عمل آرند هفتقه بهر شش سیاه سمرقند خشک مصططه رومی اسکن رومی
 اسکن ناگوری تخم و هتوره سیاه گهری سفید هر یک شش ماشه روغن گاود ده توله
 ادویه را کوفته بچینه در روغن گاود آمیخته خوب بکمال ساخته قدری از آن گرفته نهاد کنند
 و بالایش برگ پان بستند و همچنین خط تا یازده در بعضی آرند کما و دیگر که فائده

عجب بخت صفت براده ر علاج آئینه بلدی که پوره کنه کلونج کنی سیاه مال کنی عاقه قوا
 کوفته بخته دو بول بستاند و باشیر مش از زیر ناف تا بچ قصب تکید کنند حتی که بچ کوبه
 شیر جذب شود پس بول کشته کشاده و دوا در شیر حل نموده بر قصب بندند بوقت صبح و آسانند
 طلا و هر زال در قه زرنج موصله سیاه بیریشی هر یک یک دام بیخته تیلیه کوبی سفید قمر نقل
 دارچینی تخم کونج بچ بل پوست انار خراطین پیه شیر هر یک دو دام پوست بچ کنیر سفید
 سر مار سیاه که تازه باشد که د م سیاه هر یک یک عدد کیکل ایتنک ساندو ریگ با سه
 بر یک دو عدد دوا بای کوفتی کوفته جانوران رازیزه ریزه کرده همه را در شراب دو آتش
 آتارسته شبانه روز تر کرده بجا دارند پس مثل چوبه باتش با چکدشتی روغن گشت طلا
 اخری مغز خر سبیل شکمیا هر یک پنج کوبه دارچینی عاقر قرحا دانه الاچی گلان هر یک
 هفت ماشه همه را با یک سائیده حب بسته در شیشه آشی انداخته روغن کشند
 پیته معموله پارچه سفید شش گره را در شیر آئینه بلدی هفت بار تر کرده خشک کنند
 و بهین نمط در شیر آگ و شیر تدباره هفت هفت مرتبه تر کرده خشک سازند پس روغن گاوه
 گرفته بیریشی مال کنند را در ان سوخته و پارچه مذکور را در ان بریان کرده بدارند و عذای حب
 بقدر مطلوب از ان گرفته و دخت جوشده را گذارند بر قصب بندند طلا را از ایشان
 حکیم اجل فانه صاحب مرحوم مغفور صفت تخم کدوی تلخ دو دام زهر چمنک یک دام
 گوی سفید مقشتریدام عاقر قرحا نیمه بچ بل پاؤ دام فلقمویه فلفل دراز هر یک پاؤ دام
 کوفته بخته بروغن گاوه تا مدت روز صحت بلع کنند هر چند خواب سحر خون بر کوفت بین
 خوب است در بلع مقدار دو سرخ از ان گرفته بر قصب طلا کنند بالایش برگ پان
 بندند بطول که برای خشک کردن زخم قصب که از طلا و ضماد و غیره افتاده باشد
 مفید است صفت پوست بچ کنار و کشتی را در آب جوشانیده صاف کرده بطول سازند
 آتشک و آن مرضی است که در کتب تقدیم یافته نمیشود الا متاخرین تجربه شش
 برداخته اند و آن دومی و صفراوی و بلغمی باشد لیکن اکثر از سودا لاحق کرده و عام است
 که سوداوی و موی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع ماده
 ملحوظا و دارند و ماده این مرض و اگر جمیع بدن متاثر باشد فساد عظیم لاحق گردد و علاج
 کل نبشته کل نیلوفر غلب الشلب تخم خیارین گاوه زبان آیمون افسلاج شاهتره چرآینه

تخم کاسنه عناب ولایتی مندری برم ژندے مالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گلقدار آفتابی
 داخل کرده بنوشند و قلت و کثرت اجزای بارده و حاره حسب ماده و حاجت بر راس
 طبیب است و بعد نشیج بروز مسهل بلبله سیاه پوست بلبله زرد مغز فلوکس شیشخت گلقدار آفتابی
 روغن بادام و گل کرده مسهل و هندی اگر مسهل قوی خواهند تر بد سفید حسب انیل
 غار یقون صبر و غیره او وین مسهل حسب حاجت افزایند و بر دز ترید لعاب بیدانه
 شیر گاوی زبان شیر عناب در آب بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد مسهل است
 پس از چند روز قصد باسلیق یا کل زنده و اگر حاجت بود استعمال بار همچنین کنند شش
 مسهل معمولی که در تنقیه سوداوی عجیب است و بار نایب تجربه رسیده و ماده آتشک را
 مستاصل سازد و صفت سیاه و گندمک مساوی وزن را یکله نمایند و چون بکوبند
 بلع خواهد بود اما قه کتر خواهد آورد و اگر کم محق کنند قی البته می آرد و قتی که از قی خارج شود
 برابر هر دو جز و حسب السلاطین گرفته هر سه را سمی نمایند و چون محق خوب شود بعد از آن
 سنگ بصری مساوی هر دو احد سیاه و گندمک گرفته باز محق کنند و قتی که بار یک شود
 همه را بر داشته در ظرف گلی آب ناریسیده بیندازند و کل را با آب بشست و در ظرف اندازند
 و قدری آب دیگر اندازند که مقدار دو انگشت آب بالای دو اربابست پس بر آتش نهند
 تا آب خشک شود و هنوز قدری رطوبت و آب باقی باشد که از آتش فرو آورده و سایه
 نه و بالا کرده نگاهدارند تا آب جذب شود پس عند الحاجة استعمال نمایند و قدر استعمال
 و شش است و باید که دوا را در دهن انداخته همراه لسی شیر ماده گاوی و فرو برند و هتایت
 کنند که بدندان دوا نرسد و بعد خوردنش هر گاه فی آید کمی در سهال نخواهد شد
 بلکه سهال بے اذیت و کثیر خواهد شد و غذا بجز شیر و شش دیگر هیچ نخورند و چون که مسهل قوی
 بخواه یاباید و ادب مسهل که تنقیه سودا نماید و آتشک نافع و بیک بار و در مجرب
 و کف هم آمده صفت حسب السلاطین کثیرا کل صرخ کتفه سفید هر یک یک توکد وای
 دل را منقشر نموده همراه سرگین گاوی که در آب حل کرده باشند و رسبوچه گلی انداخته
 بر آتش نهند و تا دو ساعت آتش دهند پس سرد کرده بر آورده سه چهار بار در آب
 شسته و پاره نموده پرده اندرونی که مثل زبان بسیار رقیق باشد و در گردن جلا داده و
 در تنه بخته با جز و اول آمیخته بعد در با جره حب بندند و طریق استعمال چنان است که حسب ماده

منصف داده روز اول سیل چهار سرخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه توره که قدری
 گلاب با و مزوج کرده باشند بدهند و اگر سهال تقصیر کند عرق گلاب بنوشند و هرگاه بخندند
 که انسداد اجابت شود عرق کیوڑه بنوشانند و روز دوم تبرید دهند و همین نقطه حسب حاجت
 دو سه سیل بعمل آرند و هر سه سیل سه تی و ده و از ده سهال خواهند شد و اگر معده
 قوی بود بعد سیل دوم از چهار سرخ قدری بفرایند حب آتشک که بار نایب تجربه
 رسیده صفت اجوائن ویسی اجوائن خراسانی اجمود هر یک یک توره سیاه و دو توره
 هر سه و دارا خوب بار یک کرده و وقت مذکور آمیخته در عرق یک کپوره که لال سشلخ
 داشته باشد هفت حب بندند و وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسبانند
 پس پشت خود اندازد و شش حب باقی ماند یک حب از آن گرفته خرد و ساخته همراه
 پنج برنج بخورند و بر دندان نجسها نهند و هر دو وقت برنج بیه نک روغن انداخته بخورند
 پس تا هفت شش روز حب بخورند و روز هفتم کل پایه بار و غنن کثیر و مصالح گرم بخورند
 و بعد از آن هر چه خواهند بخورند و کسی را که از کل پایه برهنه بود و آن کن و مریض تا سه روز
 بخورد و از نمک درایام استعمال جنوب برهنه کند که حکم زهر دارد و دوا می آتشک
 که به تجربه رسیده عجیب و غریب است صفت شکرک سیاه انبه بلدی تخم بلبلون
 از هر یک سه ماشه جلا ادویه را گرفته سه پڑی بندند یک پڑی صباح تر تا کون نهاده
 آتش آتشک چوب کنار بر آن نهاده در حقه بنوشند تا سوخته گردد و از کشیدن
 باز نه مانند و یک پڑی بوقت دوپهر و یک پڑی وقت شام بدستور بعمل آرند
 و آن روز در تمام روز و شب پنج غذا بخورند و روز دوم ماهی بروغن کنجد بخورند
 دیگر پنج بخورند و بر روز سوم هر چه خواهند بخورند شفا کلی انشاء الله تعالی حاصل آید

فصل در اوجاع پشت و مفصل

در پشت اگر از کثرت بلغم برودت مزاج بود علامت آن سفیدی قاروره و تقدم
 خوردن اشیا و باره یک لاج تحقیق بلغم کنند و روغن ترب و روغن که در بحث وجع مفصل
 ذکر خواهد یافت بر پشت مالند و اگر بسبب استلای رگ بزرگ که بر پشت است بود علامت
 آن سرخی موضع و در تمام پشت و کشکله لاج فصد با سلیق زنند و شربت نارین

در عرق گاؤز بان و عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و حج مفصل آن
 در وک بود که در مفصل بدن عارض شود پس اگر قاعین باشد مثل کعبه صانع خصوص
 با بهام نقرس نامند و اگر در مفصل درگ بود و تجا و از آن نه نماید و حج الورک خوانند
 و اگر از ورک تجا و ز کرده تا زانو یا کعب حسب قلت و کثرت ماده ممتد شود و در آن باوریک
 سازد و اعوجاج پیدا کند آنرا عرق النساء گویند و سبب این او جراح ضعیف مفصل
 و انقباض مواد است بجانب آن و عام است که مواد یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا
 و حج مذکور اکثر از خون و بلغم می باشد و از سودا بندرت و اگر مفصل صلب گشته شوند
 تعدد مفصل خوانند پس اگر ماده عارض بود علامت آن شدت فربان شرمخی رنگ شرمخی
 قاروره و عظم بنفشه علاج فصد یا سلیق از طرف موافق زنند و اگر سرد و وجانب بود
 از سرد و وجانب زنند بعد از آن عنب الثعلب گاؤز بان تخم کاسنی تخم خطه عناب پسیاوشان
 شب در آب گرم تر در اندر صبح مالیده صاف کرده گل کنند آفتابی داخل کرده زنجبیل
 سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد از صبح پیوسته بلیله زرد
 بلیله سیاه مغز فلوک شیرخشت روغن بادام داخل کرده مسهل و بعد از آن بلیله زرد
 سورنجان شیرین سائیده در گل کنند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش شیر و مغز خرزهره
 شیر و خار خشک در عرقیات بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند و گل کنند کین
 فوغل مایشا اقا قیاد در آب کشنیزه سبز سائیده ضاد کنند و اگر در و شد بد بود و بیون فها ف
 کنند و در انتها تخم خطه بنفشه و در انحطاط با بونه اکلیل الملک افزایند و ضاد بعد از تنقیه
 بعمل آورند و اگر ماده اقلیل بود قبل از تنقیه پاک بنویسند و اگر ماده بارد بود علامت آن
 سفیدی رنگ و انتفاع بسننات و درد در عمق مفصل و غلظت و سفیدی قاروره علاج
 گاؤز بان پسیاوشان تخم خرزهره نیم کوفته اصل السوس مقشره بنویسند و تخم کاسنی
 اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گل کنند آفتابی مالیده زنجبیل سورنجان شیرین
 سائیده پاشیده بنوشند بعد از صبح پیوسته بلیله کابلی سنا و کی انجیر زرد مغز فلوک
 شیرخشت روغن بادام ترید سفید افزوده مسهل دهند غذا قلیه و خشک و در مسهل
 سودا یا ریح یکپاس شب یا قیامند و عرق گاؤز بان بلخ نموده بخورند صبح از بخور مذکور
 مغز فلوک شیرخشت روغن بادام دور کرده بدرقه دهند و بعد از تنقیه روغن معمولی مالند

صفت روغن نراکو مقرض سے دو درم گل یا بونہ یک نیم تولہ زنجبیل یک تولہ شہ راکہ گل
آب تر دراز صبح یا نیم ظل روغن کنج بچوشان تا آب بسوزد و روغن بماند نگاہدارند و بکار بند
و علاج وجع الورک و عرق النساء و نفوس مثل علاج وجع مفاصل کنند و بر روغن سرخ
معمولی تدبیر نمایند که برای این اوجاع بهتر ازین روغن دوا دیگر نیست صفت مجبیه
یا و آثار پنج کا پهل چیر چیر یا هر یک چهار تولہ سنبل الطیب ناگر موته هر یک دو تولہ تیز پات
قر قفل دار چینی هر یک یک تولہ زنجور بهشت تولہ کچد و تولہ الاچھی خرد سه تولہ جوتری مشک
خالص هر یک شش ماشه پوست و دخت چوب میدہ برادہ صندل سفید هر یک دو تولہ
زعفران چار ماشه زرد چوب دار بلدی عود غرقی هر یک یک تولہ گلاب قسم اول یک آثار روغن کنجد
دوسرہ ہمہ ادویہ را جو کوب نموده در گلاب تر کرده بدارند پس در دیگ مسی قلعی دار آتش ملغم
دہند تا نصف آب بسوزد پس روغن کنجد مفرج ساخته آتش بطور معمول دہند تا تمام آب
خشک شود پس روغن کنجد را از پارچہ گذرانیدہ در شیشہ چینی نگاہدارند و یک ہفتہ در زمین
دفن کنند بعد از آن بر آورده وقت حاجت ہنگام شب بیک تولہ بالند و بوقت سحر
از آب سرد بشویند و خاتمہ در اسباب و علامات امراض کہ خصوصیت بعضو واحد ندارند
بلکہ جمیع اعضا عام اندیش حیات و اورام و غیرہ و نسخہ ہامی مرکبات مستعمل ضروریہ
و این خاتمہ منقسم است بر سہ قسم اول در حیات بدانکہ حی حرارت است غریبہ
کہ در قلب مشتعل شود و بواسطہ توان در روح و شرایکین در جمیع بدن منتشر گردد و اثرش
بافعال طبیعہ لاحق میباشد و عام است کہ اشتعال حرارت در قلب بواسطہ بود یا بلا واسطہ
و نیز عام است کہ اثرش جمیع افعال و اجناس عالیہ حی سہ اندیکہ حی
یوم دومی حی و ق سومی حی خلط اما حی یوم و آن حی است کہ اول حرارتش بر روح
عارض گردد و بعد در قلب رسیدہ در جمیع بدن منتشر شود و تعلق حرارتش بر روح
کہ بود آن را بان روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بر روح حیوانی بود حی یوم حیوانی
خون شد اگر نفسانے بود حی یوم نفسانی و اگر بطبع بود حی یوم طبعی و نیز این تب
بسبب اختلاف اسباب با سہای مختلف میسوم است چنانچہ از غم بود حی یوم غمی
و اگر از ہم بود حی یوم ہمہ و اگر از تخم و نزلہ بود تخمی و ترے خواند و قس علی ہذا مابقیہ
و پوشیدہ مانند کہ این تب از فزع و فکر و غضب و فزع و سہر و استغراق غو

وجع و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب و غیره پیاپی باشد
 و همه یوم بشرطیکه منتقل بکند دیگر نشود و زیاده از یک بشاید روز تا سه روز نمی ماند
 و جالبشوس گفته که جمعی یوم تا شش روز باقی ماند و علامت این تب است که یکسان
 غیر سوزان مثل حرارت که بر یافت لا حق میشود و پیاپی باشد و از آثار جمعی دق و جمعی عفن
 معرا بود و از اسباب مذکور از هر سبب که بود قدش بر آن گواهی و بعد علاج از هر سببی
 که باشد در دفع آن کوشند مثلاً از زکام بود علاج آن کنند و اگر از سرد بود و قیحه
 نمایند و اگر از تخمه بود و قلیل غلظت را کنند و هر چه در تخمه گذشت بعمل آرند و اگر از غم بود از آله
 آن کنند و خیمه مزه و اریه و مقرحات بارده خورند و قس علی هذا باقی و پوشیده نماید که چونکه
 قلعق جمعی یوم مدوح میباشد پس از هر قسم که باشد علامتش بهتر از تفویح نیست نکما
 قال البقرطینی لما محال لک لاجاب و سبب الاغاسی و النظر فی المبعیات جمعی و وق
 و آن تبی است که حرارت غریبه در اعضای اصلی خصوصاً در قلب مبعث گردد و بعد از آن
 بار و روح و اخلاط ساری شود و افنای رطوبت اصلی نماید و آنرا سه درجه باشد و اکثر
 انتقال بود و گاه از سبب بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب خاصه در سن جوانی
 حادث گردد و این گاه تنها بود و گاهی مرکب با جمعی عفن باشد علامت آن صلابت نبض
 و وقت و خفت و تو اثر آن و هر گاه دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود
 و هر گاه دست دیر تر بر بدن بماند حرارت زیاده دریافت گردد و بر صاحب آن حرارت
 کم محسوس شود و حرارت یکسان بود مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد و موضع خنک
 گرم تر از سایر بدن باشد و در بول و بیست دریافت شود پس از غذا نبض قوی و عظیم گردد
 و هر گاه از تب استیحاوز کند و بول رسد و نبض صغیر و صلابت پدید آید و غریبین
 بنظر او انجامد و صد غنیم در تیشند و پوست پیشانی کشیده شود و رونق و تازگی
 از چهره زایل گردد و سد و بینی و گردن پاریک باشد و مویهای دراز شوند و سببش بسیار
 پدید آید خشک جلد و جفاف پوست شکم ظاهر گردد و هر دو گوش کوچک شوند و بیست
 در بول زیاده پدید آید و هر گاه بول در چه سوم رسد مویهای بریز و و ناحن های
 کج گردد و سوای پوست بر استخوان گوشت نماند و طاقت مر فیض بالکل مفارقت کند
 پس در ابتدا این تب علامت پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود و علاج در درجه اول

برای تبرید و ترطیب شیر و تخم که در شیر و تخم تریز در عرق گاوی زبان بر آورده شربت
نیلوفر حل کرده بوشند غذا را از شیر و در درجه دوم علاج قوی باید کرد پس شیر و تخم خرفه
شیر و مغز تخم که دی شیرین شیر و تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاوی زبان بر آورده
سکنجبین حل کرده بوشند و اگر زیاد تر حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالایش
تبرید کند و بوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفه سبز که در شیر و تخم
در آب جوشانیده در آب نیم گرم ملین را بنشانند و باید که آب معتدل بود و نه چندان
که احداث حرارت کند و نه سرد بود که با عصاب مضرت رساند و بعد یک لحظه برون آید
و دروغن که در اعضا با مانده و بعد از یک ساعت بار شیر که در آن مرغ خرفه اسفانج
پخته بافتند بحسب قوت و باضمه بدیند و بعد از هضم سکنجبین یا شربت زرشک بلعایات
و شیر و جات مناسبه باید داد و اگر طیب ماذق مناسب دانند قدری سکنجبین یا شیر
بیا میزند که تجوید بهاء الشعیر بنماید چنانچه به تجربه رسیده و پوشیده نماند که آنکه در اول
کتاب در بحث اغذیه گذشت که سکنجبین را بهاء الشعیر نیامیزند اما آنجا از مقدار کثیر
سکنجبین است که ما و الشعیر را هضم نیافته از معده برون بروند و مقدار تسلیل
سکنجبین که ظاهر است که سکنجبین اقلیل با ما و الشعیر کثیر المقدار موجب نقصان خواهد
و اگر قطعاً آمیزش سکنجبین بهاء الشعیر ممنوع بودی شیخ رئیس بامتزاجش امر فرمودی
چنانچه در جمیع بلغمی فرموده که هر دو را مزوج نموده بهر دو اگر چه دق از حمیات عفنیه کدام
حده دیگر یار نبود شیر دادن نهایت مفید پنداشته اند و بهترین نامی شیر آدم است
پس شیر خر ماده پس شیر بز ماده که همان وقت دوشیده باشند در شیر خر
شرائط آن است که خر ماده جوان باشد و چهار ماه از زائیدنش گذشته باشند
و علف آن جود کا بود و اسفانج باشد و طریق استعمال شیر خر ماده و بز ماده چنین است
که روز اول نیم سکر چه و روز دوم یک سکر چه که در شش سه اوقیه بود بدیند و نیز
میرین باد که سکر چه بوزن هفت اوقیه می باشد پس بتدریج شیر را
افزافه کنند که روز هفتم یک سکر چه رسد بعد از آن هر روز نیم سکر چه
کم کنند و روزی که شیر و بهت نبض بیمار ملاحظه کنند اگر ضعیف وضعیه
معلوم نمایند و اند که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود

دانند که فاسد نشده بدیگروان نرسند و باید که سکن را بر یا حین بارده معطر سازند
 و سکن باید که متصل یا بسار بود و لباس را از صندل و کار مطیب کرده نبوشت و طبع
 مریض را بر قص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرفه باب کشیز و کافور تر کرده کثیف
 و سینه گذارند و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه
 کرده باشند و اگر اسهال لاحق گردد آب بارنگ سبز یا قرص طباشیر دهند و اگر ضعف
 پدید آید خمیره مر و اید خورند اما حمی خلطی و آن استی بود که اول حرارت غریبه در آن
 لاحق اخلاط گردد پس از آن بقلب و روح و لباس را عصار سرد و این حرارت از شوق
 خالی نیست که حرارت یا باعث نقص اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان خلط باشد
 و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حمی عقیقه نامند و آن یا بسبب طبع بود که از عفونت
 خلطی واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا شود و نقص یا داخل
 عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر و غیره ظهور یابد پس اگر
 داخل عروق بود و حیات دائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جرم عروق ماده
 بزود بی تحلیل نرود و نقص سازد و چیزی را که مجاور است و بسبب مواجعت
 قلب از او نسیب حرارت در قلب رسیده اشتغال نموده بواسطه روح دوم
 و شش این در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی دائمی نماید لیکن اشتداد حمی
 بنوبته که مختص به خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجیه
 طبیعت تمامه نقص بخارج عروق بود حمی دایره حدوث می یابد زیرا که ماده بخارج بعلین
 محال گردد و اگر نقص در جاسه واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه
 حرارت متعنه در مدت نوبت بروز حادث شود و در طوبیت آنرا که حرارت باوقایم باشد
 فنا سازد و آنرا از راه عروق و غیره از بدن خارج نماید پس ارضیت آن ماده بماند
 که ماده عفونت است و نه مرکب حمی پس با نقص و حمی باطل شود پس بار بر تریه دیگر
 در مدت نوبت تمامه جمع آید آن وقت حرارتی که از نقص سابق من و موهب وجود بود
 بروز کند و حدوث حمی نماید فافهم و نیز واضح باد که نوبت حمی بلیقه هر روز بود
 زیرا که بلیغ بسبب کثرت و رطوبت خود سهل الجمع و نقص است و نوبت حمی سوداوی
 بر روز چهارم بود زیرا که سودا بسبب قلت و بیوست خود عسر الجمع و نقص است و نوبت

حتمی صفر او سه روز سوم بود زیرا که صفر اول و ثلث و کثرت متوسط بین آنهاست و بداند که اقسام
 عالیّه حتمی خطی موافق اعداد و اخلاط چهار اند اول آنکه از تعفن خون حادث گردد و آنرا
 علی الاطلاق مطبقة نامند دوم آنکه بعضی صفر حادث گردد و آن یا داخل عروق بود
 که آن را غلب لازم گویند و یا خارج عروق بود و آن را غلب دائره خوانند و آن غلب
 لازم اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند و بهر صورت اگر ماده غلب صفر آدمی قریق
 و صرف باشد آن را غلب خالص گویند و اگر مرکب ببلغم بود غلب غیر خالص است و آنکه
 از تعفن بلغم عارض شود پس اگر ماده آن داخل عروق بود آن را ثلث گویند و اگر خارج
 عروق باشد موافقیه خوانند چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد و پس اگر داخل عروق بود
 آنرا ربع لازم گویند و آن نادر الوقوع است و اگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند
 و بداند که ترکیب حیات یا از اجناس متباعده بود مثل ترکیب حمی یوم باجمی خطی یا از
 اجناس متقارب باشد مثل ترکیب حمی صفر آدمی بدینوی و مثل آن و چون از بیان مجمل
 حمی خطی انفرار شد بیان هر یک بالتفصیل نگاشته میشود و سه نوع است و آن سه است
 که از جوشش خون حادث گردد بلا تعفن علامت آن سرخی روی و چشم و انفخ و تمدد
 و عروق و گرانی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره و حرارت طمس و عدم قشعریره
 علاج اول فصد زنده و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشی خون برگردد
 و اگر بعد از فصد قدری تب باقی ماند اشربه صوفیه خون استعمال نمایند غذا را بشیر
 لیکن قبل از فصد نباید و اما قال صاحب التذکره لایستعمل ما را الشربة الا بعد الفصد
 و جالینوس گوید که هرگاه مریض عرق نکند و او را رعات نباید پس اگر تاخیر کند
 طبیب در فصد خوف حدوث سرسام است حمی مطبقة که از تعفن خون حادث گردد
 و او سه قسم است یکی متزاید سه ساعت قوت و حدت و گرمی در آن زیاده محسوس گردد
 و عقوت در آن زیاده بر تحلیل باشد و این بدترین اقسام است دوم متناقضه
 یعنی در آن تحلیل زیاده از تعفن باشد و این قسم بهترین اقسام است سوم
 متشابه یعنی تعفن و تحلیل در آن هر دو مساوی باشند علامت آن سرخی
 روی و چشم و قل و کرب و ضیق النفس و سرخی و غلظت قاروره و عظم و سرعت
 و اهتلا در نبض و صداع و نقل بدن و درین تب قشعریره نمایان باشد و حرارت

مثل حرارت حمام بود و عرق نمی آید مگر در روز بخوان و این تب صبیان را و کسانی را
 که پر گوشت باشند و در ایام بهار بدیشتر عارض شود علاج فصد با سلیق یا
 اکحل زرد بعد شیرۀ عناب شیرۀ تخم کاهو در عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر
 حل کرده بنوشند یا عناب آبخارا شاهتره و لک عرق عناب الثعلب خیساب ره صاف کرده
 شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آشوب و شل آب روغن و اگر ضعف قوی بود
 قلیه بی روغن عناب خالص و آنرا علامت آن تشنگی و صدراع و حیوانه
 و کرب و تشنگی لبها و خشکی زبان و سنگینی دهن و سرعت نبض و غشیان و ناریت بول
 و نرمی شکم و تشهیر و لرزه و خروار آمدن تب با عرق بسیار و سبب لرزه آنست
 که چون صفرا از ستون فقرات عفت متحرک شده بر اعصاب و عضلات و لحمها میگذرد
 بسبب حدت و لذت آن آید و پدید می آید و برای دفع آن قوت و دفع هر جزو بدن
 حرکت میکند و باطن در لرزه پدید آید و شیخ الرئیس گوید که لرزه جمیع سبب لرزه است
 بلغم شدید است زیرا که قوت و دفع هر حرکت قوی آنرا دفع کردن نمی تواند و جالینوس
 بخلاف آن گوید که لرزه جمعی صفراوی بسبب لذت و حرارتش غالب است و باعث
 حساس سردی در جمیع آنست که چون حرارت غریزی از خوف موفی بطرف باطن بدن
 میگذرد و پس بر ظاهر بدن بر قلیل غلبه میکند و وجود مواد بارور و کثیر غلبه می سازد
 بسبب گرمی حرارت غریزی سوئی باطن و تاثیر برودت ماده علاج در ابتدا
 ادویه مدره مثل تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت بزوری نذیر ازیرا که در دخیل است
 و نیز چون استعاشک ماده رقیقه اخراج یا بد ماده باقیه غلیظ القوام بدیر نصیب پذیرد
 و این امر باعث اطالت مدت مرض میگردد و پس باید که تا روز چهارم شیرۀ غریز تر بز
 شیرۀ مغز کرد و شیرین در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعد کف نیلوفر
 عناب الثعلب زرشک شب در عرق گاؤز بان تر دارند صیاح مالیده صاف کرده
 شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بر روز مسلسل گل بنفشه گل سرخ آلو بخارا تمر هندی
 شیرینشت گل قند آفتاب روغن بادام شیرین اضافه نموده مسلسل و بهشت
 و اگر سرفه باشد زرشک و تمر هندی داخل نکنند و بر روز تبرید آله مرئی شسته
 بورق لقره چیده اول بخورند بالاایش لعاب اسپنول مسلم لعاب بمیدانه

شیره مغز تخم که در عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
 و پوشیده نمایند که استعمال لعابیات بعد مسلسل ازین باعث نموده می آید که بقیه
 باز لاق دفع شود و تسکین حرارت هم متصور است و روز دهم که روز رحمت افتد
 باز مسلسل است و بر روز تیرید تیرید کور بعمل آرند و باز روز دوازدهم که یوم راحت است
 بدستور مسلسل دهند و بدفع کرون سناری بر روغن بادام حریب کرده بلیا و تیرید بلیا
 اگر ضرورت بود و در مسلسل سوم اجازت است و اگر بعد تنقیه حوی مفارقت نکند آب کاسنی بنهر
 مروق با شربت نیلوفر و شربت زردی و خاکشی استعمال کنند و اگر خوب است شربت
 طباشیر بلین شربت نیلوفر آینه اول بلیسند بالایش شربت زردی در آب کاسنی بنهر
 مروق حل کرده بنوشند غذا آش جو یا شله یا دال خشک و پوشیده نمایند که استعمال آن
 تا روز بیستم نیز بازن نیست غیب لازم علامت و علاج آن مثل غب دائرة باشد
 حوی حشر قه علامت آن کرب تشنگی و سوزش و غطر اردل و صدراع و زبان فروشن
 چشم نه باقی علامت غب خالص علاج مثل غب خالص کنند لیکن از دقوی تر باید
 و خیار کبرینسد و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حل کرده بلیسند غب غیر خالص
 در اکثر اوقات تا شش ماه کشد علامت آن زیادتی نوبت بر دوازده ساعت
 علاج تا شش روز شیره مغز تخم که در شیره عناب در عرق گاوزبان بر آورده
 شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعد کل نیلوفر گاوزبان اصل لپوس مقشر نیمه کفته
 عناب زیشک در عرق گاوزبان خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و در مسلسل کل بنفشه
 تخم خیار بن نیمه کفته پرسیاوشان مویز منقعه مغز فلوکس شمشیر خشت گلقد آفتابی روغن بادام
 شیرین اضافه کرده مسلسل دهند و بر روز تیرید لعاب پنبول سل لعاب ریشه خطمی
 در عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا خشک بے روغن
 بادال مونگ حوی بلغمی و اسره علامت آن شمرع و بناقص صادق البر و نماید و تیرید
 او ثابت باشد و کب تشنگی و صغر نبض و بقی برآمدن بلغم و تهیج و سفیدی روی و کثرت
 بزاق و سفیدی و رقت قاروره علاج شش روز شیره کل گاوزبان شیره عناب
 در عرق عناب الشعاب بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند تا لطیفه عفونت شود
 که باعث حوی است و استعمال شیار حادثه نمایند که موجب نفرت است بلکه در نسخه نیز قدری

ادویه بارده استعمال کنند و بعد بفض موده بر روز ششم مسهل دهند و بعد از تنقیه قمر ص
 غافث در شربت گاؤ زبان سوده اول بلیست را بالایش شربت بزوری در آب کاسنی
 سبز و قمر ص کرده بنوشند یا استعمال خاکسے فرمایند که بسیار نافع است و طریقتش است
 که خاکسے یک توله را در غرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند
 و روز دوم یک جوش افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و همین طریق تا یک هفته
 یک یک جوش افزوده باشند چون بهفت جوش رسد یک یک جوش کم نموده باشند
 و اگر سرفه باشند بالحق سستان دهند و اگر سراع بود استعمال خاکسے جائز نیست و اگر
 بضرورت کنند اول کثیر در شربت بنفشه سوده بلیست را بالایش مطبوخ خاکسے بنوشند
 چنانچه علامت آن موافق علامات دایره است مگر آنکه این تب نافض نبود و چون
 نعلی باشد مگر وقتیکه با سکل مفارقت کند و مشابه می باشد بدق و فرق آنست که نشانه
 بعد از تناول غذا قوی نمی شود و علاج آن مثل علاج نایبه گند حمی راجع
 دایره علامت آن ابتداء نافض و برود قوی و صلابت و صغیر نبض و بطور آن و چون گرم بود
 حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و کمتر از غلب و نیز ولالت میکند برین تب
 مزاج بار و یابس و تدبیر مقدم از تناول عدس و باد بجان و آسیامی مولد سودا
 و این علامت وقتی بود که سودا که سوداوی باشد و اگر از احتراق بلغم بود علامت
 آن حدوث حمی بعد از مواظبه و نشانه و کمی در سرعت نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق
 خون بود بعد از مطبوعه پیدا شود و اگر از احتراق صفرا بود بعد از غلب حادث گردد
 علاج اگر از سوداوی و موم بود و فصد با سلیق از جانب رست زنند
 و اگر از سوداوی بلغمی بود و مضمج و مسهل بلغم دهند و اگر از سوداوی صفراوی بود
 تنقیه آن سازند و اگر از سوداوی بود و تنقیه سودا سازند بطریقیکه یارنا
 ذکر یافت و بعد تنقیه کاسنی چکیده با قمر ص غافث دهند راجع لازم علامت
 مثل علاج ربع دایره گند حمیات مرکبه و ترکیب یا بر سیل مد خلعت بود
 یعنی یک تب هنوز زائل نشده باشد که دیگر آید یا بر سیل مبادل بود یعنی یک تب
 و دیگر شروع شده قائم مقام اول شود یا بر سیل مشارکت که اخذ هر دو یکی باشد
 و ترکیب بیشمار است آنچه نام معین دارد و شرط الغب و غلب غیر خالص شرط الغب

پتے باشد مرکب از صفر و بلغم و باین طریق که هر دو خلط با هم متمیز باشند و ترکیب این
 چهار قسم است یکی آنکه هر دو را کره باشند دوم آنکه هر دو لازم سوم آنکه صفر او ی در
 و بلغم لازم بود و چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج علامات صفر
 و بلغم و گاه علامات صفر غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تب اعتقاد بر دو نوبت
 نکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در دو نوبت صفر انقبض سریع و قلق
 و اضطراب و تشنگی و تنگی دهن و ناقض و بر دگر بود و در نوبت بلغم ناقض شدید باشد
 و باقی علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تب و غب غالب است آنست که در تب و غب
 فرق در میان نوبت صفر و بلغم نبود بسبب شدت امتزاج هر دو و این تب
 تا دیر باقی ماند زیرا که صفر مستغرق شود و بلغم لزج بماند علاج هر چه و غب
 غیر غالب گذشت بعمل آرند و آنکه در بیان بقیه اقسام حمی که خمس
 و سدس و سبع از مواد غلیظه متولد شود علامتش مثل ربع کنن حمیات مختلفه
 پتے باشد که در آن محفوظ نبود بلکه از سوراخ تنه و راکل و شربت بود و صلاح
 تدبیر کنند و پوشیده نماند که چون که سوراخ راکل و شرب اخلاط را دید پیدا میکنند
 ازین باعث حمیات مختلفه از ظهور می یابند زیرا که حمی موافق هر خلط و خواص
 پس بالفور اختلاف در دو حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود
 قطفه و استفراغ آن کنند بطریقی که بارنا ذکر یافت حمی القیانوس
 پتے باشد که در آن ظاهر بدن گرم باشد و باطنش سرد برای آنکه ماده این بلغم
 زجاجه است پس و قتی که بعضی اجزای بلغم متعفن شوند و بعضی بحالت اصلی بمانند
 پس هر گاه از اجزای متعفن بخرات بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس
 ظاهر بدن بالفور گرم خواهد شد و چونکه حرارت عقونیت اجزای غیر متعفن بلغم را
 در باطن بدن از اعضاء مالوفه ماده بسوی اعضاء غیر مالوفه منتشر خواهد نمود
 پس بسبب برودت ماده اعضاء غیر مالوفه احساس برودت خواهد ساخت
 و بالفور غلیل در باطن خود سردی دریافت خواهد کرد و علاج مثل علاج حمی
 بلغمی کنند حمی لیفور یا پتے باشد که در آن ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود
 پس اگر از صفر او غلیظه بود سبب حرارت و برودت چنین است که طبیعت و روح

تمامه برائے دفع موزے باطن میل خواہد کرد و ظاهر بدن سرد خواهد ماند و در بدن
 بدن ظاهر است که حرارت صورت خواهد لبست و اگر از بلغم غلیظ بود سبب برودت
 و حرارت چنین خواهد بود که طبیعت و روح بسبب آنکه موزی قوی نیست منجمیل
 باطن خواهد بود پس بالضرورت برودت قلیل بر ظاهر بدن ظاهر خواهد شد و هرگاه بخارا
 ضعیف و حرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شده بجلد بدن خواهد رسید پس بحیث
 برودت جلد بخارات سرد شده ظهور ببردت بر ظاهر بدن خواهد کرد و برودت غلبه
 خواهد نمود و بسبب عفونت ماده و میل طبیعت و روح در باطن حرارت جمع خواهد آمد
 علاج اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند و اگر از بلغم بود علاج مثل حمی بلغمی
 حمی حصبه و جدری بیان آن مفصلاً در کلیات در بحث امراض اطفال گذشت
 حمی غشی یعنی تبی که بیوشی آرد و دو نوع است یکی آنکه از بلغم خام قوت و این چنان باشد
 که بلغم خام در بدن افزون شود و عفون گردد و تب آرد و چون تب آید ماده حرکت کند
 و قدری از آن بقلب و حوالی آن ریزد و پس بالضرورت قوت مقهور شود و غشی قوت
 و باشد که بسبب ضعف قوت معده غشی رونماید و پتهای بلغمی از ضعف معده کمتر
 غالی باشد علامت آن تبی روی و دور و تب موافق دوره تب بلغمی و دورم آنکه
 از صفرا بود و آنچنان باشد که صفرا رقیق شود و عفون گردد و میل پیچید نماید و غشی
 ماده از حرارت تب قدری از آن بدل ریزد و غشی آرد علامت آن آنست که بدن رور و
 از شور و تب موافق غب دایره دوره کن علاج بوقت غشی آنچه در بحث غشی گذشت
 بعمل آرند بحد اگر از بلغم بود آنچه در حمی بلغمی گذشت بحد اگر از صفرا بود
 علاج آن مثل علاج حمی صفراوی محرقه کنند حمی و بانی که بسبب نفس خست و اعاظم
 و کسیکه کثیر الجماع و ضعیف القوی و داسع المسام و متکثر از اخلاط بود استعداد این حمی
 بسیار دارد و علامت آن تب حاده ظاهر گردد و غشی خروج مواد در دیه در قی و کرب و تشنگی
 و قوت از نفس علاج اگر بدن متکثر بود تقیه بدن کنند و خانه را از عطریات بارده مانند
 گلاب و کافور و غیره معطر سازند و تعدیل هوای نمایند و نوشیدن سرکه استعمال مبردات
 مفید بود و دوم در علامات و معالجات اورام و شوره و زهر حیوانات و غیره
 بدانکه اورام ده بجز زیادتی غیر طبعی است که بسبب انصباب ماده قصله پخته در اعضا

ظاهر شود و بوجهی که در فصل ضرر رساند و الم پیدا کند و او را مبرگر میباشد و ثورات خرد
 قاعه نموده و رمی است که از ماده خون عارض شود علارج قصه زنند و خفص کس
 صندل سرخ گل ارمنی اقا قیاد آب کشنیز سبز سائیده ضماد سازند و اگر ماده او از دفع
 اعضاء رئیس باشد و در ورم باشد با شدت باشد آنوقت ضماد بر نفس مرم نمایند تا که ماده را سو
 اعضاء رئیس را مریع نمایند بلکه چنین وقت بالاتر از محل ورم ضماد کنند تا ماده که از شدت
 وجع جذب میشود آنرا بدن نبرد و رمی نموده باشد و پوشیده نماند که در زبان تبار
 ادویه را مریع مثل صندلین فوفل گل ارمنی آرد و جو غلبه شعلاب استعمال کنند تا که
 ماده دیگر را آمدن نند و در ورم ماده مستحضر را مریع نماید و در ورم تریاید با دویه را مریع ادویه
 محله مخیه چون آرد با قلا و خطی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحضر تحلیل
 پذیرد و ماده دیگر جمع نیاید و در زمانه انتها با دویه را مریع ادویه محله با ملینا صفا آمیزند
 براس آنکه درین وقت با دویه را دعه بسبب نبودن وجوع ماده لبوی محلل ورم خندان
 ضرورت نیست و در انحطاط فقط ادویه محله مثل اکلیل الملک بابونه تخم کتان خفص کس
 استعمال کنند تا ماده را تحلیل کنند و اگر ماده تحلیل نه پذیرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچ
 و تخم کتان و انجیر ضماد نمایند تا بخت شود پس اگر از خود لبگاه فدیها و گرنه ادویه مخیه یعنی
 سگافنده چون سرگسن کبوتر و غیره بران نهند یا با من شکافند و باید که در زمانه ابتدا
 براسه لکین لعاب اسپغول مسلم صندل سفید سائیده شیر عنب در عرق شابه
 بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد گل بنفشه گل نیلوفر اصل بنفش
 نیم گرفته عنب در عرق شابه خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و روز مسلسل
 اجزاء مسلم میفرمایند و بر روز تیرید لعاب بهیدانه شیر تخم خیارین در عرق گاو زبان
 بر آورده شربت بنفشه حل کرده اسپغول مسلم پاشیده بنوشند و چسپانیدن زلف ورم
 یا قریب آن بسیار نافع اگر چه زمانه ابتدا ابووطا عون در می است که اکثر در ایام
 و باید دید آید و با سوزش شدید باشد و زلش سرخ یا زرد یا سیاه یا سبز باشد
 علارج تقویت دل و دماغ کنند و اگر در ورم صندل سرخ خفص کس
 در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و بر نفس ورم شرط زنند
 و آب گرم لبویند و بعد از حاجت قصه بود و قصه زنند سلطان ورم سودا ویت

که از احتراق صفرا یا بلغم که باو قدری صفرا آمیخته باشد حاصل شود و علامتش آنست که چون
ظاهر شود مانند بادام بود یا خرداز و دبعده زیاد شود و مانند یا میامی سلطان را گماید
ریخ و سبز گردد و پدید آید **علاج** فصد با سلیق یا گسل زنند و سه سل سودا دهند
و در هفتاد ابر او عات ضما و کنند و وقتی که متفرج شود و کمی در روغن کنجد سوخته استعمال کنند
عرق مدرسه بفارسی رشته گویند **علاج** فصد زنند و تنقیه سودا کنند و صید را آب کشند و سبز
ساییده ضما و کنند و نیز صبر را روز اول نیم درم و آب کاشنه خیسانیده چند سفید
آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشته سبز برآرد
بر قطع اسهال پیچند تا تمامه بردن آید و احتیاط نمایند که گسته نشود اگر گسله طول
بشکافند تا ماده فاسد تمامه برآید و اگر در هفتاد ابر او رشته بر هفتاد قدری گرفته
بقند سیاه آمیخته بخورند و رشته نشود انشا الله العزیز **حذر** امر غلته است
که هیمت اعضار را فاسد سازد و پهن شدن بینی و گرفتن آواز از خاصه اوست
علاج فصد الکحلین زنند و درگ لیس گوش بکشایند و خون وافر گیرند و در ظرف
و ربیع مسهل قوی بدیند و در هر ماه بطرف تلخین طبیعت و اخراج مواد متوجه شوند
بمسهل معتدل و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محملات طریقت غریبه
احتراز دارند و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند
و دماغ را به غرغره و سقوط مناسبه پاک نمایند و برای ترطیب و تبرید روغن کردو
و شیر زنان و امثال آن و بینی چکانند و بعد از تنقیه مارا جبین و چوب چینی استعمال کنند
و حمام درین مرض بعد از تنقیه لغایت نافع است و علامت این مرض آنست که سبوس
از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید و بعد استفراغ اگر قوی جهات کنند
و ادن شور بای افغی و گوشت او بسیار فقیه است و باید که چهار انگشت یا یک و جب
از طرف سر و همین قدر از طرف پایکین دور نمایند بعد از آن همراه شبست و بلخ نخچیه بکار برند
و افغی زنانه را بگیرند و قطع قطع کنند و در سبوحه گلی اندازند و در سبوحه سیراخ کنند
و بطریق معروف عرق از آن گیرند بعد از عرق مذکور نخود تر کنند و وقتی که عرق
خشک شود آن نخود ها را نیز دهند باین طریق که روز اول سه ماشه دیک یا ماشه
افزوده باشند و شیر نیز هر روز بگیرند و تا زنده بماند به مجزوم و هفت لیکن شیر

سه روز و نه بند بعد سه روز از دادن بخود شیر را استعمال نمایند جرب عبارت است
 از ثبور خرد که با خارشش باشند و آن دو نوع است یکی جرب یا بس و دوم جرب طلب
 علاج اگر از ریخته خون بود فصد با سلیق زنند و اگر حاجت افتد منفع و مسهل
 حسب ماده دهند و این دو ابر بدن بمالند صفت تو نیامی سبز شش ماشه را پنج ماه
 کند حکم هفت ماشه سیاحتش ماشه شکر و پنج ماشه همه را سائیده در روغن زرد که آنرا
 یکصد و یک مرتبه در آب شسته باشند مخلوط نموده بر بدن بمالند حکم یعنی خارش علاج
 سر که در روغن گل بهم آمیخته بر بدن مالند یا عرق لیمون کاغذی بروغن چنبلیله آمیخته بالند
 قویا که بهندی آنرا و او گویند و آن خوشنوی است که با خارش پدید آید علاج اگر نو پدید است
 و در گوشت سرایت نکند و حفظ لب که یا لبه لب که سوده طلا کنند و اگر سرایت در گوشت کرده
 سیر یعنی لیس را در سر که سائیده بروغن و کندر و بعد سه ساعت عضو را پاک کنند و اگر
 سرایت در گوشت تا نهایت کرده باشد اول مسهل و فصد تنقیه سودا کنند بعد
 بر نفس قویا باز و چسباند و پس از آن گل سرخ حشمت که در آب غلب اشلب سبز
 سائیده چند مرتبه ضماد کنند تا که عود کنند بر ص سفیدی است غلیظه که بر ظاهر بدن
 ظهور یابد علاج تنقیه بلغم کنند و کلکلا نج استعمال سازند و شب بهانی فوکل شیطنج
 و رو در شراب سائیده طلا کنند بهق آبغی سفیدی رقیق است که بر ظاهر بدن
 پیدا شود علاج آن موافق علاج برص کنند و خم تر ب در سر که سائیده
 طلا کردن بنایت مفید است بهق اسود و آن سیاه رقیق است که بر جلد پیدا شود
 علاج اول تنقیه سودا کنند بعد خرق سیاه در سر که سائیده طلا سازند
 کلف فوق کلف و بهق سیاه است که کلف صاف پیدا شود بهق سیاه ذی خفوت
 علاج پوست انار ترش و پوست ترنج هر دو را در سر که انگوری سائیده
 طلا کنند علاج کلف را بر و در رنگ جلد بحالت اصلی آورد صفت آن اند چون خم
 حسن پوست صندل سرخ صندل سفید خم با قلا صدف مروارید پوست انار ترش
 پوست ترنج مغز تخم لیمون کاغذی مساوی الازن گرفته کوفته پیخته نگاهد از بد بوست
 در سر که انگور سیاه طلا کنند بهق صبح از آب که در آن برگ گنیم چشماند
 بشویند پس صدقه مروارید در طلا سودا طلا کنند و بعد از آن

در غفران در گلاب سوده کنند و بعد یک ساعت بشینند لذت عجب چنان و ساد
 هر یک یک توله آب تر نموده در دست بوجده حسن بالند و بپویند که نه انفور
 نفع دهد و خوردن شیر و چربی نیز مفید است گزیدن افغی چرک نیز چاقو بخورند
 و تریاق فاروقی بدیند گزیدن سبک و لیوانه بر زخم شتر زنده و ماده را
 مستغرق سازند و تا یک مدت زخم را به شدن ندرند تا که استغراق ماده ملاحظه شود
 و بانات سلطانی رنگ سبخی را از مرقاض ریزه ریزه کنند و بگلاب و قند آمیخت
 بخورند و بهند و کچل در شیر اک تر کرده خشک سازند و هر روز از آن بقدر یک میخ گرفته
 در برگ تنبول داشته خورده باشند سقطه و ضربه اگر به ورم و تب بود و گل ارمنی
 و سفیدی بیفید سوده طلا کنند و اگر با ورم و تب بود و فصد زنده و حجامت مع الشمل
 بکار برند بعد گل سرخ گل ارمنی زر و چوب در آب غلب بنر سائیده طلا کنند
 و بر عضو یکس که فست تقویت آن مع اماله ماده فرمایند و برای تسکین و جمع گل ارمنی
 صبر آرد و جو در گلاب و روغن گل سائیده ضما و کنند و علاج نازیانه زوده و چوبک زوده
 چنین کنند که آن به پلیدی میدره چوب ساجی کنار و سفیدی بیفید مرغ سائیده
 ضما و کنند فائده در علاج زهر خورده و علاج همه زهر و چنین است که با شیر
 و روغن گاوتی کنانیده معده را پاک سازند بعد قدری تریاق فاروقی بخورند
 علاج افیون خورده تخم ترب تخم شبت عسل خالص نمک هندی و آب جوشانیده
 نه کنند تا معده پاک شود پس حلتیت سکه کاسه و رشید سفید سوده بپسند و مغز پیچیده
 بکوفته و عسل خالص و آب جوشانیده بپسند که مفید است و چند بید تر رشید سفید سوده هم مفید
 قسم سوم در نسخه های مرکبه استعمال ضروریه که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده لیکن نسخه ها
 در آنجا که تحریک یافت بعضی که ذکر آنها در کتاب نیاید الا باعمال آنها حاجت می افتد لطف القیل مع
 از جناب حکیم محمد اکمل خان صاحب مرحوم قسام مدارع و امراض چشم را نافع صفت
 بلبل کابل بلبل زرد بلبل سیاه آبل گل سرخ اسطوخودوس از هر یک دو گرم کشید
 و ده گرم ترنجبین خراسانی شبت ورم و روغن بادام بقدر حاجت عسل دو وزن
 در آنجا که در کتاب مذکور است و در آنجا که در کتاب مذکور است و در آنجا که در کتاب مذکور است

تا شش شقال اطریش کشنیزی در دسره چشم و گوش را که از بخارات حادث شود ببرد
و تقویت معده کند و بواسیر را نافع صفت پوست بلیله زرد پوست بلیله کابل
بلیله سیاه آله مقشر پوست بلیله کشنیز خشک مقشر مساوی وزن گرفته کوفته نیمخته
بروغن بادام چرب نموده بسجده غسل تیار سازند و بعضی بر ابر مجبورع ادویه کشنیز
میگیرند و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریش صغیر است شربت از دو شقال تا شش شقال
و بعد دو ماه استعمال کنند اطریش را که مانده جفت قسام بالبخولیا خصوصاً صامرا
نافع و مداومت او جهت قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال باقی ماند شربت
بر اسی سال از چهار شقال تا شش شقال و عند المداومت از یک شقال تا دو شقال
و بجمع از همه موافق صفت پوست بلیله زرد پوست بلیله کابل بلیله سیاه گل بنفشه
هر یک ده شقال تر بد سفید محو خراشیده کشنیز خشک هر یک بست شقال
پوست بلیله آله گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج شقال صندل سفید کتیرا
هر یک سه شقال روغن بادام شیرین سه شقال ادویه کوفته نیمخته بروغن چرب
نموده عذاب صمد عار و سپستان صمد عار و گل بنفشه ده شقال جوشنماده صاف کرده
با یک و نیم وزن شیره بلیله مر به و یک وزن غسل کف گرفته بقوام آرند و نوشدارو
ساده تقویت معده و باه و اعضای ریه است شربت از یک شقال تا سه شقال
صفت گل سرخ شش درم سعد کوفته پنجدرم قمر قفل مصطکی اسارون سنبل الطیب
از هر یک سه درم قانتار صغار قاقله کبار بساته جوز بو اخره زعفران زرنب
هر یک دو درم آله مقشر یک رطل قند سفید و غسل بالمناصفه صد و شش شقال
آله را در شیر خیسایانیده یک شبانه روز در اندیشه شسته در سه رطل آب
بجوشانند تا مبراشود از غریبال بیرون کنند و یا قند و غسل بقوام آرند و ادویه
کوفته نیمخته بآن بسجده انوش را روغی لولو که مر و اید یا سفته
بد لیب سعد کوفنی از خر زعفران از هر یک دو شقال عود خام ابریشم مقصر
شیره سا فوج بند سه سنبل الطیب گل ارغنی از هر یک سه شقال کتیرا کتیرا
شیره آله سنی شقال قند سفید سه وزن ادویه مجنون سازند بخور جهت ساقط کردن
وانه بانه بواسیر صفت گوگرد بلاد در اصل السوس پنج کبرکرا را بچهل آرند

ایضا ترید زنج مسخ بلاد و اجزای مسامی گرفته اقرص کنند و بخیر سازند
 بنادق البزور براس قرص مجاری بول نافع صفت مغز تخم کدو شیرین و دودرم
 تخم مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین پنج درم بزرالبیج سفید خرفه مقشر هر یک
 دو درم تخم خطمی کثیر انشاسته رب السوسن تخم خشتی شل سفید گل ارمنی تخم کرکس
 هر یک دو درم کوفته بخت بنادق سازند جو ارش شهریاران برودت جگر و معده
 و قورنج و عسل بول را نافع صفت قرفل خرفه دارچینی سیکنو سنبل الطیب جوز بودا
 دانه الاچی خرد مصطکی دانه الاچی کلان حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم
 سفینیاسه درم ترید سفید مجوف حب النیل از هر یک هشت درم قند سفید یوزن از هر یک
 کوفته تخمیت بصل لیسند شربت چهار مثقال تا هفت مثقال آب گرم بنجاوشن از پنج
 معده را قوت دهد و اشتیای طعام آورد صفت پوست اترج خشک شنی درم قرفل
 جوز بودا از قرفل خرفه قاقایه خولجان زنجبیل از هر یک یک درم مشک دو دانگ کوفته تخمیت
 بصل لیسند جو ارش عود ساده عود هندی پنج درم پوست اترج مصطکی از هر یک
 یک درم نبات سفید یک من نبات را بقوام آورده ادویه بآن لیسند جو ارش
 عود شیرین عود هندی دارچینی جوز بودا خرفه قاقایه صغار قرفل خولجان
 دار قرفل از هر یک پنج درم اسارودن زعفران از هر یک دو درم نبات
 نصف رطل مشک نصف مثقال عسل مصفی غیر از نبات سه درن ادویه بیت و بیض
 جو ارش سازند جو ارش عود حاض نافع برودت معده که هرگاه دهن را
 تشنگ بود بیکار آید صفت عود هندی خام ده درم سنبل الطیب قاقایه صغار
 زعفران پوست اترج قرفل دارچینی باورنجبویه مصطکی طباشیر سفید از هر یک یک درم
 آب سبب ترش نیجابه مثقال گلاب شصت مثقال آب لیمون نو دمثقال قند سفید
 عسل خالص از هر یک هفتاد مثقال بدست و تیار سازند شربت از یک مثقال
 تادو مثقال جو ارش انارین تقویت معده کند و اشتها آورد صفت
 آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید هر یک یک آنار آب لعل سبز گلاب
 هر یک هفت درم سنبل الطیب مصطکی هر یک دو درم دانه الاچی کلان پوست تخم
 هر یک چهار ماشه پوست بیرون بسته یک درم الاچی خرد کته ماشه بدست و تیار سازند

جوارش جالینوس مقوی معده و باضم طعام و افق قح و مقوی اسهال و
 و سیاه موزنگا دارد و سودا را نافع و کرده را گرم کند و مصلط خام را از مفاصل
 دور سازد و روشنی چشم و عقل و باه میفراید و ریاح بود اسیر را نافع و رنگ صاف کند
 و فریب بدن آرد و محتاج به پر نیز نیست صفت سنبل الطیب قر قفل قاقا
 دار چینی خولنجان زنجبیل زعفران قفل سفید و از قفل قسط بحر می سعد و بلبلان
 حب بلبلان حب الالاس اسارون قصبه از بره هر یک یک جز و مصطک پنج جز و شکر به وزن
 او و یخس و و چنبره او و یخس سوزند و شربت روزی عمل آرد و هر قدر کند شود بهتر
 جوارش کمونی کمون کرمانه مدبر بر بیان است درم قفل سیاه شش درم پوره ازنی
 یک درم بسته چندان غسل مصطفی مقوم بپوشند شربت از چهار درم تاشمش درم
 بعد یک هفته استعمال کنند و بعضی هفت درم پودینه باخی درین جوارش زیاده کنند
 جوارش مصطک سردی معده و جگر را نافع و آب رقتن از بازو دارد و صفت
 مصطک سه مثقال کوفته در یک من قند سفید و سی درم گلاب بقوام آرند
 و بر روی سنگ که از روغن بادام حیرب نموده باشند بریزند جوارش ملکی
 مقوی باه صفت مشک یک نیم دانگ قاقا کند بر هر یک یک مثقال قر قفل جوز طیب
 بسبب لسان العصافینج ادخر زنجبیل و از چینی مصطک عود و هندی زعفران از هر یک
 سه درم شنه سه مثقال قند و گلاب هر یک دو مثقال قند را در گلاب حل کنند و غسل
 بقدر کفایت بر سر آن ریزند و بر آتش نهبت تا نزد یک انعقاد آید و در آن رواد و
 کوفته بخت بران افشانند و بکف زنت رتانی یک سرشته شود شربت یک مثقال جالنجبین
 گل سرخ از سبزی و غیره پاک کرده خوب مالند و یک روز بگذارند که رطوبت
 جذب شود پس برای هر یک من و دمن قند یا شکر سفید اندازند و بمالند تا سه روز
 و هر روز صبح و شام برهنه باشند پس در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر عسل خورند
 بجای شکر غسل اندازند جالنجبین سیلونی برای خفقان حار و تقویت قلب مفید
 صفت گل سیلونی صد عدد و قند سفید صد درم بدستور معروف طیار ساخته گلاب
 پاشیده در سایه نگا دارد جالنجبین چاندنی ورق گل چاندنی صد عدد و قند سفید
 صد درم بدستور طیار ساخته گلاب پاشیده در مهتاب و از نخب بود اسیر سورت

مغز مخم کجائن مسادی و در آب ترب سائیده حب بنزد مقدار نحو و شربت یک حسب صبح
 و یک شام حب بلبله بلبله سیاه بلبله زرد بلبله کابل پوسیده بلبله گلشن از هر یک یک پارچه
 سیار یکی هشت باشد بدستور معروف حب سازند شربت یکدرم حب بسیار سهیل
 اخلاط ملکه و جبهه نفس و جمیع امراض اذن و حمیات کهنه و ادرام الحمال و کبد و معدة و بنف
 صفت صفت ایا راج فیقر است و چهار درم بلبله سیاه پوست بلبله زرد و یک شربت درم
 گل سرخ چهار درم مصطکی انیسون عصاره غافق هر یک دو درم کوفته بخت و در آب حب بنزد
 و در ساینشک کنند شربت از یک درم تا دو درم پیش از خواب حب برای قبض و نفی
 و کسه که از سهیل کراهت کند صفت قر قفل و دواشته با دیان انیسون هر یک یک پارچه
 گل نبشته شش باشد پوست بلبله زرد و کشمش هر یک یک توله سنار یکی ترنجبین گلقد آفتابی
 هر یک دو توله بدستور حب بنزد جبت سهیل دو توله و برای قبض و اسه
 و دواشته حب سرخ براسه رند و تحلیل مواد چشم مفید و ادوی آنست که در آخر در
 استعمال کنند و در است ایند فائده عظیم می بخش صفت گیر و چهار دام افیون
 یکد از پنجین صمغ عربی هر یک ربع دام همه را کوفته بخت اگر درم باشد آب کشیند
 و براسه مواد که نازل بطرف چشم شود و در آب کوکنار حب بنزد بوقت حاجت
 بر چشم طلا کنند حب و تیه توتیا که بنر بریان سها که نیم بریان هر یک یک جز
 هر دو را در آب شیر بزحل کرده بقت در دانه با جره یا بیشتر از آن حب بنزد
 وقت حاجت یک حب یا دو سه حب در شیر مادرش بدهند حب جد و ار
 تألیف حکیم علوی بخان مرحوم که قائم مقام افیون است مقوی باه صفت افیون
 گاؤر و نه پنج توله عشر وزن آن را عفران و مس وزن آن جد و ار کوفته و در
 نارجیل پاؤ آثار پز کرده در خمیر گرفت در پانزده آثار شیر گاؤ و بجوشانند تا خام
 بعد سوخت رسد بعد از آن بهمین دستور در روغن گاؤ پزند که روغن بالای آن
 برسد تا که خمیر سرخ شود بجوشانند پس بر آرد و ده خمیر را در ساخته پوست سیاه
 دور کنند و نارجیل را مع اجزاء اندرون خوب بسایند تا چون مرهم شود
 و اگر نارجیل غلیظه اول در باون دسته بکوبند آسان بکوفتن آید بعد از آن
 ازین مرهم براسه هر بخت شغال بسایند بهمین بادرنجوبه از هر یک یک شغال

مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مقشر از هر یک یک نیم مثقال طباشیر سفید
صمغ عربی کثیر اندر الک بنج پنج تفاح جوز بوا از هر یک چار دانگ روغن بلسان نبات
از هر یک دو مثقال کوفته بخته بروغن بلسان چرب نموده همه را بمخلاب یکجا
خوب بسایند تا نیکو مخلوط شود و بقدر نحو و جها بنزد و در ورق نقره پیچیده نگاهدارند
شربت از یک حب تا دو حب حب الشفا از پنجبیل یک جزو ریوندر چینی و دو جزو جوز باش
سه جزو جمل را کوفته بخته باد و وزن او و یه غسل معجون کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت
مقدار موثقه جها بنزد شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
و جوانی و علل بارده نیکو دوست حب که آنرا پند می گویند برای زنان
بسیار مفید است صفت مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته کچانه خربا هر یک نیم آثار
مغز چلغوزه مغز اخروث صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر کدام پاؤ آثار گل پسته گل و عاؤ
گل سپاری موصی سفید پنج جوز بوا البیاسه نال کچانه دارچینی ماکین خردمند رسو که
خولجان ثعلب مصری قرفل هر کدام نیم پاؤ میده گندم چهار آثار شکر روغن زرد
هر ایک پنج آثار او و یه کوفته بخته بطور معروف پند می سازند حب برای ازاله قسام تب
صفت دار فضل مغز کرخوه هر یک یک توله زیره سفید برگ مغیلمان هر یک
۴ ماشه او و یه را کوفته بخته مقدار نحو و حب بندند تا سه روز یک حب بوقت صبح
و یک حب بوقت شام و یک بوقت ظهر و حب برای تب ربع از تخم جناب حکیم
حسن التذخا صاحب صفت برگ و حنظل پنج عدد برگ تنبول پنج عدد و خلص سیاه
پنج عدد کوفته بخته جها بر ابر فضل سیند یک صبح و یک شام بدیند ایضا فیون خلص
نخ و حنظل هر یک دو مثقال ریوندر چینی گل سرخ هر یک یک گرم زنجبیل گل ارمنی
هر یک ربع کم دو ماشه زعفران یک نیم آثار شیر خشک صفت ماشه او و یه را بگویند و بنزد
و شیر خشک را در آب حل کرده او و یه در آن بپوشند و برابر نحو و حب بندند شرقت حب
همراه آب نیم گرم قبل از نوبت حلوا از تخم مرغ زرده تخم مرغ بست عدد نبات سفید پنج مثقال
نبات را در عرق بید مشک و عرق کیوڑه حل کرده بعد از آن زرده تخم مرغ را داخل کرده بنزد
تا چون تر حلوا شود و پس جوز بوا البیاسه از هر یک یک مثقال زعفران مشک
از هر یک دو دانگ داخل کرده پنج مثقال آنرا صبح و سه مثقال وقت شام بخورند

و اگر مزاج سرد بود و تا پنج مثقال میتوان داد و هر پیره با دوام ده دان تخم خشخاش چیده باشد
 مسکه و نبات هر یک دو قوطی است و در مرتب سازند و اگر خوب است یکمانه زعفران اضافه کنند
 خمیره ابریشم برای تقویت اعضای رکیسه مجرب است صفت پیدا بر اینست مثقال
 در عرق بید مشک و گلاب و آب آهین تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چهار انار
 بخسانند و گاوز بان گیایانی گل گاوز بان هر یک به مثقال گل نقشه بنیل لطیف شده
 گل نیلوفر برگ تلخی با درنجبویه هر یک ده مثقال در عرق گاوز بان عرق بید مشک هر یک چهار انار
 علیحده خیسانیده صبح بخوشانند و پس بهر دو لقورع راجع نموده و نبات و قند بقوام آرند
 و آب سیب و آب بهی و آب ناسپاتی و آب انار هر یک دو انار مر و ارید سوده و قند مثقال
 در قوطی طلا یک نیم مثقال در قوطی نقره مر جان از هر یک ده مثقال که با کشش خرد ما
 هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال عنبر شهب یک قوطی بنیل و چمن و مثقال اضافه کرده
 بدستور خمیره سازند خمیره گاوز بان ساده آب برگ گاوز بان گیایانی قند سفید
 هر یک یکمن گلاب است مثقال همه را بخوشانند و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر آب
 گاوز بان تازه بهر نیم رسد گل گاوز بان را در گلاب تر کرده با سه چند قند سفید بقوام آرند
 خمیره گاوز بان عنبری برگ گاوز بان گل گاوز بان هر واحد چهار قوطی با درنجبویه
 نیم پاؤ گلاب عرق بید مشک هر یک نیم انار مشک عنبر شهب و ورق نقره هر یک ده مثقال
 قند سفید یک انار بطریق معروف تیار سازند خمیره و بنفشه گل نقشه بنیل یک رطل
 و سه رطل قند سفید گرفته بهر دو را با هم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب
 بر آن پاشند تا نیکو مخلوط شود پس تا سه روز در آفتاب گذارند و هر روز کف مال کرده بپزند
 پس نگاهدارند شربت تاده درم خمیره صندل براده صندل به مثقال نیم انار گلاب
 تر کرده یک شبانه روز نگاهدارند پس از آن بخوشانند و شیر آن بگیرند و با یکمن قند
 خمیره سازند خمیره خشخاش کوکنار کلان با تخم صد عدد و نیم کوب سازند و با دو من
 آب باران بپزند و بیالایند و نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند و اگر قوام قوی آرند
 شربت گفته شود و وای که برای ریم بند کردن گوش بعد از آنکه اخراج باد و دیگر
 کرده باشند مفید است صفت پوست بقیه مرغ خر مهره زرد و مساوی گرفته
 بهر دو را سوخته در گوش و دست و وای که رعاف بند کند صفت پوست بلیله زرد

گل صفرا نارغام برابر سوخته آب سوط کنند و در او آتیکه برای نمره معمولی مجرب بولند
 صفت رب السوس سما که حب الآس کا اگر سنگی مساوی الوزن گرفته در کوزه گلی
 انداخته سرش محکم بسته شب در تنور نگاهد از نندم صبح بر آورده ساییده تیار کنند وقت حاجت
 قدری از آن در برگ تنبول دشته بخورند و یا قودا منع نزلات کن و سه فرسخ سفید
 صفت خشخاش سفید با پوست بسته بعد از تخم خطمی کثیرا صمغ عربی تخم خبازی بهید و غیره
 از هر یک پنج درم اصل السوس است درم بزرگ قطونا ده درم مجموع را در خشخاش طل آب باران
 تا دو شبانه روز بخیسند پس با آتش نرم بپزند تا ماهر شود چون آب به نیمه آید صاف کرده
 یکم فن در اضافه ساخته بقوام آرند و دوار المسک حلوا حار نافع است از برای
 خفقان و فحل لجم و لقوه و کز از مقوی قلب است و معده را از رطوبت پاک سازد صفت
 زرنبا و درونج مروارید ناسفته کمر با بسد از هر یک ده درم ابریشم مقررش درم
 بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سافج قرنفل قاقا از هر یک پنج درم آشته
 دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل یکم همه او پودر گرفته بخت
 بعسل مصفی بپوشند و ستور تیار سازند شربت نیم مثقال دوار المسک حار
 مقوی اعضای ریسه و قوی صفت مروارید ناسفته نیم درم گل گاؤزبان گل سرخ
 طباشیر سفید کشنیز خشک بقیه کمر با شمع بسد محرق از هر یک یک درم مشک و دانگ
 نبات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر ضرورت صاحب میزان الطبیاع گفته
 که مزاج این دوار مائل به برودت در درجه دوم خشک است و ترکیب احراق بسد است
 که آنرا بقدر باقلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته اکل حکمت نموده یک شب در تنور نموده
 بر دارند و احراق مرجان و کمر باد غیره هم برینموال است دوار المسک معتدل
 کافور نیم دانگ عنبر شیب ربع دام مشک نیم درم درق نقره زعفران هر یک یک درم
 و ارچینی یک مثقال تخم کاهو یک نیم درم بسد ابریشم مقررش هر یک دو درم مروارید بهفته
 گل گاؤزبان گیلا گنه نشاسته تخم خرفه صندل سفید هر یک دو نیم درم آمله
 زرنشک با کلاب شیره گرفته هر یک شش درم عسل برابر اجزا نبات سفید دو چندان
 عسل بید مشک کلاب عرق گاؤزبان هر یک به مثقال بطریق معروف تیار سازند
 دوار الکرم معجزه امراض جگر و سپرز را نافع و گرده و مثانه را قوت دهد و اتقسانی را که سبب

ورم جگر و سپرز بود دفع دهد صفت زعفران بلیه سنبلی الطیب هر یک دو درم قراح او خ
 قط و ارچینی هر یک یک درم کوفته بخته یک شبانه روز در شراب انگوری شر کرده
 روز دیگر بعسل مجون سازند شربت یک شقال و سید الور و برای استسقا بسیار
 نافع است صفت سنبلی الطیب مصطکی زعفران طباشیر و ارچینی او خراسارون
 قط شیرین غانت تخم کثوث خوه لک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند فلفل حب لسان
 عود و فلفل سیل از هر یک یک درم گل سرخ مساوی الوزان ادویه عسل سه وزن ادویه سید
 تیار کنند شربت از یک درم تا دو درم و وارجمت سه سال و بیش که بهیج دو از رفته باشد
 سودند بد صفت بلیه اجوان زیر کاه سفید هر یک بهشت درم جدا جدا بریان کنند
 و کوفته بخته هر روز پنج درم با ماست بخورند و وارجمت بیش که با خون بود صفت
 بلیه سیاه رنگی بروغن چرب کرده در ظرف آهنی بریان کنند تا منقح شود پس
 کوفته بخته با هم چندان شکر سفید آمیزند و با ماشه از آن باب سردید بهشت
 غذا برنج و ماست سازند و واد که کرم بیگیت صفت برگ نیب با بزرگ گیاه هر یک
 دو درم کوفته بخته بعسل آمیخته بپسند و واد برای بواسیر خونی پوست سفید مرغ سینه
 سدر و کس شیطاج هندی از هر یک پنج ماشه نوسا و ریخ سرخ کوفته بخته مثل شندق
 حب سازند شربت مطابق سن و مزاج و واد که تقویت باه کند صفت پارچه بافته
 که باریک باشد بفت مرتبه در شیر آک تر ساخته خشک کنند و هفت مرتبه در شیر قوی
 کناره دار تر کرده خشک کنند بعد چیل روز در دخت با من کاواک کرده پارچه نکرده را
 در آن دفن کنند پس بر آورده بقدر حاجت پاره کرده در روغن گاؤ تر نموده
 خفرا گداشته بر قیص بندند و واسه برای قوت باه که اکثر تجربه رسیده
 صفت خرما خشک یکصد عدد و شکر زعفران جوز بودا و فلفل تخم کاسنی مصطکی
 عاقر قرحا شونیز تال مکانه بذر الیچ بسیار سه مغز پسته مغز بادام هر یک چهارده ماشه
 شیر گاؤ و نیم آثار پس در شیر گاؤ خرما را شب نر نمایند صبح بوشانید خسته خرما
 دور کرده ادویه کوفته بخته اندرون خرما پر کنند و بالاسه آنهارشته خام بندند
 باز در رشته دوم خرما را مثل مار منسلک ساخته بار را در روغن که در آن شیر
 انداخته باشند بیاویزند و بجوشانند که بخار شیر با بار خرما رسیده باشد

پس چون شیر خشک شود خربار بر آورده در روغن زرد چهل توله بریان کرده در غلص
 ده توله اندازند و هر روز یک خربار بخورند و بالایش شیر گاو بنوشند و از سبزی دیگر بقیض منسیا
 یک عدد در روغن زرد یک بقیض پر آب پیاز سرخ یک بقیض پر شکر غلص یک بقیض پر آب
 زرد یک یک بقیض پر هر پنج جزو را آمیخته نیم گرم کرده خورد باشند تا چهل روز از جماع
 و ترشی و جذبات پرهیزند غذا اقلیه بخورند و با قلا و دوا می حبت امساک زعفران
 یک ماشه مشک غلص یک سرخ جوز بودا و ماشه جا و تری دو ماشه عاقر قرقس حایک ماشه
 تخم و هتوره سه ماشه طباشیر سفید سه ماشه قرقفل دو ماشه افیون مقطره ماشه همه اوویه را
 کوفته بخیته افیون مقطره اصل کرده جبهامقدار بخورند و چهار گهر می قبل از مباشرت
 بخورند و دوا می که استخاضه را مفید است صفت تال کخانه خربار سوت ساوی الزون
 گرفته کوفته بخیته نبات هموزن آمیخته هر صحر چهار ماشه تاشش ماشه باب برنج بخورند
 دوا می برای تب سبب صفت بر هتوره سیاه برگ بان فلفل سیاه هر یک نیم عدد
 باریک ساخته بقدر فلفل چوب بند یک تب صبیح و یک شام باب گرم بدستند
 دوا می برای خارش گندهک آتوگسار شش ماشه پاره سه ماشه
 نیل تھوتھه کلنیم ماشه فلفل سیاه یک ماشه روغن کنجد چهار دام هم اوویه را در ظرف آهین
 از دسته آهین خوب مخلوط کرده بکار برند ایضا دیگر رال مردار سنگ کیسه
 نیل تھوتھه روغن تلخ همه را آمیخته در آب که برگ نیب جو شانیده باشد نازده بار
 شسته بکار برند روغن بادام صرخ گرم و خشک در دو م است جهت هدایع باد
 و در دگوش نافع صفت مغز بادام تلخ را مقشر کرده بگویند و اندکی نبات آمیخته
 و طبق مسی کرده بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیده گرم کرده بدست بپاشانند
 و ظرف را بکج دارند تا روغن جدا شده ظرف پایین جمع شود و همین طریق استخراج
 روغن بادام ولسته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام مقشر کنند و آبی که در آن بپوشانند
 تر کرده بپاشند و آن را بقوت تمام بپاشانند تا روغن جمع آید پس
 بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبی که در و مخلوط شده بسوزد و روغن حوصل
 حوصل از پروا معا پاک کرده یک عدد در روغن کنجد بر آتش ملائم بجوشانند
 تا خوب بریان شود روغن را صاف کرده در شیشه نگاهدارند و اولی آنست

که گوشت آنرا قیمه کرده و استخوان را کوفته بیندازند و اگر خواهی بدین طریق
طیار کنند که سنبلیله الطیب بسبب سوزنجان بوزیدان خولجان از بنا جزو بوا
ز را اند طولیل پنج نعل زیره عود و صلیب دار چینی از هر یک دو ماشه قسط بحر قمر نعل
از هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد و افزایند و جمله ادویه را
مع خفاش و حوصل در دیگ مسی نعلی در کرده روغن زیتون بران اندازند
و گلاب نیم من آب و دمن بر سرش بریزند آتش زیر آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند
و روغن برای سبیل نافع صفت مایون گجراتی که نه چهار دانه یک لاهوری یک دانه
پارچه سوخته قدری در روغن سرشته و دهر مل کرده و در نیم کشتار روغن پیدا انجیر
مسمل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند صفت پیدا انجیر پاک و بریان زده را
در آب جوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد بماند پس کفها را بجوشانند
که روغن صاف بر آید و روغن برای سینه و دیگر قروح مفید صفت کمیانیم پاؤ در روغن
نیم آثار بسوزند تا کمی سوخته شود و روغن را صاف کرده بکار برند روغن معموله برای
اوجاع مفصل صفت برگ تمباکو صفت نوزنجبیل گل بابونه هر یک یک توله
برگ کنیر سفید است عدد و شب در آب گرم تر دارند صبح روغن کنجی یک پاؤ اضافه کرده
طیار کنند و نسوزند روغن تمباکو معموله که در معالجات تخمیر یافت در آن نسوزد و برین نسوزد فوق
روغن زرد برای ضرب و مقله صفت دیوار زرد چوب اصل اسوس دو و پنج هر یک توله
در آب شیرین یک عدد و است توله تر دارند صباح روغن کنجی چهل توله اضافه کرده جوشانند
تا روغن بماند پس دم الاخرین و دماشته سائیده پاشیده نگاهدارند سنون بر تقویت
استخوان صفت مصطک از دماشته خرد و کلان هم اسیس پوست هلیار کلان بشکری بریان
نیاز تقویت بریان پوست موی خشک کوفته خجسته سنون ساخته وقت شب بالان و بزرگون دارند
که آب از دهن برود سنون مسکن رجع دندان و مقوی آن صفت مصطکی اسیس خم سبیل
زنجبیل بریان سنگ احمر بریان شهاب بریان سرمه هر یک یک دانه فلفل کشنیر بریان
سفید زیره بریان هر یک دو دانه اگر مویچه چهار دانه ادویه کوفته خجسته بر دندان مالند و باب
غرغره نمایند بالا کشش بیره پان خورند ایضا سنون اصل اسوس عاقره ها
هر یک یک جز و شب کلان را زهر یک و دوز و کوفته خجسته سنون سازند ایضا سنون

جست و زد و ندان صفقت مرص سیاه بریان یکتوله بوشکری بریان یک توانیا توتیه بریان
 شده باشد مغز تخم کونجه بریان چهار شند گل تمباکو یک عمارد کوفته بجنه سسزون سازند
 سفوف که کرام آستنا تکم السیر دارد صفقت که در کچکلی که در موی که گاه بر کپه وینه
 که بر برگ کثانی حمال که بر اجاد اجدا نمک بر آورده در آن ناخته که بر برابر مجموع باشد
 بسایند تا یک پاس پس نمک دارد شربت از نیم ماشه آورده ماشه و ترکیب بر آوردن که شربت
 که او دیر مذکوره را سوخته خاکستر کنند پس در آب مخلوط کرده مثل رینی بچکانند بعد بکوبند را
 بوشانیده آب خشک کنند و نمک که مانده شود بکار برند اینها سفوف باقیم
 نوشا و نیم آثار فلفل سیاه یک پا و راندن الایچی کلان شده و ام کوفته بجنه و در عرق بوی که در
 بپزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاه پا و آثار سائیده آینه سفوف سفوف سازند سفوف
 برای جریان مننه گل ببول پوست ببول صمغ ببول بولی ببول برگ ببول بر را
 خشک کرده کوفته بجنه هموزن قند آینه سفوف سازند و بکار برند خوراک شمش باشد
 سفوف قلعی کشته برای جریان و سوزاک مفید صفقت است گلوت است ساجیت
 دانه الایچی خرد پاکمان بید اصل السوس تال که با قلعی کشته طباشیر هر یک یک ام
 نبات مفید بر او دیر کوفته بجنه سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یک توله سفوف
 که همراه شیر شتر براس است تقابرو زه شربت استعمال کرده میشود صفقت عصاره شمش
 گل صمغ غاریقون ترب سفید هر یک یک ماشه ریون چینی سنار کبی بلبله کابی هر یک
 دو ماشه کوفته بجنه سفوف سازند جای یک شربت است سنگ بیدین ساده در بول
 دافع تشنگی تهاه عاره را نافع صفقت قند سفید یک من در دیگ کنند و یک
 چهار یک آن سر که صاف بر سر آن ریزند و بپزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب
 بران ریخته فرد گیرند شربت استین برای بالیخولیا مرقی و ضعف معده بارد
 و سوار القینه صفقت سنبل الطیب و دو درم ترب سفید غاریقون از هر یک چهار درم
 فستین ردی ده درم کل صمغ بست درم با قند بقوام آرند شربت
 اسطوخودوس اسطوخودوس ده درم بفسانج فستق کا و زبان بادرنجبویه هر یک
 پنج درم همه را در یک رطل آب بجوشانند تا نصف رسد بشکر طرز و بقوام آرند
 شربت تا یک اوقیه شربت حب الاس حب الاس بکوبند و بجوشانند

اما در شود و با لایسند و هر دو جزو آنرا ده جزو وقت سفید اضافی کنند و بقوام آنرا
 و اگر در وقت طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود شربت زرقا قیومیه که در
 نافع صفت زرقا قیومیه یا پس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار که یک پیاده
 در آن در بند و صاف کنند و وقت یا شکر سفید چهار رطل غسل یک رطل آن
 بقوام آن در شربت عناب برای سرفه و در سینه و حلق و غلبه خون صفت
 عناب و لاتی یک رطل بچوشانند و باد و رطل قند بقوام آن در شربت
 انجیر مقوی قوت ماسک و عا بس خون صفت چوب انجیر کعبه و شنبلیله
 دو اوقیه یک کوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر در اند پس چوشانند همانا زده
 یک رطل شکر سفید بقوام آن در شربت فریاد رس برای سرفه و زوال نافع
 صفت گاوزبان چندل سفید پسیاوشان عود صلیب هر یک و عود
 اصل لیس را زیاد تخم خطی کل سرخ از هر یک یک توله میز منقی است و پنج عود
 منقی اش دو توله پوست کونار پنج عدد قند سفید یک انار بسته و تیار سازند
 شربت انارین منع سق و نواق را باز دارد و معده را قوت و بد
 صفت انار ترش و شیرین مع شحم با هم بکوبند و آب آنرا با یک پیس
 در آب مذکور و آنرا یک آثار قند سفید و آب فلفل سیاه یک اوقیه اضافه کرده
 بقوام آن در شربت انار شیرین جگر و دل را قوت دهد و شکی نباشد صفت
 آب انار شیرین مرقی بکیند و بچوشانند تا بنیماید پس برای یکس آن یک قند
 اضافه کرده بقوام آن در و اگر شربت انار ترش سازند و طریقیش همین است
 لیکن قند از آب دو چند باید شربت قوت آب قوت سیاه و در رطل بچوشانند
 تا نصف رسد با سه رطل شکر سفید بقوام آن در شربت انگور بکیند انگور شیرین در آب
 شیرین آن بکیند و بچوشانند تا یک کشت بماند بر ابرشیه خام قند سفید ایخته کف برداشته
 بقوام آن در شربت انگور ترش بکیند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف داده
 شب در شبنم نگا باز در صبح بالیده آب آن بمیشا رند و صاف کرده باد و چند
 یا سه جزو قند سفید بقوام آن در شربت گاوزبان مقوی دل و رافع خفقان صفت
 آب گاوزبان تازه همین گرفته با یک کیند بچوشانند و کف برداشته بقوام آن در

پس است شقال گلاب بران ریزند و فرو گیرند شربت و در دیگر گلاب و نیم رطل گرفته
در دوازده رطل آب شیرین بچوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالایند و گل تازه
دو رطل دیگر در وی فکند و بچوشانند که بکنیم رطل آب بسوزد پس بپالایند و باز گل دیگر
یک نیم رطل در آن فکند و بچوشانند که باز یک نیم رطل آب بسوزد پس بپالایند
و باز گل تازه یک رطل آمیزند و طبع دهند که یک نیم رطل آب بسوزد و بار بپالایند و نیم رطل
گل تازه در آن انداخته مطبوخ نمایند که یک نیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند
پس قند سفید شش رطل انداخته بقوام آرند شربت چار او قیده یاشنی درم آب سردی
و اگر سکنجبین ده درم مزج کف کنند و در قطیع صفر اولقم نافع تر آید و خاصه شربت در وقت
که هر چند بعد از آب سرد و نبوشن خوب عمل میکند تا که در معده باشد و اگر طبع کسی عارضی بود
برای آن قدری سقمونیا مشومی نیز داخل نمایند و بجهت مبردن بجای قند عسل کنند
و طریقی مشومی کردن سقمونیا است که محموده انطاکی را در سبی یا سید یا در تخم مرغ انداخته
بخمیر گرفته در آتش نهاده که تخمیر بخندد و پس بر آرد و به کار براند شربت و بنار حبت شده و
و ماسک رقیق نافع و دافع یرقان و حصه و جدری و مادر بول ملین طبع صفت رطوبتی
چهار شقال تخم کشوشنچ درم گل شترچ پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیم کوفته است شقال
پوست بچ کاسنی سه درم ریوند ما نیلوب کرده و در خراطه بسته همراه دیگر ادویه در آب
نخسانند و قند سفید و دو رطل آینه خسته بقوام آرند و یک شقال ریوند چینی دیگر یک
ساخته بران پاشنده و حل کرده فرو آرند شربت بزوری از ده درم تا پانزده درم
شربت بزوری معتدل تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرزیه هر یک یک شقال و ربع آن
بچ کاسنی دو نیم شقال پنج بادیان یک و ربع شقال قند سفید دوازده شقال طریقی
معروف سازند شربت بزوری حار پوست بچ کاسنی سنی و تخم کاسنی پوست بچ بادیان
از هر یک است درم بادیان تخم کفس پوست بچ کفس از هر یک ده درم تخم کشوشنچ درم قند سفید
یکم نیم بطور معروف تیار سازند شربت بزوری باد و تخم کاسنی تخم خرزیه تخم خیارین هر یک
پنج درم پوست بچ کاسنی ده درم جگر انیکوب کرده جوکس دهند و چهار صد شقال
آب تا به نیم آید صاف کنند و باکته صد شقال قند سفید بقوام آرند شربت کا کج
جهت قرحه مثانه و سوزاک صفت انیسون تخم کفس هر یک دو درم پسیا و شان

نقشه گاوزبان هر یک پنج درم خار خشک صفت درم کاکنج ده درم تخم خیار سسته درم
 قند نیم سیر بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک او قبه آب بچونند
 و قند سفید رسته چند اضافه کرده بقوام آرند شربت سنا سسل اخلاط طامشه صفت
 تخم کاسنی نیم کوفته چهار درم گل سرخ گل گاوزبان گل نقشه گل نیلوفر هر یک پنج درم
 تخم کاسنی نیم کوفته شش درم سنا یکی مصفایست درم آلو بخارا پانزده عدد عناب سی و ده
 سیستان شش و ده ترجمچین خراسانی مصفای یک نیم رطل بطریق معروف شربت سازند
 و اگر عوض ترجمچین قند کند رویت و کسی که مبتلا به نفث الدم باشد اگر ترجمچین چند
 زیرا که ترجمچین بالخاصیت مدروم است و برای قشره و قسط از گیاه جناب حکیم
 محمد واصل خالصا حبس خود صفت مالون بلدی چو کر مبل تیج خراسانی لودشپانی
 مساوی الوزن گرفته کوفته بخیته و قند سیاه و چند آمیخته در آب پخته ضماد کنند
 ضماد قرصه آشک خرمره زرد سوخته چهار عدد و نیل قنوطه بزبان بوزن خرمره
 کتفه پا پریه مر و در سنگ پارچه حیض سوخته هر یک چهار ماشه همه را سائیده در روغن
 که آنرا البست و یکم تبه در آب شیرین شسته باشند مخلوط نموده ضماد نمایند طلا بر است
 قوت یاده خرطین خشک بیه هوئی بسیار است هر یک یکد ام کی که یک عدد بویستنج
 کثیر سفید پا و آثار شیر مده کا و بهفت آثار او در راجو کوب نموده سرطان را پا چرخ کرده
 در شیر انداخته شیر را خوب جوشانیده جراث بندند و روغن بر آورده بکاهدارند عند الفروت
 بکار برند طلا و دیگر سنگ میاده و قند شوره قلمی چنانکه روغن کنبه پا و آثار در ظرف آبی
 نهاد و بسوزانند تا روغن فانی شود سنگ میاده را بر آورده در سیاه چینی در شبنم بکاهدارند که روغن
 پس بکار برند طلا و دیگر سنگ سفید سنبلی سیاه سنبلی سنج سنبلی زرد بیه هوئی هر یک یکتوله
 شستند دام عاقر قرحا رجمی شش ماشه راجو کوب کرده روغن کشند عرق پان جهت
 در دهنده و قنوج و تخمه اوجار که از پا و باشند صفت گل سرخ گاوزبان پودینه بول
 از هر یک پا و آثار ناخواه ستره در چینی قنفل خولجان ترجمچیل الاچی خرد هر یک نیم پا و
 و گلاب چهار شیشمید خشک و دوشیشم آب باران دوشیشم شب اودی را تر کرده
 صبلح بهفت هشت آثار عرق کبشت عرق قیان و دیگر مغوی باه درنگ خیار را
 سرخ کند صفت پان یکصد و بیست درم دارچینی نیم اول حتی درم بزم سفید بزم درم

دانه میل جزو تو قودی هر یک دوازده درم آب باران بست آثار ده آثار غرق بکشد
 قرص کاخج براسه قرص مجاری بول صفت مغز تخم خیارین تخم کاکج مغز بادام
 مقشرب السوس نشاسته قشع عربی دم الاخوین کثیرا کندر تخم کرفس هر یک ده درم
 افیون یک درم باب اقراض سازند شربت از یک درم نایک کشقال قرص غافق
 برای حمیات مرکبه و ثقه نافع و در مزاج کبد را سودمند صفت عصاره غافق سی درم
 کل صخ شصت درم طباشیر سفید چهل درم کوفته بخته یا ستور اقراض سازند شربت و دو درم
 قرص طباشیر حیات حمیات حاده و محرقه و سیکلین عطرش صفت از رشک طباشیر سفید گل سرخ
 از هر یک یک نیم درم تخم خیار مقشر تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرده صندل سفید از هر یک نصف درم
 کافور نصف دانگ صیغ را کوفته بخته یک باب سبغول برشته اقراض سازند قرص طباشیر کافوری
 تب و دق را نافع صفت طباشیر گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرده
 از هر یک یک کشقال کافور یک دانگ کوفته بخته بلعاب صیغول اقراض سازند قانده پوشیده همانند
 که قبل از شسته استعمال اقراض و حمیات نسا از چنانچه صاحب سفار الاسقام نوشته و لا
 تقرب الا قرص فی شتی من الحمیات النفیثه حتی یلغ المرص عشرين یوما و بدانند که جمی محرقه
 و غب خاص و طبقه ازین حکم مستثنی باشند و قرص طباشیر و قرص کافوری و مثال آنها چنین است
 بقلیل المدت زایل میشوند میهن پس شربت آنها درایت از غب و غیره مجوز است لیکن
 اگر اینها نظار نفخ داده کنند و بعد استفراغ دهند احوط است چنانچه صاحب ذخیره گوید
 و نهی که در باب حمیات اندر دادن اقراض منظور شده باعتبار آنست که صور فزیه را
 اثر نیست بلکه باعتبار اجزاء اوست که کارش ادرار و تحلیل قویست یا تبرید شدید و استعمال
 چنین چیزها تا که نفخ در ماده راه نیابد و تنقید کرده نشود و نفع نمیدهد بلکه ضرر وار و پس مغفوت
 و جزان هر چه مرکب ازین اجزاء باشد و می نیز شتی عنده است تا مضی مدت مذکور باشد فهم
 محل البجوا بهر بصیرت تقویت دهد و نیز گردانده صفت سمره صفصافی هفت درم باقیشش
 پنجم درم اقلیمیا طلاده دوازده درم مروارید یا سفته شده درم عرفان نیم درم سانج بندی و دو درم
 مسلایه کرده در چشم کشند محل برای حوال ممول این دو دو مان صفت و فان بندتوس
 با قدری مشک و عکبر آمیخته در چشم کشند و طریق گرفتن و فان سندروس است که سنده و
 ساجده بر خرقه پراکنده نموده قلیله ساخته بار و غن محل بار و غن کنجد در چشم کشند و بالی آن

ظرفه نحاسی بدارند تا دو خان جمع آید بکار برند و دو خان کن در رحمت است اما نزول
 نیز معمول این دو دمانست محل برای دفع غلظت لیس و خیالات و ابتدا از نزول الماء
 معمول متوقف صفت هر که شش درم خسته خراش خسته یک درم سافج نیم درم نشاسته
 دو درم صلایه کرده در چشم کشند محل آبراسته دفع کل چشم صفت کل کبچ چهار صد عدد
 کلی گل حبیبیه چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد صندل بانی بریان دو دانه نخته خوب
 باریک کمرل نموده در چشم کشند طهره پشک رسوت هر یک دو دانه افیون یک شمش در ظرف گلی
 در آب خوب مخلوط نموده در چشم کشند و اگر چشم نیز طلا سازند و چشم را بر سوزده باشند که آب برود
 شانه عطر صندل گلاب هر که انگودی روغن گل آب کشنده سبز آب کاهو سبز و اگر تبرید
 زیاده مطلوب بود قدری کافور اضافه کرده بکستور معروف بعمل آرند همچون بر صرع
 صفت از تجبیل از قلع عاقر قرحا حرج تر که قسط شونیز از هر یک ده درم جلیان ناز آورند
 ورق مداب چند بیدر شش طرح خردل غسل بیاور از هر یک پنج درم روغن جوزلبست و درم
 غسل مصف و دو خندان و به یکستور تیار سازند شربت از یک شقال تا دو شقال و طریق
 استخراج غسل بیاور شست که بر بیاور را قطع نمایند و با دست پناه بسیار که میفشازند غسل
 جدا شود و همچون کلک لاریج بار و مازیون مدبر غار یقون پوست بلبل از هر یک پنج درم
 عصاره کاسنین سه درم بیج مسوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خرپزه رب اسوس از هر یک دو درم
 زنجبین فلو س خیار شنبه فانیذ سبزی از هر یک پانزده درم زنجبین و تلوس خیار شنبه را
 صاف کرده با فانیذ یقون آموده دار و ناس و یک کوفته تخم بستر شند شربت از دو درم
 تا چهار درم همچون کلک لاریج حار مازیون مدبر غار یقون پوست بلبل از هر یک یک و نیم درم
 پنج درم ایر ساسه درم ریوند چینی عصاره غافق سنبل الطیب انیسون از هر یک دو درم
 کوفته بجزیه غسل همچون سازند شربت از سه درم تا چهار درم و طریق مدبر کردن مازیون
 مثل کون است که در سر که تخم یک شبانه روز ترکند باز خشک نموده بروغن بادام حار کرده
 بکار برند همچون قلا سفه شند آرد و بلغم را دفع کنند و نسیان و سلس البول در ثبوت
 و در کرده و ادواج مفصل را نافع و بی بیقر آید و باه برانگیزند و دندان را سخت نمایند
 و رنگ را نیکو گردانند و پیران را موافق صفت زنجبیل فلفل و از قلع و از حبیبی آله مقشر
 پوست بلبله شیطرج هندسه زرد آورند و حرج حقیقه الشلب مغز جلفوز و ج بایده بال حفر

از هر یک دو درم تخم بالو نه پنج درم موز منقعه تنی و درم عسل مصفوف و در زن یا سه و زن او و به
 بطریق متعارف همچون سازند همچون سپاری پاک سپاری پاؤ آثار خرامیم پاؤ مجیبت
 نیم پاؤ در ده آثار شیر گاو بچو شانند هر گاه مهر اشود و مثل کوه گرد و همه را خوب ساسیاده
 نگا بدارند و گویند برشته پاؤ آثار آرد و بزرگ نیم پاؤ نشاسته برشته پاؤ آثار مغز بادام برشته
 نیم آثار عاقله نگا بدارند و قند سفید سه آثار و روغن زرد یک آثار را قوام نمایند و نشاسته
 و آرد و بزرگ را در آن بریان کنند و مغز بادام و گویند بیا میزند و بعد از آن این او و به
 گر که و نیم آثار غلبه مری و در چینی قر قفل الیچی خرد و زنجبیل از هر یک چهارم جز بولسبانه
 هر یک لیتر اجنیا گویند پاؤ آثار گل سپاری یک یک ام ناچیل پاؤ آثار چهل چنان چهل
 کیا چهل شکما بولی چهل و لوسی از هر یک شش ماشه کوفته بخته همراه کوه مذکور بیا میزند
 و زعفران چهار توابع شش ماشه ساسیده تیار سازند و خوراک و دام صبح و دو و دام شام
 هر یک بلیا بقوی سده و در غل و بزرگ و طبع نرم کند و بولسبانه رافع و گفته اند که اگر این مری تمام سازند
 و از موصفات برینند و بولسبانه سفید شوند و انچه از بلیا سبز و تر ساخته باشند نفوش آنکه از بلیا خشک سازند
 اغلب بود و در طریق ساختن نیست که سرد و بلیا بزرگ بایز نذر بود یا خشک و در ظرف سبز ننهند
 و آب آفتد را اندازند که آنرا بپوشد و خاکستر پاک بچاه درم بران باشد و ده روز بگذرانند و در هر روز
 آب و خاکستر تغییر دهند پس بلیا بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا شود و بعد در روغن کشند
 و آفتد را آب که بپوشد اندازند و یک کف جو مقشر نیز ضم نمایند و بنزد تا که جو بپزد و بشویند پس
 بیرون آرند و در آب بپوشد و چهار چوب نشفت کنند بنوعی که پوست بچال ماند و جدا نگردد و پس
 هر بلیا را با کف مختلفه بگویند پس در ظرف ننهند و عسل صاف بران اندازند و آفتد را که او را بپوشد
 بیست روز بگذرانند و بهر هفته عسل را تغییر دهند و هر گاه تغییر دهند بلیا را چنان جو شخفت باید داد
 بعد نشفت کرده عسل بگذرانند و بگذرانند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل
 قند کنند قلیل بخار است باشد و اهل هند بلیا را بعد نرم شدن در آب آبک می خسانند برای دفع
 عفونت و بعد طبع بنهند و ترتیب مری آله همین است هر چند در روغن و باده و دام و زوجه
 نیم دام روغن نه دام موم چهار دام بهر متو تیار کنند هر یک آبک برای کشتن از آتش صفت
 آبک آب نادره بگیرند و بهر هفته نرم بشویند و خشک کنند و چهار او قی از آن باد و او قیه
 موم سفید سه او قیه روغن گل علی الرغم موم سازند هر یک سیاه هر نوع دمل را بخرم و فاند و چرک

دور کرده به ساز و صفت روغن کنجد و روغن دانه سفیده یکدام اول سفیده را خوب باریک صابون کرده
 در روغن انداخته و ظرف آهنی بالای آتش گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب خوشب
 بخت بمانند و قتی که بقوام آید از روی آتش فرو دارند و بکار برند و علامت اقوام آنست که چون بقطره
 بچوب گرفته در آب اندازند بسته گردد یا قوتی مقوی اعضای ریشه و باه و مزمل و خوش طالع
 و دافع مالمخولیاست مرقی صفات یا قوت ربانی و خج مشقال سید حم در دوازده ناسفته که با هر یک
 هفت مثقال لاجور و منسول سه و نیم مثقال ورق فقره ورق طلا هر یک دو نیم مثقال صندل سفید
 گلاب سوده ده مثقال عود غرق نیم مثقال عنبر شهب مشک هر یک دو نیم مثقال کافور زبان گیاهانی
 معطر خرفه تخم فرخ مشک هر یک هفت مثقال ربونند چینی چهار مثقال تخم بادرنجبویه خرفه طباشیر
 ناروشک قاقاقه سنبل الطیب سافرج هر یک سه و نیم مثقال تخم خیار کاهو سنگ تخم کدو شیرین هر یک
 هفت مثقال تخم کاسنی دو مثقال شمر متببی یک آنکار آب انار نیم آنکار عرق کباب مشک گلاب
 هر یک یک شیشه نبات یک آنکار شهاب سفید پنج آنکار بدستور مجون سازند یا قوتی معتدل
 یا قوت و دو مثقال لعل بخرشی مروارید ناسفته عنبر شهب صندلین معطر یک پوست برون
 را چینی کشنیز خرفه از هر یک یک مثقال مشک شش ماشه تخم خیارین چهار توله ورق طلا ورق فقره
 بسا سه خرفه هر یک دو توله کافور نیم ماشه گلاب چهار شیشه نبات دوازده ورق غسل خالص
 بست دام بدستور معروف تیار سازند و فاکره در ترکیب ماو المند بار و غیوه که استعمال آنها اگر حاجت می افتد
 ماو المند بار افشحه ساره نماید و پیهامی و موسی و صفراوی نافع و هرگاه بیشتر بنور می و شمرین سازند
 در نفخ قوی گردد و طریق اخذ ماو المند بار برگ کاسنی سبز بکند و بجایه پاک نمایند که از گرد و غبار
 صاف گردد و چرا که شستن آنها نه نیست که کاسنی مرکب است از جوهر لطیف فلیس حرارت و او شستن
 زائل شود پس باید که بعد پاک کردن از جامه در صلا بکوبند و آب آن بخیشانند و در ظرف سی قلعی دار انداخته
 بر آتش خفیف گذارند و کف بردارند و چون آب مذکور بماند شیر بریده و دانه و در کرباس دونه انداخته
 و با شرب مناسب بکار برند و هرگاه حرارت قوی بود آب کاسنی افشوده در پای چینی انداخته شب بکوبند و بکارند و رقیقه
 از اجزاء غلیظه نیز گرد پس قویق آنرا صاف کرده بوشند و از هفت توله شمع کشته و ابیک مثل یک توله افزایند و اگر
 طبیب مناسب اندز یاوه ازین مقدار بفریزد بعد یک یک توله بکاهد ماو المند بار یا بس که عبارت
 از چکیده کاسنی است و حیات مرکبه که طبیعت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی سبز نفع زیاده می بخشد
 و طبعش آنست که چهار توله تخم کاسنی گرفته بکوبند و با عرقیات مناسبه تا یک پاس تر نمایند بعد

در صافی که چهار طرف آن بچهار چوب بسته باشد انداخته بهفت مرتبه مثل ریخی بچکاند بعد از آن
صاف کرده با شربت و قرض مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی همین مقدار است
لیکن گاهی بعضی از بچه‌های و زیاده می‌آید چنانچه در طفلان زرد و سست و لاابستار می‌کنند و دادن چکیده
تخم کاسنی تا بست و یک روز لغایت چهل روز بر برای طبیب است ما غنیمت الشعلاب جهت حیات مرکبه
و او را کم نافع و طریقتش همانست که دهنند با سبزه گزشت لیکن احتیاطا دانند که غنیمت الشعلاب سیاه نبود
که آن مورث جنون است ما را شایسته مروق جهت تهیای دمووی با شربت عناب غیره و جهت
حیات سوداوی و جرب یا سفوف لاجورد و غیره جهت تقطیع سود و تصفیه خون با کنگدین و شربت بزر
بدهند و هرگاه تلیمین منظور باشد ترنجبین و شیر شست و فلوکس خیاز شنبه با و مزوج کنند که ترانین مروق
جهت اطفال حرارت و تقویت بکرات تمام دارد و اگر با شمع پیفشازند سهال صفر کنند و پوشیده نمایند که انا شریع
مستحیل بصرف نمی‌شود ما را بطیخ الندی جهت احمی دق و تهیای گرم و حرارت بکرات نافع و باید که
در ابتدا شروع بمقدار قلیل کنند و هر روز بفرمایند اگر حاجت است شربت قرض مناسب با و استعمال کنند
و بدانند که بعضی گفته اند که مستحیل بصرف مثل آب کدوی شود ما را انگلوی برای حیات مرکبه و مزینه
کثیر النفع صفت بکیر ننگلوی سبز نیمه ام تا یکدم و آنرا از کار و ریزه ریزه کرده و ظرف گلی یا خشتی
آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکے افشوده آب زلال آن گرفته
با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نمایند که مزاج گلوی مرکب القوی است و الله اعلم بالصواب



قطعه تاریخ از مولف به تحریره لفظ بها که بهشت عدد دارد

چهار عنایت و الطاف خالق اکبر	باختتام رسید این کتاب خوش انشا
برای سال دلم قول بهی بها آورد	فلاح کار کجا و من خراب کجا

قطعه تاریخ آغاز کتاب از تلخیص افکار عمده روسای روزگار سال عقلمای
و بهر ناپا اندار و بهر عطار و تدبیر جناب دیوان امر ناتج صاحب
تتخلص با کبرے خلف الصدوق دیوان وینا ناتج صاحب سر کبابی
مدار المدام و دیوان کل مہاراج رنجیت سنگ بهادر سر کبابی والی لاهور

کتابی بهتر از قانون بجه پور کرد چون تصنیف دو سال بیت را پر سیدم از شیخ رئیس مشاب	سلیم عالم طب با شفا گردید تمثالش ارسطو خدای از طب نسخ کرد ایچاد شایسته
یقیناً قطعه تاریخ اختتام کتاب از تنلیج افکار دیوان صاحب موصوف رئیس لا پور	
سلیم خان چو مرتب کتاب طب فرمود سوال سال چو عطار کرد از من زار	برای فرحت دل نسخ شفا آمد دواے درد مریض از مطب نا آمد
قطعه تاریخ اختتام از تنلیج افکار میر قادی علی مدرس دوم مدرسه جی پور مختص جریغ	
یون برای صحت اقسام مقام انام ز پے سالش صدای رحمت افزای جریغ	کرو تالیف کتاب طب طیب با وفا دافع جملہ مضامین آمد از دار الشیفا
قطعه تاریخ از تنلیج افکار سلیم سلیم الدین صاحب مختص تبسیلیم ملازم سر رشته فوجدار می راج سوانی جی پور	
چون پر خسر و حکیم محمد سلیم خان از فن طب که خود گل خود روی خاک اکوت عادی است این کتاب بهر جزو و کل طب حکیم داد بسته تسلیم خست را من دیدش به نسخه افکار کا مکش لفتم بدیده مصراع تاریخ ختم او	تالیف کرد تازه کتابی درین زمان مانند آن گیاه که رودید بهر کران هم علی ست و هم علی مندرج در ان از بهر آنکه سال تماش کنم بیان زین راه سر عجیب فرورده ناگهان افکار با کمال محمد سلیم خان
قطعه تاریخ آغاز کتاب از نتیجه فکر سائے عالم متورع و قی فقه و اصول ماهر عالم معقول موادی یار محمد خالص صاحب ساکن رام پور مختص باجمی	
چون محمد سلیم خان سلیم نام جوے حکیم و فاضل خان کرو تالیف نسخی در طب پے تاریخ آن چو یک محطه لمم غیب گفت کای اے	شیخ وقت و رئیس کل حکما اجمل عصر و اکمل الکمال بهوش افزای جسمه عقل فکر خوش کرد خدام طلب سن الشا حذانت حکما

قطعه تالیف اختتام کتاب از تلخیص افکار سرآمد فارسی دانان ایران
سلطان الشعر از هندوستان اعنی نجم الدوله دیر الملک
اسد اللہ خان بہادر نظام جنگ شہر مرزا نوشہ دہلوی تخلیص باسروغالب

<p>حکیم حافظ و دانای ہے وہ لطیف کلام کسی کو یاد بھی لقمان کا نہیں ہے نام ہوئی ہے مبدع عالم سے ہقدر انعام نہر بارف ملاطون کو دے چکے الزام کہ جبین حکمت و طب ہی کے سبب تمام نہیں کتاب سے اک معدن جو ہر کام کمال فکریں دیکھا خروئے ہے آرام لکھا ہے نسخہ تحفہ یہی ہے سال تمام</p>	<p>سلیم خان کو وہ ہے نور چشم و اہل خان تمام دہرین او سکے مطب کا چرچا ہے اوسے فضائل علم و ہنر کی افزائش کہ بحث علم میں اطفال ابجدی اوسکے عجیب نسخہ نادر لکھا ہے اک اوسنے نہیں کتاب ہے اک منبع نکات بدیع کل اوس کتاب کی سال تمام میں جو مجھے کہا یہ جلد کہ تو اس میں سرچتا کیا ہے</p>
---	---

خاتمہ الطبع

الحمد للہ و المنة کہ نسخہ تکلیف الحکمت تالیف شیخ وقت افلاطون زمان اسطونظنیہ جلیلو
دوران حکیم محمد سلیم خان کرنی بحقیقت و تداوی مرضی و علاج امراض و ازالت علیٰ شفا سہام
حکم کبریت احمد ولد و حکیم صاحب موصوف نسخہ مجربہ خاندان عالی خویش دوران افزودہ
و ادجوت ذہن و سلامتی طبع و اصابت راس و تجویز ادویہ و تشخیص امراض و ادہ
تفوق تربیت و علای منزلیہ عالمیان و نمودہ بازوم بہاہ نو مہر شہار
و طبع فنیس منبع نور حدائق کمال گلدستہ ریاض کرم و فضائل عالی قدر
ستودہ خصال شہری طلعت زہرہ مثال شمشیر نور کشور
وام اقبالہ واقع شہر کانپور شفا طبع مزیل مرض
انتظار شتاقان اشت فقط

Autographed copy of an old Persian MS.

Presented to the British Museum
by Mrs. W. Wood

in
1800

Lithographed copy of an old Persian MS.

Presented to the Medical Library
McGill University

by

Dr. Casey Wood

